

داستان دوستان

یا تذکره

ادبا و شعرای آذربایجان

نویسنده



تبریزی

۱۳۲۸

((چاپخانه قم))

هر آنکس که از مردگان دل‌بشست
نباشد همی دین پاکش درست
﴿فردوسی﴾

داستان دوستان

بقلم

محمد علی صفوت

تبریز

اسفند

۱۳۱۸

چاپخانه قمر

در بعض نام برگان جوید که بشن آرد نشاندن رست بر بزرگ شد و حضرت شایسته
رست بر چه اگر نام برده باشد که در این پیران مانده نام بزرگان دیگر است که در این حکایت
وجودی زنده و بزرگتر است و به شریعت خدای برادر باشد و در این راه از ابراهیم
وجود آن نیکوئی را به نصیب کرده .

و هم اگر کسی شایسته آن بود که در این صفت را نقیض کند ما به این فتنه در فتنه آن است
که در آن کردن خلاق و آفرین خدای در این حیات و بزرگتر و خدای است
و آفرین که خواص و بهیچ احوال حرام نرود و در حیات حقیقی نرود
و گوید هر چه خدای بخیر روح را به است نقش را به

و این تبار از جهان نام ما به که باقی توان را بر فتنه و ادب و نیکوئی آن نرود
حدوت بند خدای آتش ز میگردانند .

نمودن آن عین است که در این صفت و حیات گویند که هر چه حضرت که در
فصل صدی و سوزی آن از این نشان شد و دام بگن در حق و بهیچ نرود
حق بند که آمده و محض ادب و نیکوئی را به خدای .

چون باشد اگر بهیچ آن آگاه گردد و در هر سر و کلاه که در

تقریظ

بقلم جناب آقای حسین سمیعی (ادیب السلطنه)

زنده ساختن نام بزرگان و جاوید گذاشتن آثار دانشمندان کاریست بس بزرگ و شایسته و خدمتی شایان تمجید و ستایش . چه اگر نامی روا باشد که در جهان پایدار بماند نام بزرگان و نیکمردانست که در اینجهان به نیکوئی و جوانمردی زیسته و بد اثره مدنیت و جامعه بشریت خدمتی بسزا کرده باشند و مردمان را از برکات وجود آنان نیک بختی و آسایش نصیب گردیده و هم اگر آناری شایسته آن بود که جاودان بر صفحه روزگار نقش بندد همانا سخنان فضلا و دانشمندانست که در پاکیزه کردن اخلاق و آموختن فضایل و پرورش احساسات و انگیزش و غیرت و شهامت و آرامش افکار خواص و بهبودی احوال عوام سودمند بوده و در روحيات عمومی تأثیری بسزا داشته باشد و گرنه هر چه جز این باشد موج سراست و نقش بر آب . و این ابقاء اثر و احیاء نام همان بهتر که باقلم توانای اهل فضل و ادب و سخن شناسان دانشور صورت پذیرد (عذ لیب آشفته تر می گوید این افسانه را)

نمونه آن همین نامه است که ادیب فاضل و دوست گرامی من آقای محمدعلی صفوت که من بفضایل صوری و معنوی ایشان از دیر زمان آشنائی دارم با گفتاری چنین دل پسند و هنجاری چنین پسندیده گرد آورده و محضر ارباب دانش را ما حضری ساخته اند .

چه نیک باشد اگر وسایل چاپ آن آما ده گردد و در دسترس سودمندی همگان گذاشته شود .

(حسین سمیعی)

مقدمه مؤلف

در نظر هوشمندان دانش سنج قطعی و روشن است که تدریج و تکامل ازشتون و فنون عالم وجود جدا شدنی نیست .

« مهلتی با یست تا خون شیر شد » پیش بینی های در گذشتگان پیش افتاده است که امروز انسان را در روی هوا با سانی از شهری شهری و از کشوری بکشور دورتر پرواز میدهد . بی گمان کشتیهای بادی در زمان باستان کشتیهای کوه بیکر و حیرت زای کنونی را بوجود آورده « و لکل دهر دولة و رجال »

پس نباید پیش قدمان تمدن بشری را که سختیها دیده ورنجها برده اند (نسبت بهر زمانی) بی ارج دانست یا فراموش کرد .

در شمردن اعداد هر چند رقمها بیلا روند ناچار آحاد نیز گفته آید . از راه تکامل شاگرد هر اندازه بیایه بلند قدم نهد و سرمایه او از اندوخته های استاد ازدیاد ورزد باز مرهون آموزش و پرورش آموزگار خود میباشد .

افسوس که دأب و دیدن بشر کفران و ستمگریست « ان الانسان لظلوم کفار » بندرت کسانی با پیمودن مدارج کمال بیاد رفتگان افتند یا آثار و خاطرات آنان را با حسن استقبال پذیرند . و نقش لوحه خاطر سازند .

اگر بخون ننویسی بآب زر بنویس که عزت سخن اهل درد داشتنی است برای کار بستن مرام انجمن ادبی آذربایجان (احترام گذشتگان علم و ادب) جوایف فرصتی بود تا از بعض دانشمندان که در گذشته و نام نیکی از خود گذاشته اند و صدها دانش طلبان از آن ستارگان آسمان ادب استناره کرده و فایده ها برده اند غمی ببرد و یادشان کند . در اینروزها فراغت بدست آمد و بیاری حق بانجام مقصود تا جایی که میسر بود اقدام نمود .

آنقوم که ایشان ره احرار سپردند احوال جهان باطل و بازیچه شمردند
ایشان همرفتند و جهان جمله بمشتی زین ناکس و نامردم نا مرد سپردند

ز آن قوم که ما دیدیم امروز کسی نیست گوئی که بیک باره همه پاك بمردند

وین نیز عجب تر که هم از بخت بد ما

با خود همه چیزی چو برفتند ببرند

امید است که این خدمت کوچک در نزد رحلت کنندگان که بحیات جاوید پیوسته

هواز خواب بندار و هوس بیدارند و هر بنهان در چشم روشن بین و حقیقت جوی آنها

همی پرده و آشکار است بر خلاف رویه بعض زندگان مرده و شیوه مردگان متحرك

مصدق و مشکور گردد .

مشو بمرک زامداد اهل دل نو مید

که خواب مردم آگاه عین بیداریست

تبریز اسفند ۱۳۱۸ م . ع . صفوت

شاوا - شادی آباد - شاد باد حکیم قطران تبریزی:

از مفاخر ایران و در آسمان ادب ستاره تابنده ایست که مرور زمان و حوادث
بی پایان نتوانسته اند از تابش آن ممانعت نموده و مستورش دارند .
کسانی اگر چه بسیار باشند اگر ترانه های مغزدار او را مقدور ندانند و نا
دید و مهجور گذارند خود معیوبند مانند کور در برابر هور .

کز شمع آفتاب پر ز نور کور جز گرمی نیابد در عبور
در مذاق دلدادگان دنیای دنی تلخ باشد یا شیرین بنا بقانون بقاء اصلح آنچه
در جریده عالم و آدم باقی و دائم بوده و خواهد بود اثر خوشگویان صاحب نظر و
فرماندهان بی لشکر است .

دور بینان و خبرگان اخبار اقوام آگاهند که شاعران شهر عرب امرأ القیس
یازده برادر داشته که همه آنها از ملوک و معاریف عرب بودند . اما امروز نه تاریخ
دانان جهان و نه ملت عرب از آن برادران اطلاعی ندارند و گوش کسی از حالات
واسامی ایشان چیزی نمی شنود . لیکن آثار و اخبار امرأ القیس در تاریخ ادبیات عرب
و اخبار اقوام دانش طلب ثبت و ضبط است .

با این مراتب هر کالا را مشتری و خریدار و هر متاع را اگر چه بازیچه اطفال
یا تریاق بد حالی باشد بازار و برای حصول هر مقصود سود بخش همدست و همکار
لازم است روا نبوده تا حان دیوان قطران از طرف ایرانیان طبع نشود . بایست هم
میهنن باور کنند که پشت هم اندازی و گرمی بازار احتکار بنیة اجتماع و فرهنگ را
قوی نمیسازد . بلکه پایه عظمت و استقلال ادب درس و ادب نفس می باشد .

باری قطران تبریزی اول کسی است که فرهنگ فارسی بدون ذکر شواهد گرد
آورده و در سال ۴۳۸ قمری در ماه صفر مطابق پنجم شهریور که ناصر خسرو به تبریز

آمده قطران به تحریر آن کتاب بنام « تفاسیر » مشغول بوده است .
 نا صر خسرو در سیاحتنامه خود گوید : با اینکه در آن موقع چهار سال از حادثه
 زلزله گذشته و قسمتی از شهر خراب و چهل هزار تن از سکنه شهر تبریز مقتول و
 تلف شده بود . تبریز را شهر آبادان دیدم و با قطران ملاقات کردم . قطران درباره
 زلزله و تخریبات آن در سال ۴۳۴ قصیده ساخته . شادروان نادر میرزا در کتاب خود
 تاریخ تبریز آن قصیده را نقل کرده . اکنون چند شعر از آن برسم نمونه در این مقاله
 ذکر می شود . شاید همه یا بیشتر ابیات آن در این مجموعه گفته آید .

بود محال مرا داشتن امید محال بهالمی که نباشد همیشه بر یکحال
 از آن زمان که جهان بود حال زینسان بود جهان بگردد لیکن نگرددش احوال
 نبود شهر در آفاق بهتر از تبریز بایمنی و بمال و به نیکویی و جمال
 خدا پدید نیامرد شهر بهتر از آن فلک به نعمت آن شهر برگماشت زوال
 فراز گشت نشیب و نشیب گشت فراز
 رمال گشت رماد و جبال گشت رمال

حکیم قطران از شادی آباد یا شاد باد تبریز است تبریز با این نام سه محل
 دارد : اول یکی از محلات شهر تبریز میباشد که تقدماً آنکوی را شاوا گویند دومی
 و سومی دو قریه متصل بهم هستند که کمتر از دو فرسخ بشهر فاصله دارند . شادباد
 سفلی و شاد باد علیا که در زبان عوام یکی را پینه شلوار و دیگری را شلوار جق
 گفته می شود . شاد باد سفلی را شاد باد مشایخ نیز گویند زیرا که جمع کثیری از
 اولیا و عرفا و فضلاء پادشاهان در آنجا مدفون هستند : محتمل است خوابگاه قطران
 نیز همانجا باشد .

چند سال پیشتر نگارنده با جنابان امیر خیزی و محمد نخجوانی و دکتر
 رعدی بآن محل رفته بود از قبور معارف قبر سلطان اویس بن امیر شیخ حسن ایلکانی
 را که در سال ۷۷۶ فوت کرده در آنجا پیدا کردیم . عجب آنکه در فاصله چند صد

سال بلوچه حکاکي شده و بنای قبر که با سنگهای مخصوص ساخته شده از اثر باد و باران و زلزله شدید خرابی رخ نداده بود . در همانوقت آنچه را که دیده بودم ، کتبآباداره فرهنگ تبریز گزارش دادم .

الحکیم شرف الزمان ابو منصور قطران در تبریز یا زادگاه خود شادی آباد بنا بگفته مرحوم رضا قلیخان هدایت مؤلف تذکره مجمع الفصاحا در سال ۶۷۵ هجری یا پس از آنسال بنا به تحقیق بعضی از فضایی معاصر زندگی را بدرد گفته است .

((از اشعار قطرانست))

ابروی تو از چشمه خورشید سما به در روی زمین یارنیا بی تو زما به .
 زان دل بتو دادم که سزای دل و جانی دل دیر بدست آید دادن بسزا به .
 خوبی و وفا هر دو بهم گرد نیا یـد خوبی همه خوبست از آن نیز وفا به .
 خدایگانا جور و جفا نیا یـد کرد بر آنکه پیشه و کارش بجز وفای تو نیست .
 عزیز دار کسی را که دوستدار تو گشت اگر سزای تو هست و اگر سزای تو نیست

چون توانی که کنی کار نخواهی بکنی

آن زما نی که بخواهی بکنی نتوانی

((عالم کامل محمد حسن فانی ز نوزی))

از اعظم دانشمندان عصر خود بوده و تاریخچه خود را در کتاب ریاض الجنه که یکی از تألیفات اوست نوشته و مشکل نویسندگان بعدی را حل و تسهیل فرموده . ریاض الجنه کتابی است مشتمل بر یک هزار و یکصد و چهل صفحه (۱۱۴۰) قطر آن درازا ۱۱۴۰ سانتیم و پهنا بیست و هفت سانتیم و با قلم ریز نوشته شده در صورت طبع بقطع وزیری هشت مجلد در چهار هزار برگ خواهد بود . بطن قوی اولین دائرة المعارف اسلامی است در میان ملل اسلام و اغلب ممالک مسیحی که در آذربایجان بقلم محمد حسن فانی حسینی ز نوزی نگارش یافته است . مؤلف آن کتاب نفیس خود گوید : عقلت عن مثله ابتکار الافکار .

تاریخچه :

والد فقیر الحاج میر عبد الرسول زنوزیست . زنوز قصبه ایست از توابع مرند که محل سکنا ی اجداد فقیر است و تولد فقیر در بلدة فاخره خوی در سنه ۱۱۷۲ هزار و صد و هفتاد و دو روز شنبه هیجدهم شهر صفر المظفرهشت ساعت از روز مزبور گذشته بطالع بیست یکم درجه دلو که قمر از مقابله مشتری منصرف و به تثلیث شمس متصل بود اتفاق افتاده است . بعد از دو سال والد از آنجا کوچ فرموده در قصبه طیبه زنوز که مسکن اجداد ایشان بوده متوطن شده .

قصبه زنوز در دوازده فرسخی خوی و در ما بین مرند و دزمار واقع و در واقع از حیث آب و هوا و کثرت اشجار و امتیاز اثمار سیما سیب و امرود آبدار و وفور انهار و چشمه سار که تخمین متجاوز از هزار است بی نظیر و ارم مسیر میباشد و اهالی آنجا در پیش سلاطین نامدار در کمال عزت و اعتبار و منتهای اقتدار و اختیار داشته و اکثر قلعه جات محکم مانند قلعه تفلیس و در بند بموجب فرمان در دست اهالی آن مکان بوده و در سنه ۱۱۳۵ که رومیه بآنجا مستولی شدند بسبب عدم اطاعت اکثر سکنه آن دیار خیر بنیاد مقتول گردیده از آنروز تا حال روز بروز روی از اوج کمال بحضیض تنزل و وبال زوال گذاشته وجد فقیر هم در آن مقدمه شهید و همه اهل و عیال و اطفالش اسیر گردیده نهایت والد حقیر را که دو ساله بوده خالوی ایشان به تصدیعات بی پایان از دست متجاوزین خلاص نموده بود و چون همه اجداد و والد فقیر داخل سلسله علما بوده اند و بسبب افراط و تفریط رومیه ایشان خود را بنیای اجداد در علم و فضل و رشاد نرسانیده بودند . بسیار سعی میکرده اند که شاید فقیر را در علوم بهره قسمت گردد و خود را بنیای آنها یا بآن پایا برساند تا سلسله فضیلت منقطع و منقضی نگردد لهذا همینکه سن حقیر بده و دوازده رسید و فی الجمله سواد فارسی پیدا گردید حقیر را بر داشته بدار السلطنه تبریز شتافتند اشخاص چندی از فضلا که با والد کمال خصوصیت داشتند و مرا بخاطر جمعی آنها

به تبریز بردند. از جهات چند که عمده آنها صغر سن بود راضی نشدند که فقیر در تبریز بماند و متکفل پرستاری نگشتند.

والد ما جد چون ما را بدین منوال دید در کمال یأس مصمم مراجعت گردید و در صباح آنروز که اراده مراجعت داشتند قدوة الفضلا و عمدة العلما و اسوة العباد و ازهد الزهاد العالم الربانی محمد شفیع دهخوارقانی که درین سنوات اغلب اوقات به تعلیم قرائت اشتغال دارند و از مشایخ و مشاهیر انولامحسوب می شدند وارد و بوالد ما جد معانق شده زبان بمعذرت گشاد که شب گذشته در خواب دیدم سیده نسا فاطمه زهرا علیها السلام بمن تند شدند که چرا متوجه حسن من نمیشوی من بگمان اینکه فرزند ارجمند خود امام حسن را میفرمایند. با کمال تضرع و ابتهال معروض داشتم که خدا مرا فدای تو گرداند من چه کسم و چه سگم که متوجه حسن شما باشم باز فرمودند که البته متوجه حسن من باشید. از خواب بیدار شدم کماز حیرت داشتم که حسن کیست و تعبیر این خواب چیست. در اثنای فکر یأس شما بخاطر من رسید بعد از آنکه از اسم و رسم نام و نسب شما و ولد شما اطلاع یافتیم. در کمال شتاب بپا بوسی و معذرت خواهی شتافتیم. خلاصه متکفل جمیع امورات فقیر شده و در منزل خود نگه داشت و قریب یکسال توجه درس و بحث من شده آنچه لازمۀ محبت و غمخواری و تربیت و پرستاری بود بعمل آورده بعد از آن باذن والد وارد بلده خوی شده و تا چهار و پنج سال در ظل تربیت و حمایت مولانا ملا عبدالنبی (۱) بودم

(۱) مرحوم فانی ز نوزی تاربخچه این استاد را چنین نوشته است: عبدالنبی شرف الدین التبریزی الطسوجی. مردی عالم و فاضل و حکیم و باذل و کریم بود. در اوایل تحصیل در حوزه درس او حاضر شده و استفادها کردم در اکثر علوم و فنون مهارت بسزا داشته از جهت انقلاب و اغتشاشی که در زمان او بوده بتألیف فرصت و فراغت نیافته بود: سال هزار و صد و نودشش (۱۱۹۶) از خوی با عائله و اولاد بعراق عرب هجرت

بقیه حاشیه در صفحه بعد

و از تأثیر انفاس قدسیه ایشان در اکثر علوم ادبیه و ریاضیه حظ کامل حاصل نموده بعد از آن در سنه ۱۱۹۵ هزار و یکصد و نود و پنج روانه کربلای معلی شده چهار سال متجاوز در آن مکان مقدس از فضایل آنجا سیما خاتم المجتهدین مولانا آقا محمد باقر بهبهانی و عمدة العلما میرزا محمد مهدی شهرستانی و قدوة الفضلا استادی و استنادی آقا سید علی عالم ربانی مستفیض و مستفید شده و در علوم نقلیه از فیض انفاس قدسیه ایشان بقدر وسع و حوصله قابلیت بهره برداشته بعد از آن ببلده خوی مراجعت کردم و چندی در آنجا توقف نموده (۱۲۰۳ هزار و دویست و سه) بسمت ارض اقدس و مشهد مقدس عازم شدم. بعضی از نکته سنجان تاریخ ورود این نا توان را بآن ارض فیض نشان « بایوان سلیمان یافت ره مور» یافتند. دو سال متجاوز از افادات میرزا محمد مهدی مستفید و از علوم عقلیه و فنون ریاضیه بقدر قابلیت استفاده نموده و در سنه ۱۲۰۵ هزار و دویست و پنج از جوار معصوم مرخص و با صفهان وارد شدم و مدتی هم در آنجا توقف کرده و از افاضات فضایل آن مکان فیض بنیان تمتع برده باز ببلده خوی مراجعت کردم.

بقیه حاشیه از صفحه پیش

کرد و در سال ۱۲۰۳ بدار بقارفت و در کربلا مدفون شده من فوت او را در مشهد رضوی شنیدم و در سوگواری او قصیده و قطعه ساختم که هر دو متضمن ماده تاریخ رحلت او بود (در قطعه کلمه غارب را تاریخ فوت آورده) از قصیده چهار بیت نقل میشود

چرا ز نو نکشم ناله هر دمی ز نهاد	مکر نه داغ نوم چرخ بدنهاد نهاد
غرض که کرد ازین عاریت سرای سپنج	چوان مشید دین رو بسوی سبع شداد
فتاد رخنه بار کان دین ز حد افزون	رسید نامه بشرع مبین ز حصر زیاد

بگوش دل پی تاریخ او رسید سر و ش

ز هاتقی که : عجب نلمها بدین افتاد

۱۲۰۳

در اوایل شباب گاه گاهی بفکر اشعاری پرداخت و بسبب عدم تدوین اکثر آنها بر طرف و نایاب شده و پاره‌که در خاطر بود (اگرچه قابل تحریر نبود) در تلو شعر شعرا نوشتیم تا بمقدار آنکه . « می‌پسندند بدان را بطفیل نیکان » در میان اشعار آبدار ایشان در صفحه روزگار بیدگار مانده باشد .

(باللوح مارقم الرحمن منذبدی نو نا کحاجبه بالنوف والقلم)
 (بالله یا لا یمی دعنی علی المی فی حب هذا الفتی ایای لا تلم)
 سبب مشکل ما شد دل ما دل ما شد سبب مشکل ما
 بوفایا میل ندارد هر گز دلبر دل بجفا ما یل ما

(مثنوی :)

ای برق متاع آشنائی دامن زن آتش جدائی
 ایدشمن دوستان بکرنک ایدوست بدشمنان دل سنک
 ای آنکه بدل وفانداری فکر غم آشنا نداری
 ای بیهوده کار و بیوفایار ای گشته باین و آن وفادار
 از بهر چه یار آن واینی از بنده بگو چرا غمینی
 بگرفتی و در قفس فکندی بی همدم و هم نفس فکندی
 ای سرو ریاض زندگانی این است طریق زندگانی
 مرغی که ز جور دور ایام افتاد بقید دام نا کام
 در پاره او دو کار باید کاری بجز این دو بر نشاید
 یا با بدکشت یارها کرد نه آنکه بدرد مبتلا کرد

رباعی

دیشب رخ خود پیانی سودم در خواب خوش عیش و نشاطها نمودم در خواب
 نه ترس حسود و نه جفای اغیار ایکناش که تا بحشر بودم در خواب
 در رهگذری شدم دچار دو مهی نی مه دو غزال شوخ و آهونگی

بردند ز من دل و ندادند دگر دل شد بر هی و من فتادم برهی

در عالم عشق می پرستی بهتر رندی و قلندری و مستی بهتر

هستی مطلب که بهر عاشق بجهان يك نیستی از هزار هستی بهتر

روز و شب من بی تو زبونست ای دوست غم دیده دلم ز غصه خونست ای دوست

در حسرت آنم که پرسی گاهی احوال فلان شکسته چونست ای دوست

یکی از استفاد های گران بها از مطالعه کتاب ریاض الجنه این است که تذکره نویسان مرحوم فتحعلی خان ملك الشعرا مختلف بصبارا کاشانی نوشته اند . شادروان رضا قلیخان هدایت او را از شهر کاشان دانسته و در وصف او گوید : قریب هفتصد سال است که چنین سخن گستری در گیتی نیامده . لیکن حسن فانی زنوزی قدس سره که با صبا معاصر بوده و معارفه داشته گوید صبا تبریزست اگر چه اجداد او بکاشان رخت افکنده و هجرت نموده اند . و گوید : در تبریز و تهران بارها بملاقات صبا رسیدم و در تبریز او را آقا فتحعلی خطاب میکردند . موقعی که محمد شاه را در قلعه شوش آذربایجان کشتند و فتحعلی شاه بسر بر سلطنت نشست صبا در آذربایجان بوده و قصیده که مشعر بر تعزیت گذشته و تهنیت نشسته باشد سروده است .

چراغم گین نباشد دل چرا خرم نگردد جان که هم از بازی اختر و هم از یاری دوران
بحسرت سوی جنت شد ز نخت خسروی قیصر بعزت زیب مسند شد بقصر قیصری خاقان الخ
مرحوم فانی در کتاب خود از آثار صبا به تفاریق و تناسب مقام ذکر کرده از آنجمله قصیده ای است که در لغز کتاب مذیل بمنقبت علی بن ابی طالب علیه السلام گوید .
کیست آن دانای نادان چیست آنگویای لال در شواهد بی شبیه و در مسائل بی مثال
ساکت بسیار گوی و ساکن گیتی نورد آنکه باریک بین بود هم ابکم شیرین مقال
غزل هر بیناست بینا در بر هر کور کور بیش هر گویاست گویا در بر هر لال لال

در بیان قا در ولیکن عاری از کام زبان

در سخن ماهر ولیکن خالی از فکر و خیال الخ

((نادر میرزا :))

پسر بدیع الزمان صاحب اختیار پسر محمد قلی میرزا ملک آرا پسر فتحعلی شاه قاجار که از مفاخر آذربایجان و در آسمان ادب ستاره درخشان بود. در سال یکمزار و دوست و چهل دو (۱۲۴۲) قمری تولد یافته و سنه یکمزار و سیصد و سه ۱۳۰۳ در تبریز زندگیرا بدورد گفته است.

فاضل نام برده در پانزده سالگی به تبریز آمده در خدمت ملا محمد علی نام مشغول تحصیل صرف و نحو گردیده سپس در نزد ملا محمود تسوجی (۱) که افضل فضایل عصر خود بوده بکسب دانش و تکمیل ادبیات مدتی وقت گذرانده است نادر در مقدمه تألیف خود (تاریخ تبریز) چنین گوید : من خود شوقی بسیار و ذوقی روشن داشتم بدین شهر کسی نبود که ادب دانستی مگر میرزا احمد معروف مجتهد و دو تن فرزندان بزرگوارش : میرزا لطفعلی امام جمعه و میرزا جعفر رضی الله عنهم . دیری کهنه ادیب بود بدین شهر از بومیان باقدی خمیده محمد علی نام من از هنگام ناهار شکستن تا یک گاه بغروب مانده با حرص تمام از آن پیرلفت و مسائل صرف و نحو زیاد می پرسیدم .

هنراین بود که بدانروز کسب ادب بسی نایاب و گران بها بود . چه صنعت بی نظیر چاپ هنوز بایران کامل نبود . یک دو کارخانه این کار را بود که بهمان انتشار قرآن کریم و زاد المعاد و کتب اخبار اقتصاد همی کردند . من نام قاموس و صحاح را شنیده بودم . یک جلد کنز اللغة فرسوده بدست آوردم . اگر یکروز نزد من بود یکماه صاحب آن نسخه بردی . باینهمه شوق من بفرافرفتن ادب چندان بود که اگر میرزا احمد با فرزندان از برزن سواره گذار کردند ملازمت رکاب آنان نموده یک شعر یا یک مسئله استفاده همیکردم :

(۱) در زمان تولد اولین دانشور آذربایجان بوده به تعلیم و تدریس مظفرالدین میرزا ولیعهد اشتغال داشته ۱۲۹۵ قمری در گذشته .

نادر میرزا کتابهای چند نوشته در علم نجوم و طباخ و کتابی در امثال عرب . تاریخ تبریز را در اواخر عمر خود نوشته و اثر بی نظیر است . صرف نظر از مطالب تاریخی آن جادارد در سبک نگارش سرمشق فارسی نویسان و مورد استفاده نامه نگاران گردد . در مقدمه آن کتاب برای اعلام عقیده و مسلک تاریخ نویسی خود چنین گوید :

این نامه را بیارایم بدان مایه دانش که خداوند مرا عطا فرمود و هر چه گویم از گذشته ها خدای داند جز راستی نخواهم زیرا که نبشته ما ند و مرد رود کجا رواست دروغ و گزافه چند زخم پس از ما خردمندان خوانند . اگر ما را فرزندی یا فرزند زاده در جهان باشد آشکار یا پنهان گویند این از دوده آن دروغ زنت که نام را نامه نوشته و چنو نبود . نزد پروردگار نیز معذور نباشم بدان مثال که ما امروز بکتاب و مورخان گذشته ازین گونه سخنان بسیار گوئیم . چون این نامه بخوانی و نیکو بیندیشی نکته ها بینی از نمونه این سخن .

نا در میرزا در ایام فرماندهی حمزه میرزا (حشمة الدوله) در تبریز داخل خدمت دولت شده پس از مدتی خدمت از قبیل حکومت خلخال و سراب و غیره . مالیات تبریز و حومه و بارکرده دولتی بایشان واگذار شده و تا آخر عمرش این دوشغل را متصدی بوده . در دوره ولایت عهد مظفری اداره نظمی که افراد آن را « غلام دل آور » گفتندی تأسیس ریاست آن اداره بداروغگی شهر بنادر میرزا سپرده گردید مدتی هم ریاست این دوکار با پسر او بدیع الزمان میرزا (محترم حضور) بوده است . در خلال نگارش این شرح حال کتاب اصلاح المنطق ابن سکیت (۱) که ابوبکر

(۱) ابو یوسف یعقوب بن اسحاق ندیم متوکل خلیفه عباسی و معلم پسران وی از اعظام ادبا و ائمه لغت بوده - ۲۱ کتاب تألیفات مشهور او را شمس الدین سامی نام برده که اصلاح المنطق از آن جمله است . ابن سکیت شیعی مذهب بود و روی همین عقیده و مذهب بدست متوکل کشته شده از اشعار اوست :

بقیه حاشیه در صفحه بعد

خطیب تبریزی (۱) آنرا شرح و تهذیب کرده و تهذیب اصلاح المنطق نام نهاده بدست نگارنده رسید. معلوم شد که در زمان ماضی مالک آن نسخه نادر میرزا بوده چنانکه در ظهر آن کتاب می نویسد: هومن اعز مملکاتی و اغلی نشبی و بضاعتی وانا الفقیر تراب اقدام الادبا نادر قاجار. خوش بختانه تاریخچه خود را نیز در پشت آن کتاب نوشته است. پس با نهایت خرسندی از نگارش دانسته های خود منصرف شده و نص نوشته نادر میرزا را مغتنما تسطیر می نماید

بر خواننده این سطور مخفی نماند که: منم نادر بن بدیع الزمان ملقب بصاحب اختیار قاجار که بیک واسطه بفتحعلی شاه قاجار میرسم و بسه واسطه به نادر شاه افشار و به پنج واسطه بسلاطین حسین صفوی. پدرم سی سال تمام حکمران استرآباد و دشت قباچاق و بیگلربیگی تمام حشم ترکمان بود. خداوند عالم چنین خواست که پس از وفات جدم فتحعلی شاه در تبریز متوطن شدیم. پس از آنکه از عمر من بیست و پنج سال گذشت متصدی خدمات دیوانی شدم تا اکنون که پنجم شهر ذیحجه الحرام ۱۲۹۹ هجری سال ۱۸۸۲ میلادیست و سال عمرم به پنجاه و هفت رسیده است همه ساله یا بالمشار که یا بالتبع حاکم و مباشر بودم و بیشتر خدمات صعبه دیوانی با این بدمه وجوع می شد تا در اول سال ثیلان ۱۲۹۸ - از دربار خلافت بعلتی که شرح آن طولانی است محمد رحیم خان نسقچی باشی که چند سالی بود بمدارج اعتبار در حضرت

بقیه حاشیه از صفحه پیش

ومن الناس من يحبك حبا ظاهر الحب ليس بالتقصير

فاذا ما سألته عشر فليس الحق الحب بالمطيف الخير

(۱) خطیب تبریزی شیعی مذهب نام اویجی و تلمیذ ابوالعلا بوده اصلاح المنطق را در توبره گذارده با پیاده بهره برد پیش استاد خود قرائت کرد خطیب در تبریز ۴۴۱ تولد یافته و سال ۵۰۲ در بغداد بمرک ناگهانی در گذشته و همانجا مدفون است. شرح حال مفصل خطیب در کتاب دانشمندان آذربایجان خوانده شود.

شهریار ترقی کرده بود و بی استحقاق بلقب علاء الدوله و وزارت دربار و حجاب و منصب سرکشیکی و رتبه قوللر آغاسی باشی و غیره و غیره رسیده بحکومت آذربایجان و امارت نظام برقرار و وارد شد. این ضعیف حاکم تبریز و انبار بار کرده بودم اگر چه لدی الورود بر این بی چاره معلوم بود که این فظ غلیظ کسی نیست که بتوان با او راه رفت و او را می شناختم که معتقد بمذهب اسلام نبود و هرگز نماز نکرده بود و روزه نگرفته قساوت قلب او مشهور آفاق بود چون آلوده بودم و بعمل مداخله کرده چاره نداشتم که بتوانم از عمل استعفا نمایم. چون از سال نه ماه گذشت. خبث باطن او اول در حق این بی چاره بروز کرد. آنچه بر من گذشت بلا تشبیه خاکم بدهن نزدیک بواقعه طف بود هر چه در این مدت بیست و هفت سال از نقد و جنس و اثاث البیت و کتاب و اسلحه اندوخته بودم بتاراج داد و هیچ بمردن من نمانده بود. اگر نتیجه پیغمبر آخر الزمان علیه السلام حاجی میرزا کاظم وکیل آذربایجان دست فرا نمیگرفت. اگر مخلوق بتواند کسی را زنده کند آن سید طباطبائی مرا زنده کرده است. بلی باذن الله تعالی زنده کرد. امروزش روز است که آن ملعون خدا شناس ثانی عمر سعد و خولی و سنان در شهر ارومیه بدون مرض ظاهری فریادی زده بدرك و اصل شد. با اینکه هیچ چیز برای من و عیال بی چاره من نگذاشته است صد هزار شکر خداوند را که تیرهایی که در شپای تاریک برای قتل آن ناکس من و عیال من می انداختیم به نشانه خورد. این جهنمی دشمن دین و دشمن پادشاه عدالت آیین است.

پوشیده نباشد که همیشه طائفه ضاله دوالو دشمن خاندان قوینلو بوده اند. شاهنشاه جهان بهترین دانیان روی زمین است گذشته از اینکه اجداد این طایفه حضرت ظل الله را با حيله و تزویر بقتل رسانیده اند در اول جلوس شاهنشاه و چندی در آخر سلطنت پادشاه مغفور محمد شاه حسنخان سالار پسر الهیار خان آصف الدوله که بنی عم این دوزخی بود در خراسان روگردان شد قریب یک هزار مسلمان را در این

واقعه جان شیرین بیاد رفت سربازان مسلم را با شرار ترکمان فروخت . از خزانه ابوالحسن رضا علیه السلام هرچه طلا و نقره و جواهر بود برد حتی درهای طلا و مرصع حضرت را کند و صرف جنگ با پادشاه کرد تا خداوند بنیاد او را کند . این طایفه دشمن هرگز دوست نمی شوند . نمیدانم خداوند تا چه پایه بشاهنشاه قوت قلب و مروت مرحمت فرموده است .

از جملة اموال این بی چاره که تا راج کردند دو یست مجلد کتاب ممتاز که نسخه آن وجود نداشت چون این نسخه بد خط و فهم آن مشکل بود (تهذیب اصلاح المنطق) باقی ماند .

الحمد لله امروز که عصر سه شنبه هشتم صفر الخیر یک هزار و سیصد و ده هجری است باینورق اتفاق مطالعه افتاد از فضل خداوند متعال و یاری ائمه هدی علیهم السلام شاهنشاه زاده جوان بخت و ارث تاج و تخت مظفرالدین میرزا ولیعهد دولت ایران را نظر مرحمت باین غلام پیر افتاد اول بمنصب ولقب ندیم باشی گری سرافراز شدم پس بمخاطب د رسلام عام مفتخر گردیدم . پس بتاریخ بیست هفتم رمضان المبارک سنه ۱۳۰۱ هجری ناظم شهر و داروغه بازار شدم و دو یست تومان علاوه مقرر گردید . خدای بزرگ بر عمرو حشمت و جلال این سایه سایه خود بیفزاید . حرره نادر .

نادر میرزا در ساختن شعر هم قریحه روشن و طبع وقاد داشت . پس از آنکه در حدود سال ۱۲۹۵ قمری ولیعهد وقت بطهران احضار و عبدالله خان (علاء الدوله) با اختیارات کافی بحکومت آذربایجان اعزام گردید . پس از چند ماه بامر والی نادر توقیف شد . حاج میرزا کاظم وکیل الرعایا (اعتضاء الممالک) با دادن مبلغی او را آزاد کرد . آن یگانه ادیب بشکرانه یاری و پاسداری حاجی وکیل قصیده ساخت که به تلخیص در زیر درج می شود :

مرا بروز جوانی لبان خندان بود زبان من بدهان هم چو تیغ بران بود
بگاہ آنکه سخن گفتمی بانجمنی مگر مرا بدهان در هزار دستان بود

خطابه‌ای که من آورد می بگاه سخن
 سخن سرائی بودم چو بلبل سرمست
 بشعر تازی چو نان سوار بودم من
 حوالب چو برك گل سوری از لطافت و رنگ
 به پهلوی و دری چامه و چکامه من
 دودیده بودم چون دو چراغ نور افشان
 بگاه بزم رخی همچو هور تابنده
 بقدر چوسر و بکشمربه تن چو پیل دمان
 چو رأیها زد می دانش ارسطو بود
 سپه چو بردم زی دشمنی بسالاری
 بسطوتی که از او شیر در تحیر بود
 خدنگ من به یقین گرز ترزافعی بود
 نیام تینم چو نان شبان تاری بود
 سری بزرگ پراز هوش و مغز و هنر
 کنون از آنهمه جز نام نی فرام
 هر آنچه نیرو در من نهاده بود خدای
 بجای آنچه مرا داده بود باز ستد
 چو جهل بستد فرهنگ و هوش و دانش داد
 مرا بشهر بتی بود دلفریب و هژیر
 بقدر چوسر و بکشمربرخ چو هور بچرخ
 دهان چو طبله عطار پر طبرزد بود
 فرشته خوی و عبیرینه بوی و مشکین موی
 جهان نپایید و انده کجایا با شد

کمان نبود که جز گفت قس و سحیان بود
 که بر هوای گل سرخ در گلستان بود
 تورا ست گفتمی که بوجریر و حسان بود
 سخن چو گفتمی که شکرستان بود
 تورا ست گفتمی آن طوطی سخندان بود
 و یا دو اختر تا بنده درخشان بود
 بروز رزم یکی شرزه شیرگران بود
 بدل چو کوه و بکف ابر و لواء افشان بود
 چو پند دادی بوزر جمهر دهقان بود
 سپهبدی بهش و رأی همچو پیران بود
 بصولتی که ازو پیل تر گریزان بود
 سنان من چو یکی خشم کرده نعبان بود
 چو بر کشیدم گفتمی که فجر تابان بود
 تورا ست گفتمی گنجی ز عقل و برهان بود
 فسانه بود و مگر خواب بود و دستان بود
 فراستد که ورا فره بود و فرمان بود
 خرد فزود که با وی قوام کیهان بود
 که دادگر بدو بکتا و پاک یزدان بود
 که صد هزار دل از زلف او پریشان بود
 سخن سرائی یکی لعبت غزلخوان بود
 سخن چو گفتمی که جادوستان بود
 غزال چشم و سبک روح و نارستان بود
 همیشه با یدشادان و راد و خندان بود

وکیل والا تخمه شریف پاک نژاد که نازش همگی خاندان عدنان بود
اگر نبودی رایش رزین و نیک نهاد کجا وکیل همه ملک آذریجان بود
بهر چه پند یکی فیلسوف دانا بود بهر چه بند یکی آب داده سوهان بود

مرا تو از تف دژخیم دیو برهاندی

اگرچه دام ولیعهد شاه ایران بود

درها مش ورقی که نادر تاریخچه خود را نگاشته . حاجی میرزا کاظم وکیل
الرعا یا تاریخ فوت آن راد مرد فاضل را بدینگونه یادداشت و امضا کرده است :
شاهزاده نادر میرزا نویسنده این صفحه که از جمله منتخبات روزگار بود
روز چهارشنبه دهم صفر المظفر سنه یک هزار و سیصد و سه هجری بعد از ظهر در
دارالسلطنه تبریز بر حمت ایزدی پیوست .

تو رفتی و خیالت ماند در دل

چنان کز کاروان آتش بمنزل



نادر میرزا قاجار

میرزا محمد تقی حجة الاسلام متخلص به نیر

شادروان (نیر) در آسمان علم و ادب آفتابی بود جهان تاب که صدهاستارگان درخشان از او کسب روشنی کرده است. «زیکچراغ توان صد چراغ روشن کرده»
مرحوم حجة الاسلام در سال هزار و دویست و چهل و هشت قمری در تبریز تولد یافته و در ۲۲ سالگی برای تکمیل و تحصیل دانش به نجف سفر کرده پس از استفاده از محاضر استادان و مشایخ آسمان به تبریز برگشته آنجناب بحدی دارای عزت نفس و مناعت بود که جز خانه مسکونی چیزی نداشت و اندوخته نکرد آنهم پس از درگذشت وی فروخته و بوام وی داده شد. بزندگانی بسیار ساده و گوشه نشینی بیشتر مایل بود تا باختلاط مردم و تحصیل مال. در این باب گوید:
خر شیخ در تک و دو بر هر خس از پی جو منم آنکه بار خسرو نکشم که خرن دارم
از آثار باقیه آن بزرگوار است: صحیفه الابرار. مفاتیح الغیب. لآلی منظومه. آتشکده. دیوان غزلیات. مثنوی در خوشاب که با تخلص عمیدا ختم شده و بطبع رسیده اند.

ای عمیدا ختم قال و قیل کن ختم دفتر با همین تمثیل کن
ختم کن این دفتر در خوشاب کآب شدنک مثنوی قار و خوشاب
کتاب کشف السبحات. رساله علم الساعة. رساله لمح البصر. رساله نصره الحق
الفیه که بدینسان شروع کرده.

قال التقی الهاشمی النسبا بقية الماضین من طباطبا
و پاره رسائل دیگر و مکتوب مفصل علمی و ادبی که در پاسخ نامه شادروان
میرزا یوسف خان مستشار الدوله (۱) در خصوص الف باه اسلامی نوشته است هم

(۱) دانشمندی معروف و پیش قدم ترقی خواهان آذربایجان و از اهل تبریز بود. در داخله و خارجه مأموریت های مهم دولتی داشته است. گنجینه دانش طبقات الارض. رساله خط اسلامی. یک کلمه از تالیفات او بوده در دهه اول قرن چهاردهم هجری در زندان قزوین در گذشته است.



میرزا یوسف خان مستشار الدوله

از آثار فکری و قلمی آن بزرگوار بوده که چاپ نشده اند .

مرحوم نیر در زمان خود بر فرض اینکه از معاصرین دانا همپا و نظیری داشته در قسمت ادبیات و قریحه شاعری از نوادر روزگار بوده . در غزلیات خود از اشعار سعدی شیرازی که ایرانیان را هایه سرافرازیست بیشتر استقبال کرده و با بهترین وجهی از عهده آن برآمده است . چنانکه خود گوید :

شعر من گر بسر تربت سعدی گذرد کاروان شکر از مصر بشیراز آید
نیر در حسن خط و خوشنویسی ماهر و زبردست بود . در قدرت قلمی او همین بس . آنگاه که به بیماری فلج شقی مبتلا گردید . بادست چپ چنان خط درشت مینوشت که از کار دست راست فرقی نداشت . ادیب فراهانی در زیبایی خط او گوید :

رقت ناسخ ریحان خط لاله رخان بر شکسته خط طغرای صفاهانی را
چیزیکه در کام حجة الاسلام زندگی را تلخ کردی و با همان مرارت عمر خود
را از غره بسلخ رسانید . رشک حسودان و بدخواهی مردمان خود خواه بود . در
خلال اشعار و آثار او عدم رضا و شکایتی از مکاره و آلام که در هر زمان ندیم مردمان
حساس بوده بطور صریح یا ایهام و ابهام دیده نمی شود مگر از کوه نظری و مناقشه
و منافسه بعضی از مردم . در یکی از قصاید گوید :

گنجی است در دلم زغم ورنج مهر و ماه	زین بس عجب مدار که پیچم بخود چوما
دستی بخوان دهر نیالوده چون مکس	شد تار عنکبوت مرا دور روزگار
ای هوش دیگر آهن سردم بسر مکوب	ای فکر دیگر ازك اندیشه خون بیا
ای چشمه مداد من از غصه قیر شو	ای خامه نزار من از غم چونی بزار
در بوستان دهر رخ انبساط نیست	تا غنچه تنگدل بود و لاله داغدار
ای کاش مام دهر ز زادن شدی عقیم	تا این بنین زباب نمایی بیا دگار
خنکست این سرا بسر آیزمان عمر	سیرم ز جان شتاب کن ایمرک ناگذار

نیر از رنجشهای طاقت فرسای درونی و نا سازگاری محیط زادگاه خود دو

یکی از غزلهای هم بدینگونه دل تنگی و فشار روحی خویش را ابراز داشته :

دلم از خطه تبریز بزهار آمد نیرا خیمه‌هایین که بوی رانه زدند
 آری این جهان پر شر و نیرنگ بماندگان نیر زندان تنگی است که تنهاتونس
 دانشمندان زندگیر با آنان ممکن یا آسان کند . خوش بختانه حجة الاسلام باچندتن
 محدود از کبار فضلاء معاصر که لایق خلوت و خلایق بودند مالوف و مرتبط بود که
 غالباً شبها برای انس و صفا گرد هم می نشستند .

(صحبت شب انداز که صحبت گل شب بوست) اسامی صاحبان نیر بدینقرار بود :

میرزا محمد تسوجی معروف بملاباشی (۱) حاج میرزا کاظم طباطبائی معروف
 به حاج وکیل (۲) میرزا فضلعلی مولوی متخلص بصفا (۳) میرزا علی منجم باشی خلف
 میرزا جعفر منجم باشی . شریف العلماء اصفهانی . با مرحوم امیرالشعراء فراهانی (۴)
 نیز مصادقتی داشته و اشعار زیرین را محض پاسداری از فضل و دانش امیری و
 رعایت حق ارادتیه که از او بظهور آمدهی ساخته و بدو فرستاده است :

سزدار سجده برد میر فراهانی را گرز خاقان گذرد مرتبه خاقانی را
 ای امیر قرشی زاده کتاج از سخن بند بر ناطقه زد منطق سحجانی را

- (۱) مرحوم محمد علی تربیت در تذکره خود گوید : نصف الفیه نیر از تسوجی بوده است .
- (۲) زمانی در از حکومت تبریز سپرده وکیل ملقب باعضاد الممالک بود . کتابخانه مفصل و نسخه‌های خطی زیاد داشته با دستور امیر نظام کروی کتاب کلیله و دمنه را تصحیح و تنقیح کرده با خط مرحوم میرزا باقر فخرالکتاب نگارش یافته و چاپ شده است وکیل در سال ۱۲۴۶ در تبریز متولد شده و سنه ۱۳۴۱ در گذشته است .
- (۳) شرح مرحوم صفا در این نامه گفته آید :
- (۴) میرزا صادق ادیب الممالک از سلسله مرحوم میرزا ابوالقاسم قائم مقام بوده
- بقیه حاشیه در صفحه بعد

عرق از خجلت تشییب توا ز نیل گذشت چهره طبع منوچهری دمغانی را
 هدعی گوگله کم کن که بهر خس ندهند فیض روح القدسی رتبه حسانی را
 شعر ارا همه گر سحر حلالست حدیث دیده بگشاو بین آیت عمرانی را
 تا نیامد بسخن نطق تو معلوم نبود کابر نیسان ز که آموخت در افشانی را
 گر شود ختم سخن بر تو امیری چه عجب کآخرین پایه همین است سخندانی را
 کوس تسخیر فرو کوب که در کشور نظم
 بخت بر نام تو زد سکه قـاآنی را

در پاسخ نامه و چاه حجة الاسلام . امیری هم اشعاری را که فرسنگها از
 عراق و نفاق دور میباشد ساخته و بدو تقدیم داشته . این است آن چکامه :

عجیبی نیست مران آیت ربانی را گر کند زنده ز نو حکمت لقمانی را
 ای بتاریک شب کفر برافروخته باز پدرت (۱) در ره دین شمع مسلمانی را
 تواز آن شاخ برومند بزادی که ز فضل درس توحید دهد نخله عمرانی را
 حجة الاسلام آمد لقب ز آنکه بخلق بشناسانی هر حجت یزدانی را
 توئی آن عاقله دورمه و مهر که عقل نزد فرهنگ تو گیرد ره نادانی را
 ملکات کلمات تو به نیروی کمال عقل بالفعل کند عقل هیولانی را

بقیه حاشیه از صفحه پیش
 در سال ۱۳۰۷ در ایام حکمرانی امیر نظام گروسی به تبریز آمده تا آنوقت
 پروانه تخلص داشت . سپس امیرالشعرالقبیافت وامیری تخلص کرد سال ۱۳۱۰ از
 تبریز رفته در سنه ۱۳۱۴ با امیر نظام برگشته سال ۱۳۱۶ نایب رئیس مدرسه لقمانیه
 تبریز شده و روزنامه ادب را نوشته است . استاد نامبرده سال ۱۲۷۷ قمری متولد
 و سنه ۱۳۳۶ در تهران فوت کرده است .

(۱) پدر نیر ملا محمد مامقانی بوده که در فقه و فلسفه و تخلق بملکات فاضله از
 نوادر عصر خود محسوب بوده و سال ۱۲۶۹ از سرای فانی بدار باقی ارتعال یافته .

تا بمیدان خرد اسب هنر تاخته دست بستی بقفا فاضل میدانی را (۱)
 رقت ناسخ ریحان خط لاله رخان بر شکسته خط طفرای صفا هانی را
 دم عیسی ز عقیق اب لعل تو وزد گهرت خیره کند تاج سلیمان را
 بنده آن رتبه ندارد که تو در چاه خویش در حق وی کنی اینسان گهر افشانی را
 لیک در سایه مهرت بشعیری نخرم زین سپس مخزن شعر حسن هانی را (۲)

سرو سامان شهی دارم و در بندگیت

بفلك یاد دهم بی سر و سامانی را

با لجمله حجة الاسلام مردی بسیار بزرگوار و در عین شهرت و مرجعیتی که
 داشت مجهول القدر زمان خود بوده در قصیده که ند به نام داده و بحر بی ساخته
 است . گوید :

فكم حللت رموزاً طالما قصرت عن حلها حکماء الاعصر الاول

(۱) ابوالفضل احمد میدانی مؤلف کتاب مجمع الامثال والاسامی فی الاسامی
 بوده میدانی از اهل نیشابور وفات او هم ۵۱۸ قمری همانجا بوده است شعراوست:

تنفس صبح الشیب فی لیل عارضی فقلت عساه یکتفی بعدادی
 فلما فشا عاتبتہ فاجابنی ایا هل تری صبحاً بغير نهار

(۲) حسن نام ابونواس وهانی اسم پدر اوست . حسن از مشاهیر و بزرگان
 شعرای تازی است . زادگاه او بصره و بقولی اهواز بوده . پدرش از اهل شام
 و مادرش اهوازیه بوده . نوادر و آثار ابونواس را کتابی مستقل باید کسی از نسبه
 او پرسید گفت «اغثنانی ادبی عن نسبی» در حسن ظن بغداد گوید :

تکثر ما استطعت من الخطایا فانک بالغ رباً غفورا
 متبصران وردت علیه عفواً و تلقی سیداً ملکا کبیرا
 تعض ندامة کفیک عما ترکت مخافة النار السوررا

در عراق ساکن بوده در بغداد سال ۱۹۵ در گذشته است .

و کم ملک کنوز آشدما جهت فی نیلها طلب العلیا و لم تفل
 آن راد مرد نامی شصت و چهار سال با مناعت طبع زندگی کرده در تاریخ
 ۱۴ ماه رمضان سال ۱۳۱۶ قمری روان او از تنگنای جهان رمیده در گلشن رضوان
 آرامید . چونانکه خود گوید :
 خیز تاریخ بسر منزل عنقا فکنیم پیش ازین حالت دمسازی انعام نیست



حجة الاسلام میرزا محمد تقی نیر

((میرزا ابوالحسن حکیم معروف بجلوه))

چند تن از فضایل نامی که در این دفتر نام برده شده بلا عقب بوده اند :
عدل امینی - شمس الحکما لعلی - حجة الاسلام نیر که یاد کردن آنان بسته بهمت
و مروت و صفای مردمان دانش پژوهست که روح آباء روحانی را از خود شاد سازند .

گر ز بغداد و هری یا از ریند بی مزاج آب و گل نسل ویند

چون مرحوم جلوه هم که روشنائی بخش یکمدت طولانی (در زمان جهلو
ظلمت) و بلاعقب بوده و بالواسطه نگارنده را سمت استادی داشته با يك نظر صاف
ونیت درست ذکر آن حکیم بزرگوار را در این مجموعه ادبی لازم دید .

مرحوم جلوه اکمل و اجل متأخرین حکما و افضل دانشمندان عصر خود و از
سادات زواره و اردستان اصفهان بوده پدرش سید محمد طباطبائی متخلص بمظهر در
علم پزشکی و فنون ادب و شعر بصیرت وافی و قدرت بسزا داشته پس از آنکه سی و
شش سال در هندوستان عمر گذرانید و در نزد شاهان هند دارای مقام ارجمند و
کارهای سترگ گردید باز باصفهان برگشت :

شادروان جلوه در ایامی که پدرش ساکن هندوستان بود در ماه ذی قعدة سال
۱۲۳۸ قمری متولد شده و در هفت سالگی همراه پدرش باصفهان آمد و در آغاز
بلوغ او پدرش بناخوشی و با درگذشت .

در اندك مدتی (بدینجهت که غمخوار و پرستاری نداشت) ماترك پدر به
تلف و هدر رفت . اتفاقاً بقدری شائق تحصیل علوم و کمالات بود که فقر و پریشانی و
نبودن اسباب نتوانست سد راه او گردد از زواره باصفهان آمده و در مدرسه معروف
بکاسه گران منزل کرده و بکسب دانش پرداخت .

حکیم نامبرده شرح روزهای دانشجویی خود را (نامه دانشوران) بدینقرار
تقریر فرموده : وقتی که از مقدمات باعتقاد خودم فراغت حاصل شد چون فطرتها در
میل علوم مختلف است . (هر کسی را بهر کاری ساختند) خاطر من میل بعلوم عقلیه

کرد . در تحصیل فنون علم معقول از الهی و طبیعی و ریاضی اوقاتی صرف کردم تا آنکه دیدم از استادان حاضر چندان منفعتی نیست ترك درس خواندن کرده مشغول مطالعه و مباحثه شدم و آنی نیاسودم و اتفاق چنین افتاد که اکثر طلاب دقیق با فهم با من در این کار مراوده میکردند و با اینها اجمال مطالب و مباحثه ممکن نبود . اینمعنی مرا بر آن داشت که در این کار که باعتقاد بعضی باطل است و بعقیده برخی بی حاصل کوشش بلیغ کردم و حظی وافر بردم . بعد از مدتی بجهت شیوع تهیدستی و اصرار در عیب جوئی و متعرض شدن مردمان بدون جهت بیکدیگر و واجب الطاعة دانستن بعضی خود را دل تنگ شده بطهران و مدرسه دارالشفاء فرود آمدم و الآن که سنه هزار و دویست و نود و چهار است (۱۲۹۴) بیست و یکسال است که در تهرانم (جز يك سفر که مرحوم جلوه با امیر نظام گروسی به تبریز آمده از سفر دیگرش آگهی نیست) و در اینمدت بجز این امر بی فایده که مطالعه و مباحثه علوم مذکور باشد بشغلی و خیالی دیگر نپرداختم و چون دانستم تصنیف تازه صعب و بلکه غیر ممکن است . چیز مستغلی ننوشتیم ولی حواشی بسیار بر حکمت متعالیه که معروف باسفار است و غیره نوشتهام و اکنون در دست بعضی از طلابست و محل انتفاع .

در اینمدت یا از روی فطرت یا از روی اضطرار قناعت را پیشه خود کردم و از من تقاضائی تقریراً و تحریراً بظهور نرسیده بالفعل اکثر طلاب از شهرهای مختلف که میل بمعقول دارند گرد من جمعند . هر جمعی بخیالی برخی محض آموختن اصطلاح و طائفه بجهت آراستن مجالس و شرمه بجهت صداقت و ساده لوحی و اعتقاد بعالم تجرد شرح این طائفه است . ثلثه من الاولین و قلیل من الآخرين . باری :

هر کسی از ظن خود شد یار من وز درون من نجست اسرار من

فیلسوف و دانشمند معتبر آقای محمد طاهر تنکا بنی در شرح حال مرحوم جلوه می نویسد : آنجناب ازدواج اختیار نکرد و درعالم تجرید و تفرید یگانه محبوب دوست و یگانه بود و در سال ۱۳۱۴ قمری از اینسرا بدارالقدس بقا ارتحال یافت و در

جوار مرقد محدث عظیم علی بن بابویه قمی که در حوالی تهرانست . مدفون شد.
آقای رشید یاسمی هم در تألیف خود (ادبیات معاصر) گوید : جلوه همه عمر
مجرد میزیست و ما زاد معاش یومیۀ خود را بقرا انفاق میکرد . اکثر اعیان و بزرگان
زمان بصحبت او اشتیاق داشتند شاه مکرر بحجره او میرفته است .

نگارنده این دفتر از جناب آقای علی اصغر حکمت شنید که روزی مرحوم
جلوه در عبور ناصرالدین شاه را در خیابان تهران دیده بود که چماقداران پیشاپیش
شاه بمردم میگویند بروید بروید . در همان ایام شاه بحجره حکیم تشریف برد آن
مرحوم در اثنای صحبت بمناسبتی بشاه گفت از سخن فرایشان تعجب کردم زیرا بجای
بروید بایستی بگویند بیایید بیایید .

طرب اصفهانی بمناسبت فوت میرزای جلوه قطعه ساخته و در تاریخ فوت
حکیم مغفور گوید :

طرب از حزن پی سال وفاتش بنوشت

(بوالحسن جلوه کنان شدسوی فردوس برین)

(۱۳۱۴)

میرزای جلوه از اوایل جوانی صحبت ادبا و شعرا و ظرفا را خوش میداشت و
گاهگاه بحسب وراثت و مجالست باشعرا خیالات نازک فلسفی را با احساسات شاعرانه
بهم آمیخته و شعر می گفت .

دیوان اشعار آن حکیم در سال ۱۳۴۸ قمری باهتمام آقای احمدسپیلی خونساری
در تهران بطبع رسیده و با چکامه شکوائیه که چند بیت آن در زیر درج می شود
آغاز شده است :

سختاکه دل گرفت ازین بوم و بر مرا	این زندگی بکار نیاید دگر مرا
از پشت مام تا بگزیدم همی سفر	در محنتم نبود بهی زین سفر مرا
بی برگی و نوائی ز ارم بکشته بود	امداد اگر نکردی خون جگر مرا

برخوان کس نگشتم حاضر نخوانده زانک آماده بد ز خون جگر ما حاضر مرا
 از دولت قناعت خوش زیستم بفقر ایوای اگر نبود اینگون هنر مرا
 با هر که مهر کردم او کرد دشمنی
 خود دشمنند گوئی جنس بشر مرا ...

نگارنده با استمداد از باطن فیلسوف مأسوف قدس سره از قصیده مزبور فوق
 استقبال و اشعاری چند انشا کرده که شارح حقیقت احوال پر مالال خود می باشد :

دردا که لخت خون شده دل در حضر مرا	تا چون خراب و خسته نماید سفر مرا
چون از دیار غم نتوان پا برون نهاد	دیگر چه سود از سفر بحر و بر مرا
بیگانه کی ز حال دام پرسشی کند	جائی که آن یگانه کند در بدر مرا
من داده ام به نیم نگاهش زدست دل	افکنده او چو اشک بصر از نظر مرا
آنرا که خواستم بدر آرد ز پای خار	خاری نکند و زد بجگر نیست مرا
ایچرخ ظلم پیشه ز نخل محبت	دادی همیشه جور و جفا بر مرا
از همکنان نبوده کس از من نبرده سود	این هم نشد که او نرساند ضرر مرا
از خویش و آشناو پسر بر خدنگ جور	هرگز ندیدم آنکه بگردد سپر مرا
کو محرمی که بشمرم آن دردها که هست	اندر درون سینه برون از شمر مرا
زین خاکدان کهنه بسی غصه های نو	گاهی ز خاور آید و گه باخت مرا
از مردمان سقله و دنیا پرست دون	نتوان بیان آنچه که آید بسر مرا
رنجی که درد است ز بد سیرت ان پست	هرگز روا نداشته داغ پسر مرا
بر مردم دور و حق مطلق جزا دهد	ناید بکار کیفر تیغ و تبر مرا

در کارهای ایزد دانا و دادگر

نتوان شنید و گفت که باشد نظر مرا

لیک از پی بها نه درین تنگنای غم

قانع نکرد سوء قضا و قدر مرا

خادم بذلت اندر و خائن بعزتست اینست رهنما بهمه خیر و شر مرا
از چیست ناکسان دغل باز و بی هنر بس راحتند و قسمت خوف و خطر مرا
گر باریا و زرق و دورئی است جاه و فر گو باز مانه تا ندهد جاه و فر مرا
باروی زرد و اشك چوسیم بسی خوشم با این دو احتیاج نه برسیم وزر مرا
کیشم وفا و صدق بود آب و نان از آن گردیده اشك دیده و خون جگر مرا
يك لقمه نان و جرعه آبم ضرورتست حاجت نبود کاش باین مختصر مرا
دوشم فتاد ره بجهان دیده عارفی خوش نغز و عارفانه بسفت این گهر مرا
گفتا بحیرت اندرم از کارهای دهر جان بر لبست و تلخ بود خواب و خور مرا
طوطی بزحمت قفس و جای زاغ باغ زین غم نسوزد از چه سبب بال و پر مرا
رطل گران و حوصله تنك شد سبب بر این گزاف لاف و چنین بحث و جر مرا

من از کجا و دیدن اسرار حق که نیست

جز چشم تیره بین و بجز گوش کر مرا

ليک این بجا بود که پیرسد کسی چرا تیر جفاست ارزش فضل و هنر مرا

بشنوده این چکامه تو بوی خون دل

صفوت بدینملاحظه دارد اثر مرا

امیر نظام گروسی: (حسنعلیخان)

بشهادت تاریخ از برجسته ترین مریبان جامعه و درخشنده ترین آنکواکب
لامعه بوده در سالها می که در تبریز اقامت داشته از تشکیل محافل ادبی و تشویق
ادبا دریغ نکرده و در اثر تشویق و تربیت آنجناب درباره انتشار روزنامه و تألیف
و ترجمه و طبع کتابهای مفید قدمهایی برداشته شده . بنا بر این شرح کوتاهی از
زندگانی او نوشته می شود .

(زاهد نیم بمهره گل مشورت کنم تسبیح استخاره من عقده دلست)

امیر نظام : هماره خود و اجداد او از زمان باستان رئیس ایل و حاکم ولایت

گروس بودند. آن مرحوم در تاریخ یک هزار و دویست و سی و شش قمری (۱۲۳۶) در قصبه بیجار (دارالحکومه گروس) تولد یافته از زمان محمد شاه تا چند سال پس از فوت ناصر الدین شاه در کارهای لشگری و کشوری و امور داخله و خارجه ایران خدمت کرده است.

شاد روان امیر نظام در حدود ده سال یا بیشتر در دوبار حکمران آذربایجان بوده چون در رشته ادبیات حظی وافر و شوق وافی داشت مستعدان این خطه از تربیت او بهره کافی برده اند. «که زندگانی هر کس بقدر آثار است» از کمالات فقید نامبرده حسن خط اوست. هنوز رسم الخط و شیوه تحریر او در میان خوشنویسان آذربایجان معمول میباشد و خطوط او در نزد طبقه منور و هنر پرور تحفه نفیس بوده و در میان بازاریان بیهای گران خرید و فروش می شود. آن راد مرد ساده نویسی را معمول و نگارشهای مغلق و سبک قدیم را منسوخ کرد ادیب الممالک فراهانی در باره نثر نویسی و حسن تحریر او گوید:

وگر خامه ات بر ورق مشک ریزد به بندند غنیر فروشان دکانها
از جمله یادگاریهای آن مرحوم طبع کتاب کلیله و دمنه است که با شاره اوحاج وکیل (اعتضاد الممالک) به تصحیح آن پرداخته با خط مرحوم میرزا باقر فیخرالکتاب و با نفقه امیر نظام چاپ رسید و بدینوسیله هر روز نام گرامی وی در آموزشگاهها و مجامع ادبی یاد می شود. (مرده آنست که نادمش به نکوئی نبرند)

ترجمه رساله بث الشکوی اثر (محمد بن عبدالجبار عتبی) با قلم شاد روان میرزا علی نقی الاسلام و تشویق امیر نظام انجام یافته لیکن چاپ کردن آنرا موفق نشد یعنی اجل از عماش ما نع گردید. سال ۱۳۱۸ قمری سالار الملك پسر امیر بیجار رسانید. از غرائب اتفاق جمله «بوالنصر محمد بن عبدالجبار عتبی» ماده تاریخ طبع آن رساله آمده.

۱۳۱۸

پند نامه یحویه رساله ایست که امیر نظام در پرورش اخلاق پسر خود نوشته

و با منشآتش در یکجا بطبع رسیده و بدینگونه آغاز کرده : یا یحیی خدا الکتاب و آئیناه
الحکم صبیحا ... بهر طرف نظر کردم جز ناله و اندوه یاری و جز ضعف و ناتوانی
پرستاری در کنار خود ندیدم :

همه با آه و ناله بودم جفت همه با رنج و غصه بودم یار
و چون نیک بحال خود نکرستم از استیلاء مرض بر مزاج دانستم که نوبت
عمر با آخر رسیده و بسی بر نیاید که مدبره بدن یکباره دست از تصرف باز دارد و
آرزوهای مرا در کار تو بنومیدی و حرمان بدل نماید پس صواب چنان دیدم که
کلماتی چند بر سیل پند ترا بیادگاری بنویسم تا اگر خدا خواهد چون بمقام رشد
و تمیز برسی پند پدر کار بندی تا از عمر و زندگانی خود برخوردار شوی .
پس نخستین پند من ترا آنست که زنهار با گروهی که از خدا دورند نزدیکی
مکن و با ارازل و فرومایگان هم نشینی نگزین که صحبت این جماعت عاقبت خوشی
ندارد و در اندک روزگاری فساد دین و دنیا آورد .

همنشین تو از توبه باید تا ترا عقل و دین بیفزاید
پس بر آن باش که جز با خداوندان دانش بسر نبری و عمر گر امیرا در کارهای
باطل و عملهای بی حاصل صرف نکنی پیوسته همت خود را بر کارهای بزرگ و شگرف
بگمار و دل را بر آن محکم و قوی دار تا طبیعت تو بدان خو کند و به پستی و
سستی نگراید ...

امیر نظام از راه توسل بازواج اولیا فصلی از کتاب ارشاد شیخ مفید علیه الرحمه
را ترجمه و چاپ کرده . امیر گروسی در نقره توحید خانه رضویرا تقدیم کرده و بخط
خود که در کمال جودت و غایت شهرتست رقمی نموده از حدیث و آیه قرآن و نیز
نوشته است : کتبه تراب اقدام الزائرین حسنعلی گروسی . هزار و دویست و هفتاد و یک
شادروان امیر نظام از قریحه شعر هم نصیب وافر داشت . اشعار زیر چکامه ایست
که در میان تهران و کرمان موقعیکه بسمت حکمرانی بدانجا رهسپار بود ساخته :

سی سال فرون شد که علیل است مزاجم
چون نیست مرا هیچ توانائی و قدرت
طایوس نیم تا فکنندم ز پی پر
با اینهمه از چاکری شاه مظفر
در گلشن اقبالش آراسته سروم
در محفل میمونش افروخته شمعم
طباخش اگر دیک همی جویدد یکم
که مسقطی و پشمک و لوزینه ام او را
در جسم نکو خواهش شایسته چو جانم
که طوطی و گه قمری و گاهی چو تذروم
در وادی چون دوزخ کاشان و قم و بزد
امید که شاهنشاه از جیب مبارک
ور بشنود این سحر حلالم بت تهران
وین چاهه اگر باد به تبریز رساند

شهرزاده یمین سلطان گوید بدز آشوب

یارب بچشان قطره از آب اراجم (۲)

مفهوم اشعار بالا مشعر است بر اینکه امیر نظام از خدمات و کاردانی خود که
یک عمر در ازسبب اغتراب و رنج و عذاب او بوده خسته شده و کسانی بی ارزش و
استحقاق در مسند تنعم و صدارت نشسته و از آب و هوای خنک و گوارای بیلافت
تهران متمتع شده اند (راقم این سطور در باره نظایر این از جان گذشتگی و مهجوری گوید):

(۱) مقصود ادیب الممالک فراوانی است که آنگاه در تبریز توقف داشته.

(۲) اراج بروزن عراق نام دهکده ایست در ناحیه شمیران تهران که آب
بسیار گوارا دارد.

آسمان تا بچه حد فتنه دغل بازی چند طوطی از لخت جگر سیر شود زاغ زقند
کمتر کسی از رجال ایران مانند امیر نظام مراحل خدمات گوناگون دولتی را
پیموده است . امیر الشعراء فراهانی در آن باره گوید :

بگشتم همه ملک را زیر و بالا نمودم همه خلق را امتحانها
نجستم نظیرت بچندین ممالک ندیدم قرینت بچندین قرانها
نه میری بود چون تو در سطح گیتی نه ماهی دمد چون تو بر آسمانها
پس از طی مدارج بسیار در سال یک هزار و دو بیست و هفتاد و پنج (۱۲۷۵)
قمری بسمت وزیر مختاری دربار دولتین فرانسه و انگلیس عازم اروپا شده است .
نخستین بار که پنجاه تن محصل ایرانی باروپا فرستاده شده بسر پرستی امیر نظام
رفته اند . در اثر مأموریت های متنوع در پای تخت دول اروپا بافتخار اعطاء نشان از سوی
آن دول نائل شده .

در سفر اول ناصر الدین شاه بفرنگستان (۱۲۹۲) ملتزم رکاب بوده . سپس
به پیشکاری مطلق و ریاست کل لشکر آذربایجان منصوب و بالقب امیر نظامی و اعطاء
شمشیر مرصع مباحی شده و هفت سال با کمال استقلال فرمانفرمائی کرده و در سال
یک هزار و سیصد و نه هجری قمری (۱۳۰۹) بحکمرانی ایالات و ولایات غرب مأمور
و رهسپار گردید . و تا سال ۱۳۱۴ در کرمانشاه متوقف بود . و سال ۱۳۱۳ هنگام
کشته شدن ناصر الدین شاه باندایر خردمندان از ناامنی و اغتشاش آن صفحات جلوگیری
کرد (نکارنده آن موقع در خدمت پدر مغمورم از عتبات عالیة مراجعت و در کرمانشاه
متوقف و ناظر عملیات حیرت زای او بوده)

در اواخر سال ۱۳۱۴ نظر با اهمیت آذربایجان باز بسمت پیشکاری از کرمانشاه
به تبریز برگشت . (ورود شنبه ۱۴ ذی قعدة) و در اوایل (۱۳۱۷) از راه روسیه
بخراسان و از آنجا به تهران عزیمت کرده بحکومت کرمان و نظم امور آن سامان مأمور
گردید . و همان سال در کرمان رخت بجهان جاویدان کشید .

در سال ۱۲۸۷ نیز بسمت ریاست نظام در کرمان بوده و در اثر بیماری عمومی و با همان اوقات فرزند رشید و کار آمدی از وی فوت کرد . نامه زیر را بدان مناسبت بمتولی باشی مشهد رضوی نوشت :

فدایت شوم . مقدر چنین شد که آن يك پسرى كه سالها در تعلیم و تربیت او خونجگرها خورده و رنجها برده بود بوبای کرمان مبتلا شود که من بی چاره در آخر عمر بچنین مصیبتی گرفتار آیم و بنیان این خانواده بکلی خراب و بساط مخلص یکباره برچیده شود . نه تنها بنده گرفتار مصیبتم بلکه جمع کثیری از صاحب منصبان و سرباز باین قضای آسمانی در گذشته اند . در همه اینولایات از وقوع این حادثه بزرگ و تلف شدن اینهمه صاحب منصب و سرباز ماتم و شیونی است که : مسلمان نشود کافر نه بیند . رضا بقضاء الله و تسلیمأ لامره .

مقصود از زحمت افزائی این است که مقتضای وصیتی که آن ناکام کرده است جنازه او باید در آستانه مقدسه حضرت رضا سلام الله علیه و روحی له الفدا دفن نمود . از جنابعالی استدعا دارم که هر وقت جنازه او را وارد کردند . قدغن بفرمائید که جای مناسبی را که معلوم و نمودار باشد . برای دفن او معین نمایند و بجهت تذکار خاطر شریف عرض مینمایم که عموی مرحوم زین العابدین خان در توحید خانه مبارکه مدفونست . چنانکه مقدور و ممکن باشد او را هم در پهلوی عموی مرحوم دفن نمایند . از التفات مخصوصی که نسبت بمخلص حقیقی خود دارند دریغ نخواهد بود . باین خاطر شکسته و روزگار تبااهی که دارم زیاده بر این حالت تحریر و ذریعه نگاری نداشتم . همه روزه مترصد ارجاع خدمات هستم . ۱۴ جمادی الآخر ۱۲۸۷ نویسنده این نامه در تاریخ فوت امیر نظام گوید :

کافی ملک و داهی دوران مرد کامل عیار دور جهان
صاحب السیف والقلم بودی فخر کردی از او همین و همان
رأی و تدبیر او مدار عمل تیغ او از عدو گرفتنی جان

بهر انجام کارهای سترک رنجها دید و بردنام و نشان
گریب رسد کس از وفات امیر (رفت آزاد مرد گوبه جنان)

(۱۳۱۷)



امیر نظام گروسی

((میرزا نصیر قره باغی))

در اواخر قرن سیزده و اوایل چهارده همچنانکه ستاره‌های روشنی بخش از آسمان علم و عرفان افول یافته مشیت خدا و دست طبیعت کسانی را بوجود آورده که اگر پای پاسداری و حق شناسی در میان باشد صدها تن از دانشمندان اذعان کنند که هر چه و هر چند از دانش اندوخته اند از ریزش احسان و فواید معنوی آن راد مردان بوده و بهره برده اند .

میرزا نصیر حکیم یکی از دانا یان متبحرو از قره باغ قفقاز بوده که سال ۱۳۱۸ قمری پس از تکمیل نفس و تحصیل علوم فقه و حکمت و ادب از نجف بقصد عزیمت مولد و مسکن خود و عبور از مرز وارد تبریز گشت طلاب علوم مقدم او را محترم و موقع را مغتنم شمرده با عجز و لایه معظم له را بر توقف موقت راضی کردند قریب یکسال ساکن تبریز و مشغول تدریس منقول و معقول گردید .

و هفته یکروز در منزل خود باگرد آمدن یکمده از دانشجویان که دارای قریحه ادبی و ذوق و ذکا، فطری بودند انجمنی ترتیب داده بفرا گرفتن فنون ادب ترغیب و مستفید میکرد .

یاد دارم که در یکی از جلسات انجمن ازطبع وقاد خود مطلع غزلی را انشا فرمود بدینقرار :

بهر دم ازغم عشقت که بی تودم زده‌ام قسم بجان توجان را بنوك غم زده‌ام
پس از آنکه حاضرین این يك بيت را نوشتند دستور داد که هر کس بیتی را بآن مطلع بیفزاید تا غزلی کامل شود . این بنده که درصف نهال نشسته بود این بیت را انشا نمود :

بزم بزم تجرد برهنه پای شده بیارگاه بلند قدم قدم زده‌ام
مورد عنایت و توجه خاص واقع شد .
متأسفانه آثار و یاد داشتهائی که از خوان افادت و فضیلت آنحضرت بیادگار

داشت در انقلابات تبریز مانند عمر عزیز به تلف رفته . جز اینکه روزی یکی از همپایان از حکیم بزرگوار پرسید که : احکام و شرایع اسلام با اینکه از جانب خداست و روی مصلحت و مفسده امر یا نهی شده است بچه علت اثراتی که کافل سعادت جامعه بشری باشد از آن مشهود نیست . گفت زیرا در برابر مقتضی مانعی ایستاده و لذا دستورهای سودمند و حکیمانه حضرت باری از مرحله حرف و امل بمقام اقدام و عمل نمیرسد . آیا ابلاغ حکم فقط برای پذیرفتن و کار بستن توده نادان کافی است و دشوار نیست ؟ در حالیکه از جانب خدا جل شأنه الجا و اجباری در کار نبوده و نیست کوچکترین عملی که در آن باب ضرور است آنست که سطح دانش و پرورش توده قولاً و فعلاً بالا برده شود و باور و عمل گوینده برتر و قویتر از قوه ایمان شنونده باشد . و گرنه آهن سرد کوبیدن است و فایده نبردن . همین است معنی (ولکم فی رسول الله اسوة حسنة) مولوی گوید :

وعظ فعلی خلق را جذاب تر که رسد بر جان هر باگوش و کر
چند ماهی از حوزه درس و افاضت آن حکیم بلند پایه ارجمند یکعه از محصلین
تبریز و قفقاز (۱) فواید فراوان بردند .

هر کجا هنگامه گرمیست میگردم سپند در بهاران عند لب و در خزان پروانه ام

(۱) در ایام سلف نصف طلاب مدارس تبریز از ماوراء جلفا و اهالی قفقاز بودند . العالم الفاضل الربانی مرحوم میرزا رضای ایروانی (مستشار دیوان تمیز) از آنجمله است که پس از تکمیل علوم در عراق عرب و ایران بقفقاز برنگشته و بالاخره در تهران فوت کرده . مع الاسف هرگونه کوشش در بدست آوردن شرح حالات آنجناب ثمری نه بخشید . مرحوم میرزا محمد نخجوانی بوده که من مقدمات را از آنجناب خوانده بودم و در خدمت ایشان به نجف مشرف شدم . او بمقام عال رسید . رفتند حاجیان و رسیدند بر حجاز مادر نخست مرحله مشغول خواب ناز

((میرزا علی لنکرانی))

دانشمندی یگانه و حکیمی فرزانه بود . فصاحت بیانی داشت که شنوندگان را مسحور کردی . ادبا و عرفای وقت در گرد وی . چون دختران نعش به پیرامن جدی . بکسب معنویت و اکمال نفس می پرداختند . بی اغراق افادات و سخنرانی مرحوم لنکرانی و نفس گرم او در افکار و اخلاق همگانی موجب روشنی و اتعاظ گردید . (چون هموعان لنکرانی را آتش رشك افروخته و شعله ورشد و با سلاح تکفیر بمبارزه و تحقیر برخاستند و در نزد بعضی مقامات بسعایت پرداختند . راستی و درستی آن راد مرد و ارادت و ایمان مردم از اضرار و آزار ارباب حسد مانع و سد گردید .)

از سه راه فواید معنوی او بمردم عاید شدی : جمعی در حوزه درس آنجناب حضور یافته از تدریسات منقول و معقول وی مستفید بودند . گروه انبوهی از هر طبقه در مجلس وعظ آن بزرگوار حاضر شده از فیض ناطقه آن نادره دوران و مطالب سودمند اخلاقی و اجتماعی بفایده بی حد و پایان میرسیدند . روزی پس از یکساعت بیانات مؤثر و فصیح با انشا و انشاد يك بیت شعر واقعۀ عاشورا را مجسم کرد که هنوز در میان فضلاء آذربایجان مشهور و مذکور است :

چوبنشت آن لعین بر سینه شاه برید از مد بسم الله الله

یکعده از ارباب ذوق و کمال و صاحبدلانی که برای استکمال مایل و مشتاق بودند با ارشاد مرحوم لنکرانی انجمنی ترتیب داده در هفته يك یا دوبار پروانه وار در گرد او پرمی سوختند و از محضرش درس عشق و کمال نفس می آموختند . در یکی از جلسات انجمن مرد ادیبی از اهل همدان یکی از غزلهای خواجۀ شیرازی نظیره ساخته و قرائت نمود مورد پسند و تحسین رفقا شد . این است مطلع آن غزل :

نقش غم عالم را شستن بشراب اولی عالم همه چون نقش است آن نقش بر آب اولی

نگارنده نیز تشطیر و تضمین نا چیزی بر غزل خواجه ساخته بمحضر ارباب
منظرها حضری آورد . بدینقرار

« این سینه که من دارم از عشق کباب اولی « هم سینه پر آتش به هم دیده پر آب اولی »
« طومار حیات از سر رنج و غم و اندوه هست « این دفتر بی معنی غرق می ناب اولی »
« تا چرخ سر جور است باز مره هشیاران « در سر هوس ساقی در دست شراب اولی »

در خواب عدم بودم بس راحت و آسوده
زین فتنه بیداری صدمرتبه خواب اولی
توان بزبان تقریر اسرار محبت را
تفسیر رموز عشق با چنگ و رباب اولی
گر دل کنم از دلبر از خوف ملامتگر
معموره دل یکسر ویران و خراب اولی

آلوده مکن صفوت دامن بکه پیری « رندی و هوسناکی در عهد شباب اولی »
شادروان لنکرانی اشعار با مغز فراوان داشت لیکن آنچه را که در دسترس
نگارنده بود یغماهای ننکین و خانه برانداز تبریز نابود کرده و از دست رهود اکنون
جز یکغزل چیزی از جانی بدست نیامد :

در حسرت لعل تو شده خون دلم ایدوست جز خون دلی از تو نشد حاصلم ایدوست
در حلقه موی تو جهان جمع و من زار سر حلقه آن جمع پریشان دلم ایدوست
هر لحظه از آنزلف گره در گره افتد دیگر گرهی در گره مشکلم ایدوست
همرا ز صبا همدام او همره اویم تا بر گل و بر سنبل تو مایلم ایدوست
در بحر بلا بهر ولای تو افتادم دستی ده و درکش بسوی ساحلم ایدوست
من صافی دردی کش میخانه عشقم
میخانه عشق تو بود منزلم ایدوست

لنکرانی اعلی الله در جته در سال (۱۳۲۲) قمری در تبریز با مرض وبا قالب

تهی کرد و منزل خود را تغییر داد . از سوء قضا بفاصله اندك تمام عائله او از زن و فرزند
یا همان بیماری در گذشتند .

(از سو زمجبت چه خبر اهل هوس را)

(این آتش عشق است نسوزد همه کس را)



میرزا علی لنگرانی

((حاج رضامتخلص بصراف))

در زمان ماکتر کسی از دانشوران در هشیاری و تیزی ذهن مانند صراف بوده . شادروان رضا صراف . مردی بود بسیار خیررسان و بی آزار و عاشق پیشه و مبین دوست .

انجمن ادبی لنکرانی بیشتر اوقات در منزل صراف تشکیل یافتی . آن مرحوم از غایت علاقه بر دانش و ادب برادر خود مرحوم میرزا جعفر معروف بصراف را از کسب و کار بازاری منع کرده و به تحصیلات علمی واداشت تا آنکه برای اکمال فضل و دانش بعراق عرب روانه اش کرد . میرزا جعفر در نجف از محضر شیخ هادی تهرانی قدس سره استفاده بسزا نموده از علمای روشن فکر و دقیق و محقق ایران گردید . (نگارنده تفسیر آیه نور شیخ مذکور را پیش میرزا جعفر خوانده و فواید بسیار برده)

بالجمله حاج رضا صراف از کارمندان انجمن صفا و مستفیدان نزدیک محضر مرحوم انکرانی بود . دیوان اشعار صراف برای شناساندن مقام ذوقی و ادبی و لطافت عواطف روحی او ناطق فصیحی میباید شد . دیوان اشعارش بس از فوت خود بوسیله پسران آن مرحوم تنظیم و چاپ شده . یکغزل از دفتر عاشقانه صراف برای نمونه درج میشود:

می برد ناله زارم بفلک زاری دل بین چهامیکشم از دست گرفتاری دل
عاقبت خون شود از دیده بر آید بیرون گر نیاید غم عشق تو بغم خواری دل
دوش دل از خم چو گان تو خوش بر بودم غمزه ات آمده اکنون بطلبکاری دل
گله از نرکس بیمار تو دارم نه ز تو

تاکنون هیچ نپرسیده ز بیماری دل

بسکه گرد آمده دلها بسر زلف کجست شانه را راهگذر نیست ز بسیاری دل
همه دلها ز تورنجید بجز ایندل من آفرین بردل و رحمت بویا داری دل
شادروان رضا صراف در سال ۱۳۲۵ قمری بسر ای انتقال یافت . آقای

محمد نخجوانی در تاریخ فوت او گفته : (مرد صراف سخن) نگارنده هم دو بیت
آتی را در تاریخ رحلت آن مأسوف ساخته است . ۱۳۲۵

غاب نجم ورما نابوله ان حزنی دائم مادمت له
فسئت الطبع عن رحلته قال فی تاریخها « یغفر له »

☆(۱۳۲۵)☆

((حاج میرزا ابراهیم آقا))

پسر حاج شیخعلی پسر حاج محمد امین . مادرش دختر مرحوم میرزا مهدی
مجتهد تبریزی معروف بقاری میباشد شاد روان حاج میرزا ابراهیم : ستوده اخلاق
متدین ، بی آزار ، بی آزار با شهامت و دارای عزت نفس و از حیث خلقت خوش اندام
و زیبا بود . در فن تیراندازی و سواری و شنا مهارت داشت . از جهت فهم و تیزی
ذهن و استعداد انقید آیتی بود که نظایر او را از میان دانشمندان و نوابغ جهان
باید جست . تحصیلات خود را از علوم معموله وقت مانند ادبیات و فقه و اصول انجام
داده در شانزده سالگی درس معانی بیان و منطق و قسمتی دانشجویان را طب و تشریح
و فیزیک تدریس میکرد . هنوز بعضی شاگردان و دوستان نزدیک او از ذره بین
(میکروسکوب) ساختن او گاهی سخن بمیان آورده و از هوش و هنر موهوبی او
استعجاب می نمایند .

مأسوف علیه قریحه شعر هم داشت گاهی در مواقع فراغت شعر گفتی و «اسیر»
تخلص کردی در تعقیب الفیه حجة الاسلام نیر او نیز الفیه ساخته بود .

نیر گوید : هذا کتاب فسوة الفصیل الفته فی عام سجعان ئیل
اسیر گوید : هذا کتاب فسوة الاغنام فی ذم کل من هجا الانام

وقتی خانه خریده منزلش را تغییر داده بود . چون اثاث البیت را از خانه
اولی انتقال دادند و خود نیز خواست که از آنجا بیرون رود . احساسانی او را
رخ نمود در گوشه نشست و اشعاری ساخت که مطلعش این بود :

دل ویران بدورخانه ویرانه میگردد چو مرغ پر شکسته از پی کاشانه میگردد

حاجی میرزا ابراهیم آقا اوقات خود را بادرش و بحث و تألیف گذراندی و جز با یکمده دانش جو و اصحاب خاص با دیگر طبقات محشور و مرتبط نبود هنگامی که برای نمایندگی نخستین دوره مجلس شورای ملی در جستجوی کسان لایق و صالح بودند. شبی و کلای انجمن ایالتی در مجلسی گرد آمده و در آن باب گفتگو داشتند نگارنده هم حضور داشت و یاد آوری کرد که مردی آراسته تر بوکالت مجلس شورای ملی مانند حاج میرزا ابراهیم آقا پیدا نخواهد شد با استفاده از این یاد آوری. حضرات با یکی دوبار ملاقات و مذاکره بدرستی تذکار من و بکمالات آن بزرگوار پی برده وسایل انتخاب او را فراهم آوردند تا آنکه بسمت نمایندگی از سوی تبریز به تهران روانه شد و فقید شهید در دوره نمایندگی در سایه حسن اخلاق و صمیمیت و کاردانی و کفایت خود توجه و اطمینان و اعتقاد اهالی تمام نقاط کشور را جلب کرد و درانظار تمام ایرانیان محترم و معتمد گردید.

روزی که محمدعلی میرزا مجلس را توپ بست و کار شلیک سخت شد و کلوله های توپ در و دیوار را کوفتن گرفت. تنها انجمن آذربایجان می جنگید و از و کلای مجلس چندتن معدود با حاجی میرزا ابراهیم آقا در مجلس حاضر بودند و او آخرین کسی بود که از آنجا بیرون آمده بیارک امین الدوله رفت. تا سرباز و قزاق و رجاله بیارک ریخته با امام جمعه خوئی و بهبهانی و طباطبائی و حاج میرزا ابراهیم آقا اهانت ها کرده و مشت و سیلی زده و موی ریش آنها را می کنند آنوقت فقید شهید تاب نیاورده با ششلول دست باز کرد و نامردان بی باکانه خونس را ریختند.

(در راه ملامت مرد پیدا شود از نامرد ورنه همه میدانند این راه سلامت را)

خبر کشته شدن مرحوم حاج میرزا ابراهیم آقا را چند ماه از ما در مصیبت دیده اش پنهان داشتند. حتی گاهی از سوی آن مرحوم نامه جعل کرده و بیش مادرش می خواندند تا روزیکه آقای حسین واعظ در مسجد میرزا مهدی قاری در انشای وعظ

خود (غافل از اینکه ما در فقید نامبرده در پس پرده نشسته و گوش میدهد) از نامردی و دورویی مرتجعان نکوهش و از کشته شدن فقید تأسف میکرد . یکدفعه از میان پردگیان صدای آن بانو بلند شد . ایوای پسر م . - آنگاه از ناله و فریاد آن بی چاردمادر . محشری برپاگشت .

شادروان حاج میرزا ابراهیم آقا در ماه شعبان ۱۲۹۳ قمری در تبریز تولد یافته و روز شنبه دوم (۱۲۸۷) مطابق بیست سوم جمادی الاولی ۱۳۲۶ در تهران شهید شده است .

کردی ز کدام جام می نوش کاین گونه شدی نژند و مدهوش
بر رهگذر که دوختی چشم ایام ترا چه گفت در گوش
بند تو که بر کشود از پای
بار تو که بر گرفت از دوش

((میرزا علی شمس الحکما متخلص به لعلی))

شادروان لعلی فرزند حاج میرزا آقا ابروانی است در تاریخ ۱۲۶۱ قمری در تبریز تولد یافته . در آغاز جوانی برخی از اوقات خود را بکار و تجارت و قسمی را به تحصیل دانش و علم پزشکی می پرداخت پس از مدتی از شغل تجارت دست کشیده تمام اوقات با کتساب فن طبابت مشغول بود . تا در آن رشته سرآمد اقران و دانشجویان گردید تا آنکه خود حوزه تدریس فراهم آورد .

لعلی در اثر کوشش و حدت ذهن در فن خود شهرت و مرجعیت تام پیدا کرد و با لقب شمس الحکما ملقب گردیده . مدتی طبیب مخصوص مظفر الدین شاه و همقیم تهران شد .

لعلی گذشته از کمالات ادبی و فنی صاحب عواطف رقیق و ملکات پسندیده بود . از ناداران و ضعیفان دستگیری نمودی و وسایل استعلاج آنها را به نفقه خود فراهم کردی . سجع مهر لعلی « انه لعلی حکیم » بود چنانکه گوید :

تو این پیام متین را ز قول من برسان صبا بگوش حسودان که سست پیمانند
 بطبع شعر مرا این نه افتخار بود که جمله صاحب طبع سلیم میدانند
 مرا بقول خداوند در کلام مجید و آنه لعلی حکیم می خوانند
 لعلی از اوایل جوانی شیفته ادبیات فارسی و هایل بشعر سرائی بود. اشعار
 او از قطعه و غزل و قصیده مرثیه و ثنا و هجاکم نیست. غالب اشعار او دارای مضامین
 عالی و ابداعی میباشد.

در خلال روزهایی که نگارنده این نامه مشغول گرد آوردن داستان دوستان
 بود کسی از نزدیکان لعلی شعر زیر را از او نقل کرد که در مرثیه گفته و نیک در سفته است:
 بر فرس تند رو هر که ترا دید گفت برك گل سرخ را باد کجا می برد
 لعلی در سخنوری و بدیهه و بدیعه گوئی در میان دانشمندان معاصرین نظیر
 بود. هنوز لطایف و ظرایف او در آذربایجان شهرت بسزا دارد و زبان زد مردم است:
 مرحوم حاج ملا جبار روضه خوان برای معالجه پیش لعلی رفته. پس از معاینه
 دوائی را در شیشه تهیه کرد و بحاجی داد ضمناً گفت که چون دوا را خوردی و حالت
 خوب شد شیشه را پس بده. بعد از چند روز باز حاجی بمطب لعلی آمد و اعتذار کرد
 که چند روز است بمنزل نرفته ام شیشه دوا در خانه مانده معذورم دارید. لعلی بلا
 فاصله گفت جناب حاجی بآنانکه بخانه میروند بسیار که شیشه را بیاورند.

در باره تقویم نویسی مرحوم حاج نجم الملك گوید.
 عمل بگفته تقویم کن تو در هر کار نگر دوازده نظر نحس تا که همشک تو بشک
 بسعد و نحس دلالت کننده تقویم است چنانکه واسطه سقم و صحت است پزشک
 بین چه سحر در او کرده هوش نجم الملك سزد که جدول هر صفحه اش کشند بمشک
 صدای پر پرستو و جنبش حشرات چه بشنوی رود از دل غم وز دیده سرشک
 رسید لك لك و فریاد غند لیب آمد
 که ازدواج شتر شد عروسی گنجشک

لعلی در زمان خود بر حسب توافق روحی و تجاذب طبیعی با مردمان فاضل و سبکروح و میهن دوست مانوس بودی مانند میرزا عبدالعلی منجم گوگانی و حاج میرزا عبدالرحیم تبریزی معروف به طالبوف و غیره . چون طالبوف مدت طولانی در تمرخان شوره قفقاز ساکن بود بانامه نگاری بنیان دوستی را استوار میداشتند. قطعه زیر را لعلی ساخته بمرحوم طالبوف فرستاده بود .

زنده باش ای حکیم پندآموز	زنده باش ای مربی عالم
ای بنای وطن پرستی تو	استوار و قویم و مستحکم
وطن پیر ما بغیر از تو	نیست ز ابنای خویشان خرم
خامه موشکاف تو بگشود	ای بسا عقده ها چو جذراصم
شهر گیرندگرشهان با تیغ	تو جهانی گرفتی بقلم
وقت انشا ز قدرت قلمت	ادبا لرزد و عطا ردهم
بخدا فیلسوف ایرانی	ثانیت نیست در دیار عجم
گوشه شوره تا که مسکن تست	هست این گوشه رشك باغ ارم
حاجتی نیست شرح فضل ترا	ای شهرت چونیر اعظم

لعلی از حضرت تو دارد چشم

گاه بنوازش بنوک قلم

شادروان لعلی در اواخر عمرش بدرد سینه مبتلا شده بدینجهت بیشتر اوقات خود را به تناسب فصول در مسافرتها گذرانده و با تغییر آب و هوا استعلاج کردی . در تاریخ ۱۳۲۶ قمری در برگشتن از باطوم در شهر تفلیس زندگیرا بدرود گفت . دیوان لعلی چند بار در تبریز بسیار مغلوط و ناقص چاپ خورده نسخه کامل و درست آن که در نزد خواهرزاده آمرحوم آقای محمدنخجوانی بود . در سنوات اخیر بدستیاری و مساعی آقای حسین نخجوانی (خواهر زاده لعلی) بطبع رسیده و این بنده در مقدمه آن تاریخچه شادروان لعلی (بیوگرافی) را ثبت نموده است .

نمونه از آثار ادبی لعلی نگاشته میشود :

فشاند طره مشکین شبی بروی آنماه	فشاند بیضه کا فور در پرند سیاه
گرفت دامن ابرو دلم ز حلقه زلف	کمند بین که اسیرش برد به تیغ پناه
نظر بقامت سر و چمن چو من نکند	کسی که قد ترا آورد بمد نگاه
بحشر گوزگناه میم چه پروائست	دو چشم مست تو کافی بود بذر گناه
ترا بچهره خط آمد مرا بدیده سرشک	دلیل بارش ابر است هاله بستن ماه

حدیث زلف بتان را چگونه شرح دهم

که آنفسانه دراز است عمر من کوتاه

((رباعی))

می آمد و از چهره عرق تر کرده	چو گان بکف ز اسب ز جابر کرده
اندر خم طره های گرد آلودش	دل های شکسته خاک بر سر کرده
جویند همه هلال و من ابرویت	گیرند همه روزه و من گیسویت
در دوره این دوازده ماه مرا	یکماه مبارکست آن هم رویت



میرزا علی علی

((حاج میرزا عبدالرحیم معروف بطالبوف))

شادروان عبدالرحیم طالبوف از اهل تبریز بوده و میهن پرستی و خدمات برجسته او شایان هر گونه پاسداری و قدر دانی است. آثار قلمی آن مرد راد در حوزه جهل و استبداد در تنویر افکار مردم ایران تأثیر بی پایان نموده و در موقع خودگوارا تر از آب برای تشنه‌ی تاب بوده است.

لعلی در ثنای او گوید :

زنده باش ای حکیم پند آموز زنده باش ای مربی عالم
و طرب پیر ما بغیر از تو نیست ز ابنای خویشان خرم
آنچه از تصنیف و تألیف و تراجم آن مرد حکیم بچاپ و با گاهی ما رسیده
بدینقرار است :

مسالك المحسنين - مسائل الحیات - ترجمه پند نامه مارکوس - نخبه سپهری -
هیئت فلاماریون سفینه طالبی - ترجمه فیزیک -

فاضل کامل مرحوم یوسف اعتصام در باره مرحوم طالبوف در مجله بهار گویند:
حادثه‌ای که در این چندماه اخیر هوا خواهان علم و ادب را قرین سوگواری و تأسف داشته همانا فوت دانشمند شهیر صاحب آثار باقیه حاجی میرزا عبدالرحیم طالبوف تبریزی مقیم تمرخان شوره طاب نراه است.

یادگارهای گرانمایایام زندگانی طالبوف که هر کدام به تنهایی حاکی از ملکات فاضله و صفات مستحسنه و لطف ایجاد و اختراع است برای معرفی مقام فضل و دانش وی کافی است و مانمی‌خواهیم مؤلف کتاب احمد مسالك المحسنين هیئت جدید پند نامه مارکوس - مسائل الحیات فیزیک و سایر مآثر مشهوره را بخوانندگان بشناسانیم. کیست که طالبوف را نشناسد یا از نوشتجات او استفاده نکرده باشد. در وقتی که ابرهای تیره استبداد فضای وطن ما را با ظلمت موخش خود پر میکرد و ابواب علم و اطلاع بروی تشنگان زلال معرفت مسدود بود طالبوف با جدی وافر

به نشر افکار جدید و تهذیب اخلاق و تشویق اذهان بفرافرفتن مبادی علوم خدمت مینمود. به نظر این بنده بالاتر از پایه علم و ادب او درستی و راستی و صفای دل و همین دوستی و پشت کار و ایمان آنفاضل ارجمند در تربیت کسان مستعد، یاری و پایداری آن دانشمند در پیشرفت آمال ملی بود. ریزش قلم و بیان بدین شرط مشکور و مانند باران رحمت است. که از روی عقیده و باور باشند و پرتو آفتاب دانش و کمال آنگاه مطلوب و مؤثر است که از مشرق صدق و صفا سرزند.

مولوی گوید:

عقل دفترها کند یکسر سیاه عقل عقل آفاق دارد پرز ماه
طالبوف سال اول مشروطیت کتاب مسالك المحسنين را طبع و نشر کرد علمای
با نفوذ تهران تکفیرش کردند بنا بر این با اینکه تبریزیان با نهایت اعتماد او را
به نمایندگی مجلس شورای ملی انتخاب کردند. به تهران رفت زیرا پیش از آنکه
رسماً سیاست کشور ذمه دار شود موفقیت خود را متزلزل دیده چنین تشخیص داد که
اوقات گرانهای وی در سر منافسات خانه بر باد ده و مضر بتلاف خواهد رفت.

افسوس نامه های طالبوف که در نزد اشخاص مهجور و پراکنده ماند و گرد
آوری نشد. فی الحقیقه آنها را از ضایعات بی عوض باید شمرد. صد ها کسان از
آذربایجان و غیره که در انقلاب مشروطه ایران بهر سختی تحمل کرده از جان و
مال گذشتند. و قلم و قدم بکار بردند از آنچشمه آب خورده و از آن منبع
اشراب می شدند.

بی سبب نیست که هر کس از هر جا نوشته ای از طالبوف بدست آورده یا خود
داشته در نامه های ادبی و مجلات نشر داده و باقی گذاشته است. این بنده نیز
بمناسبت مقام چند جمله از مکتوبات آن مرحوم که در دسترس همگانی بوده اند
در اینجا می نگارد:

(از مکتوب مورخ ۱۶ رمضان ۱۳۱۶ بمرحوم یوسف اعتصام)

در باب تأسیس مطبعه و کتا بخانه بنده غیر از تبریز در هیچ نقطه نمیخواهم اثری از من بماند. بنده محب عالم و بعد از آن محب ایران و بعد از آن محب خاك پاك تبریز هستم « چه کنم حرف دیگر یاد نداد استادم » هر چه در تبریز درست نمایند بنده را می توانند شريك و سهیم و عبد و جار و بکش آن عمل بدانید . . . بنده بزبان روسی آشنا هستم فرانسه نمیدانم و خط روسی را بسیار بد می نویسم خط ایرانی طبیعی بنده نیز تعریفی ندارد عربی هیچ بلد نیستم . فارسی را معلوم است چنان میدانم که عرب فرانسه را با وجود این از برکت کثرت مطالعه و زور مداومت بعضی آثار محقر بیا دگار گذاشتم که اخلاف بنده تکمیل نموده بنده را مهندس انشای جدید بدانند .

از مکتوب آقای علی اکبر دهخدا مورخ سنتیا بر روسی ۱۹۰۸ بعد العنوان :
در خصوص نشر « صور اسرافیل » امید وارم بزودی تمام پراکندگان وطن باز بایران برگردند و در عوض مجادله و قتال در خط اعتدال کار بکنند . یعنی خار بخورند و بار ببرند و کشتی مشرف غرق وطن را بساحل نجات بکشند . بدیهی است تا پریشان نشود کار بسامان نرسد .

عجب اینست که در ایران سر آزادی عقاید جنک می کنند ولی هیچ کس بعقیده دیگری وقعی نمیگذارد سهل است اگر کسی اظهار رأی و عقیده نماید متهم واجب القتل . مستبد ، اعیان پرست ، خود پسند نمیدانم چه وجه ناامیده می شود و این نام را کسی میدهد که در هفت آسیا یکمقال آرد ندارد یعنی نه روح دارد نه علم نه تجربه فقط ششلول دارد ، مشت و چماق دارد . باری

باران که در لطافت طبعش خلاف نیست در باغ لاله روید و در شوره زار خس چون بنده نیز در شوره واقع شده ام لذا پریشان و شور گفتم .

شماره ششم و هفتم مجله ارمنان سال ۱۳۰۲

هموطن محترم فدای محبت و مهر بانیت شوم توت رسید و بر انفعال سابق من افزود .

گزر خیلی خوبست ولی باب دندان ایرانیهاست . دندان من مصنوعی است از خوردن چیزهای سخت و شیرین محروم . روزگار هرچه داده بود پس گرفته امیدوارم که بعد از این از اینگونه مخارج و مرحمت ها بخودتان زحمت و به بنده خجالت ندهید . باری با سخاوت طبیعی شما میتوان گفت که حاتم نیز از اهل آنموطن عالی بوده است . خدایت عوض بدهد اینکه جنس توت را دستور داده بودم میخواستیم توت تهران را در شوره نشان بدهم که بچه درشتی و خوبی و معطریست همانطور هم آمده بود و گرنه توت خشک در بادکوبه و پطروسکه انبار است اما همه باکاه و جو آلوده و گرد و خاک اندوده و صد دست چرکین سوده و جنس بآن لطافت را برنگ دود نموده پس از چند سطر : حالا خوب فهمیدی هم وطن عزیز یا باز بنوبسم این اوضاع هرج و مرج تولید هیچگونه ثروت روحانی و بزرگیری نمیکند که بخرج ملت یا خارجیها بیاید ، درهم یلعبون حتی تأتیهم الساعة بغتة اویا یتهم عذاب یوم عظیم . در آغاز مشروطیت ایران کسانی از اهل قفقاز راست با نادرست از کشور ایران و کسان ایرانی از هر طبقه انتقاد میکردند در آن باره طالبوف بآقای جعفر خامنه (۱) نوشت :

(۱) خلف صدق مرحوم حاج شیخعلی اکبر خامنه ایست که مانند پدرش مصداق روشن تمدن و تدین و افتخار آذربایجانست .
خامنه از ادبا و فضلاء غیر متظاهرتبریز و از کارمندان ثابت انجمن ادبی است
این اشعار را در جنک بین الملل اول گفته :

ای یستمین عصر جفا پرور منحوس	ای آبدۀ وحشت و تمثال فجایع
بر تاب زما آنرخ آلوده بکابوس	ساعات سیاهت همه لبریز فظایع
دید ارتومدهش تراز انقراض مقابر	شالوده ات از آتش و پیرایه ات از خون
هر آن تو باماتم صد عائله مشحون	از جور تو بنیان سعادت شده بایر

بقیه حاشیه در صفحه بعد

ایرانی غیرتمند نباید راضی شود که يك مجهول نخبجوانی هر روز بعلماء و پادشاه و عواید اجدای ماهجو بگوید و بنویسد . جز ایرانی عیب ایرانی را نباید بگوید مگر اینکه دهندش مشت بخورد . در هر ملت همین است المكلام ماقلو و دل . شاد روان طابوف در سال ۱۲۷۲ قمری در تبریز تولد یافته عمر خود را بیشتر در تمرخان شورۀ قفقاز بسر برده است . همانطوریکه در امور اجتماعی ایران توجه تام داشت بکارهای همگانی و فرهنگی ایرانیان ساکن قفقاز نیز حضوراً و غیاباً مساعدت و سرکشی کردی .

طابوف در تاریخ ۱۳۲۸ قمری در موقف خود بسرای دیگرشد . جزیکدختر (سونا خانم) که زن مهندسی بود (محمد عمراف) اولادی نداشت مأ سوف علیه از قریحۀ شعر نیز بهره مند بود محض نمونه چند بیت درج میشود :

گر وطن ما کنون چنان و چنین است	آیه لا تقنطوا اساس هتین است
شاه و وطن بهر ماست معبدو معبود	آن سخن حق و قول صدق همین است
شه پرستیم و ملك را بستائیم	كان ملك و ملك را خدای معین است
دشمن ما روس و انگلیس نبا شد	وحشت ایران نه ازیسا رو یمین است
جهل و نفاق و طمع نبودن قانون	مكنك اين ملك را عد و مبین است

هه و گوید :

چه خوش گفت دانادلی زاهلروس توان زین سخن دست او داد بوس

بقیه حاشیه از صفحه پیش

زین مذبح خونین که بگیتی شده برپا	روح مدنیت شده آزرده و مچرج
خونها که بر ناحیه ناحق شده مسفوح	بر ناحیه عصر هنر لکه سودا
نفرین بتو ای عصر فریبده و غدار	لعنت بتو ای خصم بشردشمن عمران
ای بوم فروکش نفس ای داعی خسران	زین بس مشو اندرپی ویرانی آثار
آنروز که زادی چه نویدی که ندادی	امروز که رستی تو ز خون یکسره مستی
زینسان که توره بسپری ای آفت هستی	فردا بوجود آری يك تلر مادی

تو اول بگو با کیان دوستی من آنکه بگویم که تو کیستی
همان قیمت آشنا یاب تو عیار است بر ارزش جان تو
هم از اوست:

میان دو خر بهر جو جنگ شد لکد زد یکی دیگری لنگ شد
بر آشفته از زخم و گفتا همی تو حقا که خر نیستی آدمی
سزا نیست خر خوانمت ز آنکه خر
نیا زارد انباز خود چو نـ .

((شهید الفضیلة میرزا علی ثقة الاسلام))

علی بن موسی بن محمد شفیع در شب یکشنبه هفتم شهر رجب یک هزار و دو بیست و هفتاد و هفت (۱۲۷۷) قمری در تبریز تولد یافته . پس از آنکه در اوایل شباب از محضر جد خود و زمانی در خدمت پدرش کسب علم نموده بعراق عرب رهسپار شده و در نزد علماء اعلام به تکمیل معلومات پرداخته و در علوم اصول، فقه، حکمت کلام، ادبیات، ریاضیات، تاریخ، نجوم، بیایه بلند رسیده بود .

شادروان ثقة الاسلام مجموعه بود از کمالات کسبی و فطری هر کس ازهر طبقه که بمحضر اورسیدی یا باستماع و عظم و سخنرانی او توفیق یافتی خرسند و بهره مند برگشتی . از آثار قلمی او آنچه تاکنون بچاپ رسیده بدینقرار است : رساله لالان و لاحقه آن . ایضاح الانباء فی تعیین مولد خانم الانبیا و مقتل سید الشهداء تلکرافاتی که در موقع انقلاب مشروطه بمحمد علی میرزا مخا بره کرده است . ترجمه بث الشکوی ، اثر ابوالنصر محمد بن عبدالجبار عتبی (۱)

(۱) عتبی معاصر و معاصر ابوالفتح بستی و سرآمد شعرا و شـر نویسان زمان خود (۴۰۰) بوده تعاللی چند فصل از مقالات و یکمده از اشعار عتبی را در کتاب خود یتیمه الدهر آورده . از آنجمله است:

اذا رمت من سید حاجة فراع لديه الرضى والغضب
فان التهجم نيل المنى فان الطلاقة صبح الادب

پیش از آنکه مرحوم امیر نظام گروسی از تبریز به پیشکاری کرمان انتقال یابد در جلسه که جمعی از ادبای وقت حضور داشتند گفت : بخش عمده تاریخیمینی و (تاریخ ایام سلطنت محمود سبکتکین) ابوالشرف ناصح بن ظفر الجرجانی بفارسی ترجمه کرده . بخش دوم رساله ایست درهرثیه نصر بن ناصرالدین سبکتکین که آنرا هم حبیب الدین محمد از اهل گلپایگان در سال (۱۲۷۲) قمری بفارسی نقل نموده بخش سوم آن (بث الشکوی) است بهتر آنست که آن نیز از لغت تازی یزبان فارسی ترجمه شود .

امیر نظام در همان جلسه ترجمه آن رساله را بعهده نقه الاسلام که حضور داشت محول کرد . آن مرحوم هم به ترجمه بث الشکوی پرداخت و بفاصله چند روز اولین جزء نگارش خود را پیش امیر نظام فرستاد امیر پس از مطالعه بشادروان نقه الاسلام نوشت :

عرض میشود رقیمه را زیارت کردم و ترجمه چون لوء لوء منشور و کلبرک مسطور را دیدم بی تملق و نفاق و بی مبالغه و اغراق حقیق لك ان تكتب بالتبر علی الاحداق لابلحبر علی الاوراق .

رو که برآمد ترا بکلك سخن گوی آنچه علی را بذو الفقار برآمد
باین زودی و باین خوبی ترجمه رساله عتبی را در بحبوحه رمضان نوشتن
آیتی باهر است و کرامتی زاهر . روان عتبی را شاد فرموده و جر فادقانی را پس پشت
نشانده اید « انه لقول فصل وما هو بالهزل »

مستدعیم خاطر شریف را با ترا کم مشاغل با تمام ترجمه مشغول بفرمائید تا بدهم
طبع نمایند و منتشر نمایم و ادبا و فضلا را نیمه باشد . زیاده زحمت نمیدهم ادام
الله علینا بر کاتکم ۱۹ رمضان ۱۳۱۶

از جمله آثار قلمی و ادبی نقه الاسلام کتاب مرآة الکذب است که اسامی
تألیفات علماء شیعه را گرد آورده و از سال ۱۳۱۱ قمری تا آخر عمرش بتدوین و

تهیه آن مشغول بوده است . (چند سال پیشتر در خدمت جناب دکتر صدیق اعلم وزیر فرهنگ وقت برای دیدن جناب مستطاب آقا میرزا محمد برادر ثقة الاسلام شهید رفته کتاب چاپ نشده مرآة الکتاب هم زیارت شد . اغراق نیست اگر آن کتاب را بی نظیر نامند)

چند سطر از شرحی که راجع به تسهیل زیج مرقوم داشته برای نمونه نشر نویسی او بلحاظ خوانندگان این تذکره میرساند :

این مجموعه چنانکه در دیباچه آن اشاره شد با کمال تدقیق و تنقیح تصحیح شده و بین الامثال خود بی نظیر و بی قرین است و از کثرت عوائق و موانع که در تهذیب و ترتیب این کتاب اتفاق افتاد . مرا گمان این نبود که حوادث دهرا اندازه یابد و این اوراق پریشان شیرازه پذیرد . آهوی مراد به بند آید و شکار مقصود بکمند افتد ولیکن سپاس بی قیاس خداوند متعال را که تسهیل طرق فرموده و همت اولیاء حق را نعم الرفیق نمود تا با تمام این نسخه موفق شدم و از حضرت رب الغرة مسئلت مینمایم که چون گوهر گرانبهای عمر بگرو و مزرعه حیات را هنگام درو برسد و اراده مالک الملک این کتاب را بدیگران تملیک نماید . این نسخه عزیز را رایگان نشمرند « دونه المنیه » و زحمات مرا بهدر نبرند . و کمال افسوس دارم از اینکه تحمل مشقت که در ترتیب این کتاب مرا روی داده کاش در امری بودی که در آخرت مرا یاری کردی . باز از رحمت حق مأیوس نیستم و از فیض نا متناهی او نا امید نمی باشم که شاید صاحب نظری همتی نماید و رحمتی بفرستد .

((والله مع ظن عبده المؤمن))

مرحوم ثقة الاسلام باوضاع عصر و رموز سیاست آشنا و آگاه بود و در این نامه به چند سطر آتی اکتفا می شود : در موقع انقلاب ایران (۱۳۲۷) قمری روسهای تزاری با بهانه جوئی به تبریز آمدند و باغ شمال را که یکی از مهمترین عمارات دولتی بود اشغال نمودند و در آنجا بعنوان عبادتگاه نظامیان تصرفاتی کردند . ثقة الاسلام متحمل

نشده بواسطه ثقة الملك کار گزار وقت در آن باب بقونسولگری روس و رئیس ارتش
مراجعه و اعتراض نمود . پاسخ قونسول روس که در تاریخ ۲۲ شوال (۳۲۷) بکار گزاری
رسیده بدینقرار بوده :

از مضمون مراسله شریفه مورخه ۱۶ شهر حال بنمره ر ۱۱۱۶ آنجناب .
دوستدار استظهاری ، استحضار لازم بعمل آمد جواباً با نهایت توقیر و احترام زحمت
افزاست : بطوریکه در ملاقات خصوصی اظهار داشته ام در باغ شمال بنای مخصوصی
برای کلیسایان شده و بلکه برای اینکه سالدات و قزاق از اجرای آیین روحانی مجبورند
روی سه دیوار که در يك نقطه باغ شمال بوده چند تیر انداخته و پوشیده شده تا از
باران و برف و غیره محفوظ باشد و یکدیوار چهارم اضافه کرده اند که نصب در و
پنجره نمایند . در موقع معاودت اردوی روسی بحال اول اعاده خواهد شد . محض
استحضار خاطر شریف در تکمیل اظهارات شفاهی بمقام مزاحمت برآمده در این
موقع احترامات فائقه را تجدید می نماید .

هنگامی که نظامیان دولت اجنبی به تبریز آمدند بیشتر متنفذین وقت و
فروتمندان نه تنها جرئت نفس کشیدن را نداشتند بلکه متظاهرها بحسن قبول و تمایل
به نزدیکی آنها بودند تا بد آنوسیله منافع خود را تأمین کنند لیکن ثقة الاسلام
بامضای صریح خود بمناسبت نزدیکی عید نوروز مقاله در روز نامه محلی نوشته از
این لحاظ که بیگانگان بخاک ایران تجاوز کرده اند مردم را بترك عید و برعایت
سوگواری دعوت و بدینشعراثرات خود را آشکار ساخت :

عید آمد و افزود غم راغم دیگر ماتم زده را عید بود ماتم دیگر (۱)
صاف درونی و نیکمردی هر کس از گفتار او که با کردار توام باشد نمایان
گردد . متن پیغام ثقة الاسلام را که بانجمن ایالتی آذربایجان در سال ۱۳۲۵ قمری

گوینده شعر حیرتی قزوینی از شعرای قدیم شهر قزوین و شغل او سراجی بوده است .
قاموس الاعلام

فرستاده و در شماره ۷۹ مورخ ۲۹ ربیع الاول روزنامه درج شده دینداری و خردمندی و نیکمردی او را گواهی دهد :

خانواده من پدر بر پدر چندین سال است در آذربایجان بوده و ده دوازده پارچه ده از بابت وقف و نلت در دست ما میباشد . خدا شاهد است که تا حال چگونه با رعایا رفتار نموده و رعایت حال ایشان را کرده ایم چنانکه در این مدت از رعایای علاقجات که در دست من است اظهار تظلمی نشده و هیچوقت که بر رعایا ظلم و تعدی وارد شود تا حال تصدیقی و زحمتی برای اعضاء محترم نشده است . مگر رعایای اندیل که سابقا از مباشر شکایت کرده بودند بعد از رسیدگی رعایتی در حق آنها مقرر نمودید اطاعت شد ولی آنها بهمانقدر ها کفایت نکرده و قانع نشدند بخانه کد خدا ریخته و انبارگاه و غیره را داغون کردند بنابر این انجمن را اطلاع دادیم که یکمفر معین نمائید باندیل رفته در آنجا رسیدگی نماید .

از قرار معلوم کسی از خدام انجمن معین شده است برای تحقیق باندیل برود چون آن مأمور یکی از قوم و خویشان کسان داعی است و مأموریت او باعث پاره گمانها خواهد بود . خواهشمندم مأمور دیگری که بعمل دهات و رعایا بصیر باشد معین نمائید تا احقاق حق نماید .

بالجمله ثقة الاسلام در تاریخ عصر دوشنبه روز عاشورا سال ۱۳۳۰ قمری در اثر پافشاری و دفاع از حوزه اسلام و استقلال میهن در دست روسهای تزاری بدار زده شد . چنانکه خود گوید :

ره بسر منزل مقصود نخواهد بردن هر که بیم ازستم سنك ملاعت دارد
مفهوم این شعر را از مرحله قول بمقام فعل آورد و بایک فداکاری قابل ستایش تا ابد سر بلند گردید .

(ترك سر کن که درین دایره بی سرو پا تا کسی سر نهد گوی زمیندان نبرد)
بی مناسبت نیست که باین تصادف عجیب اشاره شود در سر بازخانه قدیم تبریز

که شهید نام برده و جمعی از احرار و فدائیان میهن بدار زده شد . اکنون کاخ
پر عظمتی بنام دانشسرا ساخته شده و از آن عجبتر این است که جای نصب چوبه دار
سالن سخنرانی و جایگاه تریبون (منبر خطابه) واقع شده است .

در زمینی کاندرا آن احرار آذربایجان بر فراز چوب دار دشمنان دادند جان
از پی آه و زش اولاد آن آزادگان اینچنین دانشسراها سرکشد بر آسمان
ادیب الممالک فراهانی حسب حال آذربایجان و خراسانرا ترکیب بندی ساخته

کشته شدن ثقة الاسلام شهید را بدین نحو تقریر و اشعار نموده است :

علی فرزند موسی عالم راد جهان فضل و دانش کرسی داد

گرامی فحل و دانشمند استاد بدارالخلد شد از دار بیداد

فلك گفتا که در ماه محرم

علی بردار شد مانند میثم

علی رضا تبیان و قایمی متخلص برضائی عضو انجمن ادبی آذربایجان در تاریخ
کشته شدن آن شهید سعید گوید :

ان الفؤاد لهذا الرزء ملهوب والدمع فی ذلك المفعجوع مسکوب

کیف السلوعن الخطب الفظیع وقد اشجی القلوب و منها الصبر مسلوب

ان الرضائی اذا بالحزن حرر فی

تاریخه « ثقة الاسلام مصلوب »

☆(۱۳۳۰)☆



ثقة الاسلام شهيد

((میرزا احمد سهیلی))

جوانی با عشق و شور و ادب دوست و میهن پرست بود از راه کاسبی و داد و ستد امرار معاش نمودی . هم شاعر بودی و هم بآثار استادان سلف مجذوب . بنا بر این از رباعی و غزل و قطعه ، مثنوی از آثار برخی از عرفا و ادبای زمان ماضی و در گذشته . مانند : شیخ عطار ، ابوسعید ابوالخیر ، هلال شیرازی ، اوحدی ، شاه نعمت الله ولی ، وحشی ، فدائی لاهیجانی ، باباطاهر ، هائف ، خواجه عبدالله انصاری ، سامی ، جامی ، مسعود سعد ، نزاری ، بیانی ، ابن یمن ، فردوسی و غیره مجموعه و منتخبی ترتیب داده و در سال ۱۳۲۱ قمری چاپ کرده است .

سهیلی بجرم میهن دوستی و مشروطه خواهی و از اینجهت که تاجای توانائی از یاری و همدستی احرار فروگزاری نکرده بود - در عشر دوم ماه محرم سال ۱۳۳۰ قمری بادست روسهای تزاری برابر حاجی علی دوا فروش که آزاد یخواه و از مؤسسين دیرستان سعادت بود بدار زده شد .

(تابگیرد جذبه توفیق بازوی کرا هر سری شایسته دوش و کنار دار نیست)

این دو رباعی از اشعار شهید نامبرده نمونه ایست :

شبها ز غمت تا بسحر هم چو رباب	می نالم و می گریم با چشم پر آب
بیدار کنم جها نیان را ز حسد	ترسم که به بینند جمالت در خواب
درد هر هر آنکسی که جانانش نیست	جانانش نیست گو به تن جانانش نیست
جان در ره جانان خود آنکس که نداد	در مذهب اهل عشق ایمانش نیست

حاج سید حسین زنوزی :

ولد سید عیسی زنوزی در سال ۱۲۶۳ قمری در تبریز متولد شده تا بیست و دو سالگی با استعداد عالی که داشت تحصیل مقدمات و علوم ادبی و فقه و اصول را پایان رسانیده از اقران خود گوی سبقت برد . سپس به تهران مسافرت کرد و شش سال در آنجا اقامت گزید و آن مدت را پیش شیخ ابوالقاسم اصفهانی که در علوم

حکمت و ریاضیات و طبیعیات سرآمد استادان عصر خود بود به حد تحصیل علوم
هذکور مشغول شد .

مرحوم زنوزی پس از تکمیل دانش به تبریز برگشت از روی علوهمت و
هناعت طبع بیازرگانی امرار معاش کردی لذا آنجناب برنجی معروف شد .

(همین نجابت ذاتی است آنچه محترم است)

پس از مدتی توقف بسیر آفاق و انفس آغاز کرد و نخست باسلامبول سفر
نمود و مدت یکسال با مشاهیر علما و ادبای آنجا موانست یافت و بفوائدی رسید .
و هم در آن هنگام از افادات فیلسوف اسلام سید جمال الدین اسدآبادی معروف
بافغانی بهره مند گردید .

بار دوم از تبریز بسوریه و حجاز عزیمت نمود بزیارت کعبه هم نائل شد . و
چندماه در آنسامان باسیاحت و استفادات معنوی وقت گذرانید .

(بلند نام نگردد کسی که دروطنست ز نقش ساده بود تا عقیق دریمن است)
شاد روان زنوزی با اینکه شغل بازرگانی داشت بیشتر اوقات خود را بامطالعه
کتب و موانست ومحاضرت دانشمندان و ادبای وقت بسر بردی ودانش طلبان پیوسته
از فوائد محضر او مستفید بودند .

(مرحوم میرزا علی خان ادیب خلوت که بیوگرافی او هم در ردیف فضایی
معاصر در این نامه نوشته شده از پرورش یافتگان محضر فیض و فضیلت اثر
زنوزی بود .)

نگارنده این سطور نیز در اواخر عهد آن استاد بزرگوار ملازم خدمت و
جویای فیض و برکت بوده وخاطراتی از حضور آنجناب در خاطر دارد . در مجالس
خصوصی این شعر را که گوینده آن صائب تبریزی است زنوزی ترنم کردی .

جهان بمجلس مستان بی خرد ماند که در شکنجه بود هر کسی که هشیار است
مرحوم زنوزی بمضمون «علموهم و کفی» عمل کردی برای تنویر افکار اجتماعی

و اخلاقی توده مردم از تحمل هر گونه زحمت و مشقت دریغ نکردی .
مرحوم حاج ملاعزیز واعظ که مردی آگاه از تمدن عصری و دارای سحر بیان
بود از استاد نامبرده تقاضای آموزش و پرورش کرد مسئول او با شوق و رغبت با جابت
رسید . در پس آینه طوطی صفتم داشته اند . .

زنوزی رحمه الله از اشعار فارسی بمثنوی مولانا جلال الدین رومی بیشتر مانوس
بود و اهمیت بسزا میداد . روزی کسی از وی پرسید آیا تمام اشعار مولوی را در
حفظ دارید ؟ گفت : پرشش تو بدان ماند که برای خریدن دو زرع پارچه ، خریدار از
فروشنده موجودی دو عدل مال زرعی را بجوید پس اگر فهم مطلبی مورد نیاز تست آنرا
پرس تا جواب عرض شود .

وقتی نگارنده بدو گفت آیا درست است اینکه مردم گویند شما بفلان عالم
که رئیس فلان سلسله است معتقد یا مقلد هستید . گفت من میخواهم و امید وارم
که خدا پرست باشم نه بت پرست . سپس این شعر را از مثنوی قرائت فرمود :

مثنوی ما دکاف و حدتست غیر واحد هر چه بینی آن بت است

بت ستودن بهر دام عامه را همچنان دان کالغرانیق العلی (۱)

مرحوم زنوزی (۲) در سال ۱۳۳۶ قمری در شاپور (سلماس) بر حمت ایزدی
پیوسته و آنجا دفن شده است .

(۱) غرنون جوان زیبا و خوش صورتست پسر باشد یا دختر . وهم بهممله و
معجمه ونون بمعنی بت و جمع آن غرانیق است .

(۲) دیه پرجمیت است از توابع قصبه مرند که خوبی سبب آنجا معروفست .



حاج سيد حسين برنجی

((حاج سید حسن : عدل الملک))

پسر شادروان حاج سید حسین (۱) در سال ۱۲۵۷ قمری با بعرضه زندگی نهاده . هنگام فوت پدرش سه یا چهار سال بیشتر نداشته و کسی بر تربیت او همت نگماشته و درموقعی کمر مبارزت زندگانی بمیان بسته که ثروت سرشار پدر از دست شده بود . لیکن کوشش بلیغ بکار برد که حیثیت دنیوی و موروئی او لطمه نخورد و وضعیت ظاهری در حال خود بماند . پس تحمل آن بارگران و تکفل آن تکلفات چنان وی را مشغول و گرفتار کرد که به تحصیل علم و دانش در زمان جوانی صرف وقت ننمود ایکن در چهل سالگی از جهت معیشت و بضاعت آسودگی و تمکنی یافت

(۱) مرحوم حاج سید حسین از سادات شنب غازان بوده که در عهد غازان شاه بایران آمده و در آن کوی ساکن شده اند .

بیش از یکصد سال از تاریخ فوت ار گذشته هنوز به نیک نامی معروف خاص و عام آذربایجان است

آن مرد نامی در آبادی شهر تبریز بذل همت فرموده کاروانسراها و خانه ها و باغات و قنوات و برزنها از خود بیادگار گذارده است .

از کارهای نیکوی آن رادمرد تعمیر پل آجی است که در زمان پادشاهی محمد شاه قاجار از طرف دولت بدو گفته شد که با تعهد نصف هزینه به تعمیر پل اقدام نماید در پاسخ این پیغام گفت روا و برازنده نیست که با استعانت غیر این کار خیر را دولت انجام دهد اجازه فرمایند بانفقه خود به تصدی تعمیر پل پردازم آن مرحوم با صرف کردن سیصد هزار ریال از دارائی خود پل سازی را بانجام رسانید .

حاج سید حسین غلام سیاهی داشته (حاج یوسف) که امین راز و انباز کارهای مهم وی بود . شبهای زمستان بدستکاری یوسف بخانه های فقرا خوراک و پوشاک میبرد گذشتن از سرگنج گهر سخاوت نیست کریمی از سر آوازه کرم بر خیز مرد باهمت نامبرده سال ۱۲۶۰ یا ۱۲۶۱ دوره حیات محدود را بدرود گفته است

بکسب فضل و ادب آغاز و با مجاهدت وافی راه استکمال پیموده و در اندک زمان ادبیات فارسی و عربی را خوب فرا گرفته و بمقصد خود پیوست. و در خوشنویسی و حسن خط نیز که در آن زمان جز و کمالات ممتاز بود بیایه استادان و هنرمندان رسانید. (۱) در سال ۱۳۰۰ قمری در اثر زیاده مطالعه و خط نویسی خستگی و بیماری چشم عارض شد. هر چند بمعالجه اصرار ورزید فایده ندید و بکم نوری و درد چشم افزوده گشت. طبیبان از معالجه اظهار عجز نمودند.

مرحوم حاج شیخ محسن مشیر الدوله (خواهرزاده حاج سید حسن) در آن تاریخ در اسلامبول سفیر کبیر بود سید را دعوت کرد که در آنجا معالجه کند. بنا بر این باسلامبول رهسپار شده و بدکترهای آنجا مراجعه کرد باز سودی نبرد. در آنمیان با راهنمایی مشیر الدوله و میرزا جواد خان مستشار الدوله که هر دو از دانشمندان زمان خود بودند. با ادب و فضایل ترکیه آشنائی پیدا کرده و بانجمن هائی راه یافت که بدیگران ممکن یا آسان نبود. و مستفید گردید. با اینکه از بهبود بیماری چشم مأیوس بود محض تکمیل مراحل سیاحت و آگاهی از اوضاع عصری

(۱) بسیاری از نواب و بزرگان دانش مانند محمد بن زکریای رازی و خواجه رشید الدین از سن سی و چهل بکسب دانش پرداخته اند این موضوع ارزش آن دارد که دانشوران و فضایل معاصر کتاب مستقلی بنویسند.

ابن ابی الخیر فضل الله (خواجه رشید) عمری باعطاری گذرانده طبابت خامل و ساقطی هم داشته سپس به تحصیل کمالات پرداخت تا بوزارت رسید با اینهمه اشتغالات کشوری از غایت فضل و فهم و جهد کتابهای بی نظیر و مفید نوشته بود. ششصد هزار دینار طلا بمصرف کارهای مربوط بتألیف مانند تحریر و تصویر و تجلید و غیره و غیره رسانید. علاوه بر جامع التواریخ کتب تفسیر و حکمت و طب و فلاح و غیره نوشته متأسفانه پس از قتل او به یغما رفتند و نسخه از آنها پیدا نشد.

عازم اروپا شد و چندی با دانشمندان آلمان بسربرده به تبریز برگشت .
از آن تاریخ مجله قانون بقلم میرزا ملکم خان برای آن مرحوم میرسید . بامدیر آن
مجله و بعض دانشمندان مستشرق مکاتبه داشت :

« گرائی میکند بر تن چو سرب جوش میگردد سب و چون خالی از می گشت باردوش میگردد)
در باب معالجه چشم بجز قدرت خدا و توجه اولیا از هر وسیله عادی امید او
قطع شده بود . پس از مدتی دکتر هومس آمریکائی وارد تبریز شد با اینکه جز
هم میهنان خود کسی را معالجه نمیکرد با سبب سازی خدا طبابت و عافیت چشم آن
مرحوم را تعهد کرده در نتیجه چند ماه معالجه و مراقبت اثری از ضعف بصر او باقی
نماند و بهبود کامل حاصل گردید . این بیت را در سپاسگزاری از دکتر هومس ساخته :

دو چشم من ز طبیب مسیحی خود دید کرامتی که بدیدند مردگان زمسیح
هوش و ذکاء فطری و تحصیلات و مسافرتها و معاشرت دانشمندان بر و شنی
فکر و آگاهی بسزا و تجربیات مرحوم عدل المالك افزود در بسیاری از کارها و بیش
آمدهای مهم تبریزیان و کارمندان دولت از استشاره او منتفع می شدند . خدمات
شاد روان حاج سید حسن در انقلاب مشروطه خواهی با اندرزهای لازم بدولتیان و
اهالی تبریز و همپایی با ثقة الاسلام شهید و مرحوم قاسمخان سردار همایون فراموش
نشدنی است .

در موقع استیلای روسهای تزاری بوعدهای کنسول روس وقعی نه نهاد
و با خوب رقصان بومی همدست نشد نه زیر پرچم دولت اجنبی رفت و نه مانند
بعض مردم بحواله کرد و تحصیلداری بیگانگان مالیات پرداخت . (۱)
طرز تربیت فرزندان را از فضایل و خصایل برجسته عدل المالك باید

(۱) ایکاش شمه از حقایق وضعیات تبریز در زمان انقلاب اخیر نوشته شدی
تا فتوت بعض مردمان پاك فطرت مستور نماندی . .

اذ انبجست دموع من عیون تبین من بکا ممن تبا کا

شمرد زیرا که معتقد بود افتخار و استقلال میهن با علم و اخلاق است و آن واجب کفائی نیست.

سیر دور فلک نا هموار کرتو هموارشوی هموار است
سال ۱۳۳۶ قمری بدون سابقه اندک کسالتی زندگانی را بدورد گفته بسرای
یا قی پیوست و در مقبره سید حمزه تبریز مدفون شد. در تاریخ فوت او مرحوم
آشوب (ادیب خلوت) گوید:

سلیل نبوت حسن عدل ملک	شرافت مآب و شهامت گزین
بفضل و بدانش بیخلاق نکو	سبق برده ازهر که بودش قرین
چو شد زینجهان سال تاریخ او	پرسیدم از پیک عقل متین
ده و پنج افزود بر جمع و گفت	بود جایگاهش بهشت برین



حاج سید حسن عدل الملک

((میرزا علی خان ادیب خلوت))

شاد روان ادیب خلوت متخلص باشوب در سال ۱۲۸۵ قمری تولد یافته در آغاز قرن چهاردهم هجری در معیت پدرش میرزا اسماعیل خان عماد لشکر از آشتیان به تبریز هجرت کرده است .

پدر آشوب از ارباب فضل و دانش بوده و عم بزرگوار او حاج ملاعلی مجتهد آشتیانی از معروفین علمای وقت بود . این دو برادر در تحصیل علوم متداوله از تشویق آشوب و تهیه وسایل لازمه بیدریغ جد بلیغ کردند . آشوب دارای هوش و استعداد فطری بود و خود بر کسب دانش و کمال شوق وافر داشت و تا وقتی که عماد لشکر زنده بود تمام اوقات آشوب بمطالعه و تألیف مصروف بوده و بنا باظهار خود از محضر فاضل کامل حاج سید حسین زنوزی معروف ببرنجی فواید زیاد برده و همواره نام آن بزرگوار را با اجلال و احترام یاد کردی . آشوب در فرا گرفتن ادبیات فارسی و تازی کوشش بسیار کرده و بدرجه بلند رسید . در زمان حکمرانی امیر نظام گروسی در ردیف ادبای وقت از سوی امیر تشویق شدی و در همان او ان بود که با جمعی از فضلاء معاصر : میرزا یوسفخان اعتصام - غلامحسین میرزا صدرالشعرا - ایرج میرزا جلال الملک - رشید افشاری - موسی ادیب اهری و چندتن دیگر انجمنی داشتند گاهی دورهم نشسته بمنظرات و مذاکرات ادبی مشغول بودند .

در سال ۱۳۱۱ و ۱۳۱۲ قمری که در تبریز روزنامه ناصری طبع می شد فقید نامبرده با همدستی مرحوم مسعود عدل (خلف عدل الملک) مقالات سودمند و ترجمه های مفید از مطبوعات اروپا انشا و در جریده ناصری نشر میکردند . آثار قلمی آشوب در مجلات خارجی مانند الهلال و غیره نیز درج می شد .

پس از فوت عماد لشکر زحمت اعاشه و متاعب اداره کردن خانواده . آشوب را بپذیرفتن خدمات دولتی و اشتغال بکارهای سخت و سست در تهران و تبریز ملزم کرد .

کارهای ارتزاقی او بطور فهرست بدینقرار بوده: مشتوفی قسمتی از املاک دولتی - پیش خدمتی ولیعهد - ریاست کتابخانه دولتی ریاست دار الانشاء پیشکاری مالیه - ریاست دفتر اداره کل امنیه - دبیری مدارس دولتی: مدرسه فیوضات - مدرسه متوسطه محمدیه (دبیرستان فردوسی) شادروان آشوب باندازه حساس و متذوق بود که معاصران سبکروح و شاعر و سریع الانتقال را دچار حیرت و شگفت ساختی در آن باره نگارش این قضیه عجیب خالی از فایده و بی مزه نیست.

روزی در دبیرستان محمدیه که عهده دار دروس ادبیه بود از کلاس بیرون آمد به نگارنده که آن ایام سمت بازرسی فرهنگ آذربایجان را داشت. گفت برویم در کافه مجدیه (چند قدمی دبیرستان) من قلیا نی بکشم و رفع خستگی کنم اطاعت شد و چون آنجا رفتیم پس از خوردن چایی پر رنگ قلیان بدست گرفته و گفت: شعر تازه اگر داری برای من بخوان باندک تمجیع و تعلیل غزلی را که دو روز پیش ساخته بود بخواندن آغاز کرد،

عزم خود از یار بر شکار گذارد مانده نه مستی نه هوشیار گذارد
هر بیتی را که شنیدی و جدا و زیاده تر شدی و لرزه اش گرفتی تا شعر آخر آن
غزل را انشاد نمود:

دل هوس بوسه دارد از لب شیرین از همه شیرین تر آنکه یار گذارد
از شنیدن آن دلش طپید و رنگش پرید قلیان را انداخت خود افتاد آتش
روی بلاس پراکنده شد غوغائی بر پاگشت (می ریخته و قدح شکسته) مردم عامی و غیر متجانس از عابر و جالس گرداو تجمع و باسوء طن از علت حادثه پرسش نمودندی
من هر چه فلسفه بافتم قانع نشدند و شنوندگان را مصرو غصوب یافتم. ناچار
خطی حلقه وار بدور آشوب کشیدم که یعنی جن زده است. آنگاه ساکت و
متفرق شدند...

از آثار قلمی آشوب که طبع نشده یا ناقص مانده: تاریخ شعرای معروف ایران

تاریخ علم حساب اسلامی ایران - قاموس واژه‌های فارسی که تاحرف «د» پیش
رفته است .

آنچه از آثار باقیه او بچاپ رسیده و در دسترس همگان گذارده شده
بدینقرار است .

ترجمه کتاب نهج البلاغه که اصل آنرا مرحوم حاج ملا صالح برغانی که از
اعلام اسلام بوده ترجمه کرده لیکن نسخه آن بسیار بد خط و مغلوط و مخلوط
بود آشوب آنکتابرا در سال ۱۳۲۱ قمری با تحمل متاعب زیاد تصحیح و تنقیح نمودم
و همان تاریخ در مطبعه سربی در تبریز چاپ شده است .

شاد روان آشوب يك مقدمه فاضلانه بکتاب مزبور نوشته و قصاید چند در
هنقبت علی بن ابی طالب (ع) انشاؤ در آخر کتاب درج نموده است .

ده بند وطنیات او که مجموع آن در حدود هشتصد بیت بوده و سال ۱۳۱۸
قمری بچاپ رسیده بدینسان آغاز شده :

هر آنکه نیست هوای وطن بسرچومنش حرام باد همه ناز و نعمت وطنش
(در ایام انقلاب تبریز و تسلط بیگانگان با اجبار حکومت ارتجاعی وقت
(۱۳۳۰) روزنامه اسلامی را می نوشت . سپس وسایل سفر اروپا را (با دستیاری احرار)
فراهم آورده و ببلژیک رهسپار شد و در آنجا مدتی بدبیری السنه شرقی پرداخت
و بپایه علمی و ادبی او اهمیت بسزا داده شد .)

سر محسوس ، رساله فرسیه ، ترجمه شرح دیوان حافظ هم از آثار منتشره
آشوب میباشد اشعار او از قصیده و قطعه و غزل و رباعی و سرود و تصنیف . هنوز
ترتیب و تنظیم نیافته بصرف وقت نیازمند است تا کتاب مستقل گردد . یکرباعی و
یکغزل محض نمونه از اشعار آنفقید نگاشته میشود :

مدهوش دل از نشئه پیمانه تست جان شیفته نگاه مستانه تست
تا کی بخرابی دل من کوشی ایخانه خراب آخر این خانه تست

هر جا که دلی در سر زلف تو به بند است جانا سر زلف تو چه دلگیر کمند است
هر گز نه نهد پا بدر، از حلقه زلفت صیدی که در آن سلسله افتاده به بند است
دل دادم و جان دادم و یکبوسه ندادی آخر مگر ت قیمت یکبوسه به چند است
شیرینی لبهای تو با این نمکینی نزد همه کس بیشتر از شکر و قند است
چون موی سیاه تو نه مشک به تنار است چون روی قشنگ تو نه ماهی بخند است
از نازکی اندام تو بر گل بکند ناز دیگر چه نیاز از تو بدیبا و پرند است
با اینهمه سودا که نموده ب سرم جا ای ناصح دیوانه مرا کی سرپند است
آشوب، گراز دست دهد سر . نکش دسر

ز آن رشته که بر گردن دل دوست فکند است

فی الحال یکجزوه از دروس ادبی آشوب که قصیده انوریرا شرح و تفسیر کرده:
باز این چه جوانی و جمالست جهان را وین حال که نو گشته زمین را و زمان را
هم جمره بر آورد فرو برده نفس را هم فاخته بگشاد فرو بسته دهان را، الخ
در پیش چشم نگارنده است که یکدنیا آگاهی و بصیرت و علوم و یکعالم
خبرت و معرفت را با ملاحات الفاظ و فصاحت بیان گرد آورده که هر ذره اش را
ایاغ صاحب دلان باید گفت . اما خاکم بدهن که امروز خریدار ندارد . لذا نمی نویسد .
(نصیحت است خریدار اگر نشد مفروش)

بدون اغراق استاد نامبرده از مفاخر ایران بوده و در علوم ادبیات و تاریخ
کف بیضا داشت . در سال ۱۳۳۷ قمری آن هوش سرشار یا یکجهان دانش بزرگ
خاک رفت . اگر چه در نظر آن نیکمرد ز خارف و لعبیات دنیا بس کوچک و دنی
بود ولی زندگانی آشوب (بویژه در اواخر زندگی) مایه عار و شرمساری یکمده از
معاصرین و آشنا یان گردنکش و نادان او شد . (لیس هذا اول قارورة) (و آخرها)
کسرت فی الاسلام .

مرحوم محمد علی افتخار (افتخار دفتر) قطعه مشعر بر تاریخ فوت آشوب

بدینگونه ساخته :

آه از چرخ این زمانهٔ دون داد از کجروی این گردون
فطرتش دشمنی اهل هنر شیمتش مکرو حیل و افسون
هر کجا کاخ علم و فضلی بود ریشه از بن فکند و ساخت نگون
قلب ارباب فضل افسرده روح کتاب و شاعران مجزون
چون یگانه ادیب خلوت راد رخت بر بست زین سرایرون

سنهٔ فوتش (افتخار) سرود

(مخزن علم شد چو او مدفون)

☆ (۱۳۳۷) ☆

حاج میرزا مصطفی مجتهدی

از دانشمندان متبحر و نمونهٔ فضیلت بوده سال ۱۲۹۷ قمری در تبریز متولد شده . پس از طی تحصیلات مقدماتی بعراق عرب سفر کرده و از حوزهٔ درس آقا یان شریعت اصفهانی - سید کاظم طباطبائی یزدی - آخوند ملا کاظم خراسانی قدس الله اسرارهم استفاده بسزا نمود .

معلومات فقیه مبرور بفقہ و اصول و یژه نبود بلکه در علم عروض و هیئت و نجوم و ریاضیات و ادبیات نیز استاد و پیشرو و شمرده بودی . گواه درستی گفتار ما آثار علمی اوست که از خود یادگار گذارده و بآنچه آگاهی یافته ایم . بقرار ذیل است :

حاشیه بر کفایهٔ آخوند خراسانی - حاشیه بکتاب لسان الخواص آقا رضی قزوینی (۱) رسالات در فلکیات و ریاضیات ، رساله در علم عروض ، رساله در لباس

(۱) آقا رضی الدین محمد بن حسن قزوینی متخلص بمسرور یکی از مشاهیر

علمای قرن یازدهم هجری و ذوفنون بوده است . و تألیفات مفید داشته مانند

بقیه حاشیه در صفحه بعد

ممشكوك، ار جوزه در علم عروض وقافیه - رسائل در مباحث فقه - آنچه بیشتر از هر چیز بیگانه و نزدیک را دچار حیرت و شگفت نمودی تیزی ذهن و سرعت انتقال و قوای دماغی آن اعجوبه زمان بود .

در ادبیات فارسی و تازی باندازه تسلط داشت و بحدی ما هر بود که نظم و نثر او را بهیچ وجه بآثار يك نویسنده و ادیب فارسی نگار یا ترکی زبان نسبت نمیدادند . چنانکه دانشمند بزرگ شیخ محمد حسین آل کاشف الغطا در تقریظ و توصیف او گوید :

ترکت سیوف الهند و نك في الفتك	على العرب العربا وانت من الترك
تبرزت من تبريز رب فصاحة	بها مدنيا قد حسبنا ك او مكى
فكم لك من نظم و نثر تزینت	بنفسهما المسكى كافورة المسك
سبكت مياه الحسن فى حسن سبكها	فيالايك الخير من حسن السبك
لباب معان يسحر اللب لفظها	فيحسبها نظم اللثالى بلا سلك
ولكن آى المصطفى آية العالى	انارت فأثرت اليقين على الشك الخ

تمام اشعار مزبور در کتاب شهداء الفضيلة درج شده و هم قصیده عربی مرحوم

بقیه حاشیه از صفحه پیش

ضیافه الاخوان و هدیة الخلان در تاریخ قزوین . رساله القبله و رساله المقادیر و کحل

الابصار و رساله نوروز ، و شیر و شکر ، دیوان شعر . این شعر از اوست :

آنچه ماکشته ایم اگر بدمد برق رم می کند ز حاصل ما

میرزا محسن تأثیر تبریزی در تاریخ فوت او گوید :

بی تاریخ او گردید فکرم همان (آقارضی) تاریخ آن شد

☆(۱۲۱۲)☆

تأثیر معاصر سلطان حسین صفوی بوده دیوان مرتبی دارد . از اشعار اوست :

مایل ترا بغیر نخواهم و گر نه من بزارم از کسی که دلش مایل تونیست

مجتهدی در همان کتاب صفحه ۳۹۰ بچاپ رسیده است .
 مجتهدی اعلی الله درجه در همان سالی که والد ماجد او حاج میرزا حسن مجتهد
 طالب نراه وفات یا فته (۱۳۳۸) قمری در گذشته است .
 بی نفاق و بدون اغراق خلف صدق آن مرحوم جناب آقا میرزا عبدالله مجتهدی
 به تصدیق یگانگانه و بیگانه علماً و اخلاقاً از مفاخر زمان و اکنون مورد ارادت و اعتماد
 تبریزیان میباشد .

(و با به اقتدی عدی فی الکرم)

(و من یشا به ایه فما ظلم)

((انجمن ادبی دانش آموزان))

چون تاریخ هجری قمری بسال یک هزار و سیصد و بیست چهار (۱۳۲۴) رسید
 ارشادات نیکمردان روشندل و مقتضیات زمان ایجاب کرد که مردم مبین دوست
 تبریز از لفظ بمعنی و از گفتار گردد کردار گرایند .
 انجمن های اجتماعی و سیاسی تشکیل و بکار های مهم و مفید اقدام شد .
 (تأسیس اداره فرهنگ از آن جمله است)

از تاریخ مذکور روز بروز سختی ها بروز کرد و پیش آمدهائی رخ نمود و
 ابر های تیره و گرد باد های تند فضای کشور ایران بویژه هوای آذربایجان را
 گرفته و مکدور ساخت آنچنانکه بسازمان مجامع ادبی فرصتی باقی نماند نیرنگها
 و دروغبافی دولتهای وقت . نا امنی و یغما گری اشرار و ایلات و تجاوز و تطاول
 بعضی از دول همجوار . تسلط اغیار و نصب چوبه دار و هزار فجایع تلخ و ناگوار
 با بی مهری طبیعت (قحط و مجاعه) همدست شده . هستی آذربایجان را
 بیاد نیستی دادند .

آسمان از سر و یاران دور و از پس و پیش

دست دادند بهم در پی آزار شدند

در ماه جمادی الثانی ۱۳۳۵ قمری پس از مدتی فترت از نوانجمن نه نفری «در تبریز تشکیل یافت و در اثر مجاهدت و فداکاری احساسات همگانی تکانی خورده برای زنده کردن مرام از جان گذشتگان گامها برداشته شد و روزنامه ها دایر گشت .

در اواخر هزار و سیصد و سی و هفت (۱۳۳۷) با تشویق و راهنمایی پیش قدما وقت در مدرسه متوسطه محمدیه (دبیرستان فردوسی) انجمن ادب مرکب از یکمده دانش آموزان ارشد و محصلین جوان تشکیل شد و از اوایل سال ۱۳۳۸ با همت ادب پروران به نشر مجله ادب آغاز گردید .

مدیر مجله ادب آقای عبدالله زاده فریور دبیر دبیرستان . و سر دبیر مهنانه آقای یحیی آرین پور متخلص بدانش و سرپرست انجمن شادروان رفعت بود از شماره هفتم فاضل ارجمند آقای اسمعیل امیر خیزی مسئولیت مجله را عهده دار شد و با آقای فریور در بیرون از مدرسه کار مهمتری محول گردید . دوازده شماره از مجله ادب چاپ شد . اغلب مندرجات آن از آثار منظوم و منثور کاهندان انجمن بود بندرت آثار نویسندگان خارج درج شدی . در شماره دهم مجله بتاریخ ۲۴ ج ۲ - ۱۳۳۹ (پس از شهادت شیخ خیابانی) اثری از نگارنده که تعریض بکارهای ناروای والی وقت بود بقرار زیر درج شده است :

(شکوه)

دوش بودم ز طالعم دل تنك سا قییم داد باده گلر نك
گفت می نوشهان بشادی آن كه نه این غم سراسر است جای در نك
مهر جوئی اگر ز ما در دهر هستی از عقل دور صد فرسنگ
کیست ناخورده از کمان فلک زخم بالای زخم تیر و خدنگ
گفتمش ساقیا مده پندم
نشنود گوش جانم این آهك

چون خورم باده از کف یاری کو زده شیشه دلم را سنك
 چون توان کرد حل این مشکل خنك صبرم چرا نباشد لنك
 و چه سخت است دوستی عدو (۱) یا که با دوستان نمودن جنك
 می شنیدم که شهید با شد عمر لیک دیدم که زندگیت شرنگ
 با چنین روز سخت و بخت سیه دامن مرگ بود کاش بچنگ

((میرزا تقی خان رفعت))

فرزند آقا محمد تبریزی پس از آنکه در شهر طربزون تحصیلات خود را اكمال کرد. چند سال در همانجا مدیریت مدرسه ناصری ایرانیان را عهده دار بود و هم مدتی در مدرسه فرانسویها دبیری داشت. در اثنای جنگ عمومی اول که روسها بطربزون رفتند در حدود سال ۱۳۳۵ قمری بزادگاه خود برگشت و در دبیرستان فردوسی تبریز بسمت دبیری وارد کار شد.

مرحوم رفعت در سه زبان: فارسی، ترکی، فرانسه هم نویسنده بود و هم شاعر. در هر يك از این سه زبان آثار ارجدار و غزلهای دلنشین دارد. موقعی که در طربزون اقامت داشت. مقالات علمی و ادبی و سیاسی در روزنامههای پاریس با مضای يك نفر ایرانی می نوشت. دولت فرانسه توسط قونسول طربزون مدال افتخار بدو فرستاد.

فقید دانشمند: در حقیقت شهید فضیلت و بلندی مقام ادبی شد. چون در نگارش زبان ترکی مهارت بسزا داشت. زمان تجاوز و نفوذ عثمانیها والی وقت (نظام السلطنه) او را بنوشتن روز نامه ترکی ملزم کرد. و مورد تحسین عموم طبقات واقع شد و بحکم روز مردم چه نیکمردیها و نیکوئی از آن فطرت بافتوت و پاك دیدند و بفوائد و کامیابی رسیدند. چون حادثه و غائله مرتفع شد کسانى از

(۱) حکیم و شاعر عرب گوید:

ومن نكد الدنيا على الحران يرى عدواً له ما من صداقة بد

عالی و دانی بطعن و دق رفعت زبان گشودند .

(کار من در گره از پرهنری افتاد است)

(دارد از جوهر خود موقلم فولادم)

« و هکذا یذهب الزمان علی العبر ... »

شاد روان رفعت در علم جغرافی و هندسه ید طولی داشت و در فن رسم و نقاشی استاد زبر دست بود . بدون اغراق و زیاده روی جوانی تربیت شده و تحصیل کرده ای مانند رفعت کمتر دیده شده . پاکی اخلاق رفعت مورد توجه و تصدیق بیگانه و خویش بود . ولی حساس و پرشور . بی گمان دلدادۀ میهن عزیز بود . بهترین گواه استعداد ذاتی و قریحه ادبی رفعت آثار قلمی و زاده فکر اوست که در صفحات جریده تجدد و مجله آزادیستان بیا دگار مانده است .

نمونه از اشعار اوست :

بر خیز بامداد جوانی ز نو دمید	بر خیز عزم جزم کن ای پور نیکزاد
آفاق خهر را لب خورشید بوسه داد	بر یأس تن مده ممکن از زندگی امید
بر خیز روز کوشش و ورزش فرار سید	باید چو رفته رفت بآینده رو نهاد
یک فصل تازه میدمد از بهر نسل نو	یک نو بهار بارور آستان درو
بر خیز حرز جان بکن این عهد نیکفال	بر خیز و باز راست کن آن قد تمتمن

بر خیز و چون کمان که زه کرد شست زال

پر تاب کن بجانب فردات جان و تن

روز چهارشنبه غره محرم ۱۳۳۹ یکروز پس از کشته شدن شیخ خیا بانی در قریه قزل دیزج . (از قراء نزدیک شهر تبریز) در سن سی و سه سالگی با شنیدن قتل شیخ خود را انتحار کرد .

یکی از دانش آموزان که عضو انجمن محصلین هم بود (احمد خرم) بادل اندوهناک و احساسات پاک درسوگواری رفعت اشعاری ساخت که در مهنامه ایرانشهر

برلن و مجله ادب تبریز درج شد خواجه شیرازی این شعر را گوئی برای همین مورد
و در باره خرم ساخته است .

بلبل از فیض گل آموخت سخن ورنه نبود

اینهمه قول و غزل تعیبه در منتقارش

این است چاه خرم که با اسلوب اشعار فقید نامبرده انشا کرده :

چهره ملال :

بروان پاك آموزگار مرحوم میرزا تقیخان رفعت .

پیچید جهان یکسره در چادر ظلمت انوار صفا دار قمر با لب خندان

میداد بصد عشق همی بوس فراوان بر چهره زیبا و فسونکار طبیعت

آنگاه که مجذوب طبیعت شده بودم زانو زده در که وحدت شده بودم

روحي شبجي خواسته از عالم بالا

با چشم سیه چهره بیرنگ و غم افزا

لبهای سفیدش همه پر لرزش و محسوس بایک حرکت گفت بر این زندگی افسوس

آنگاه نهان گشت چو يك پرده واهی

در عمق دلم ماند از آن دیده نگاهی

آفاق طبیعت همگی خائف و لرزان بر چهره خود قرص قمر رنگ الم داد

ناگه ز دل ظلمت شب خواسته فریاد

افسوس بر این زندگی و مردم نادان

((میرزا فضلعلی مولوی متخلص بصفاء))

شاد روان صفا پسر حاج میرزا عبد الکرم معروف بملا باشی در سیزدهم

جمادی الاول ۱۲۸۸ قمری در تبریز و خانواده فضل و عرفان متولد شده .

ملا باشی در کوی سرخاب تبریز مقبره دارد و آثاری از قبیل مسجد و تکیه و

آب انبار باقی گذارده .

کتاب مختصر العروض - و کتاب قواعد فارسی که هر دو در سال ۱۲۶۸ قمری در تبریز چاپ خورده از یاد کارهای آنعارف ربانی است . تاریخ فوت او ۱۲۹۴ مطابق عدد (و هو الحی الذی لایموت) میباشد .

میر علی زنوزی متخلص بمسکین در تاریخ رحلت آن فاضل یگانه گوید :

عقل را گفتم ای دبیر سخندان چون ترا اصل و ماهیه از ملکوت تست
سال تاریخ را چه در نظر آید آنچه دانی بگونه جای سکو تست
فکرتم گفت او چو زنده بعشق است گو (و هو الحی الذی لایموت) است

جد مرحوم صفا : میرزا ابوالقاسم ایروانی از رجال قرن سیزدهم هجری بوده علوم منقول را در عراق عرب و معقول را در اصفهان تحصیل کرده . از مرحوم سید علی طباطبائی (نویسنده کتاب شرح کبیر) مجاز بوده و صورت اجازه بخط و مهر استاد نامبرده در خانواده مولوی تاکنون نگاهداری شده است .

حکیم ایروانی در علم طب هم پایه بلند داشت . ولی معالجه نمیکرد مگر در مواردی که اطباء وقت اظهار عجز میکردند . نامبرده در اثر مجاهدت و تأثیر انقباس هشیخ عالیقدر : عبدالصمد همدانی . حاج محمد حسین اصفهانی . حاج ملاعباسعلی بنایی . آراسته بتزکیه نفس و صفای دل بود .

مرحوم دکتر عبدالحسین فیلسوف تبریزی در کتاب مطرح الانظار گوید . از مرحوم میرزا بزرگ قائم مقام فراهانی نقل است که در سال یک هزار و دویست و سی و هفت ۱۲۳۷ نایب السلطنه عباس میرزا موقعی که بچنگ دولت عثمانی عازم بود . محض وداع و استمداد همت با حکیم ایروانی ملاقات نمود آن مرحوم گفت که در این سفر فتوحات خواهید کرد ولی امید ندارم بار دیگر شما را ملاقات نمایم چنین هم شد در همان سال وفات یافت و در مقبره سید حمزه تبریز در اطاق نشیمن متولی آن بقعه مدفون گردید .

بالجمله میرزا فضاعلی صفا پس از فراغت از تحصیل مقدمات در سن نوزده

باعتبار عالیات مشرف شده نزد مشایخ عظام به تحصیل علوم فقه و اصول و کلام پرداخته و برتبه اجتهاد رسیده و از محاضری که تلمذ داشته مجاز شده است از علوم ریاضی و فلسفه نیز بهره وافیه داشته .

پس از تکمیل تحصیلات در سال ۱۳۰۷ قمری به تبریز برگشته و اوقات خود را با تدریس و تألیف گذرانده و از رسیدگی بمرافعات و محاکمات دوری جسته . محفلش مرجع خاص و عام و مجلس افاداتش مجمع فضلاء کرام بوده است . تألیفات مرحوم صفا : شرح قصیده عینیه حمیری . کتاب بداوتیه موسوم بمصباح الهدی . رساله در استصحاب . النفع الغنبری فی احوال السید الحمیری . رساله در امر علم بانتفاء شرط رساله در اینکه امر اقتضاء اجرا مینماید . ریاض الازهار در سه جلد . رساله در احکام اراضی خراجیه - فواید علویه در علم صرف عربی و فارسی . دیوان اشعار فارسی و عربی - رساله در احکام وبا و بعضی تجربیات در آن . سفرنامه اروپا با جلد اول حدائق العارفین در تبریز چاپ شده - حدائق العارفین چند مجلد است و مؤلف سند خرقه خود را در آنجا نقل کرده .

شا دروان صفا در تاریخ ۱۳۲۴ قمری که رژیم حکومت مشروطه شد ازسوی طبقه علما بنماینده گی دارالشوری انتخاب و به تهران رهسپار گردید و در مدت نمایندگی خدمات شایان تقدیر نسبت بسعادت ایرانیان از او بظهور پیوست :

در تاریخ ۱۳۳۴ برای معالجه باروبا مسافرت کرد و بحکم ضرورت پنجسال در اروپا اقامت گزید . بطرو گراد - استکهلم - هلند و لندن را سیاحت کرده و سفرنامه مفید که حاوی فواید علمی و ادبی و تاریخی بود نوشت . اقامتگاه اصلی و منزل آن مرحوم در برلن بوده و در انجمن ادبی ایرانیان عضویت داشته . جنت آشیان محمد قزوینی که هنگام تنظیم این تذکره با رحلت خود عموم ایرانیان را عزادار نمود . در بیست مقاله خود راجع بمسافرت برلن و انجمن ایرانیان وهویت کارمندان آن شرحی نوشته درباره میرزا فضلعلی صفا گوید :

از فضلاء مبرز این انجمن یکی مرحوم میرزا فضلعلی «جتهد تبریزی وکیل سابق آذربایجان بود که فی الحقیقة در ادبیات عربی او را صاحب ید طولی بل ید بیضا یا فتم .

قصیده «لامیة السفر» از یادگارهای سفر اروپای آن بزرگوار است . چندیت از باب نمونه درج می شود ،

قد صار سجننا لی الدنيا بفستجها سلم لراحته ان زرت من قبلی
کم عیشة مل منها من یعیش بها و غیره غا بط فیها عن الجهل
من یصحب الدهر حینا من حوادنه یلتقی الکثیر ولكن لا کماهی لی
اهوی الکری وله منی الفرار کما تفر منی ذوات الغنج والدلل
لم یبق لی عمل الا الممات الا بالله یاراحة الموت ارحمی وصلی
جوزیت عنی یا شر الدهور بما یجزی الذی ما له خیر من العمل
اریک تلعب بالاحرار عن سفه کا نها تنطوی منهم علی ذهل
ترمیهم بسهام غیر مکرث شلت یمینک من رام و من طمل

و لیس للناس الا ما سعوا و لهم

نتیجة السعی والاهمال فی العمل

قد اشتغلنا باقوال مد مجة ما کان حاصلنا منها سوى العطل

و فی اروپا سعوا فیما بهمهم

فا در کوها بلا فوت ولا خطل

این چند بیت از قصیده نوروزیه اوست که در برلن ساخته :

عید فروردین جمشیدی و نوروز است باز دارد آیین جوانی را جهان پیر ساز

جمعی از تزویر دورو دوستان اهل راز مجلسی زین به نباشد غمگذار و دلنواز

زود بر مچمر بسوزان عود و بر بطبر نواز

روز عید و شاد است امروز ای پیر مغان از تو می باید اشارت تا که شیرین لعبتان

یادگار جم بدور آرند بی فوت زمان تا فرود آید مبارك باد عید از آسمان
 بادعای زنده با دایران و اهلسر فراز
 این همایون روز را بر جمله ایرانی با تمام دوستانشان از همه اهل جهان
 فرخ و فرخنده میمون و سعادت اقتران ساز دائم تا که میباید از این عالم نشان
 ای یگانه کردگار کار ساز و بی نیاز
 (هموراست)

خواهی که اگر به بینی آینه ذات بنگر ز علی ظهور اسماء صفات
 اندیشه عقل کی بکنش برسد هیات ازین خام خیالی هیات
 این شعر معروف فارسی را عربی ترجمه کرده :
 هر چه بگردد نمکش میزنند وای بر آن دم که بگردد نمك
 المالح يصلح ما بطرو الفساد له ما یرتجى لفساد المالح ان فسدا
 آنفاضل یگانه در برلن دنیای فانی راوداع گفته و خرقة عوض کرده بر حسب
 وصیت خود جسدش در گورستان مسلمانان برلن مدفون گردیده . در سنك قبر او
 این جملات نوشته شده ،

قال الله تعالى فى الحديث القدسى : لا اله الا الله حصنى فمن دخل حصنى امن
 من عذابى . وفات نمود عالم ربانى میرزا فضلعلی تبریزی ایرانی ابن عالم صمدانى
 و عارف سبجانی میرزا عبدالکریم ملاباشی آذربایجان طاب ثراه در شب چهارشنبه
 سلخ جمادى الاول سال یکهزار و سیصد و سه ۱۳۳۹ مطابق یکهزار و نهصد و بیست
 يك میلادی ۱۹۲۱

((حاج میرزا علی آقا تبریزی))

علی بن عبدالعظیم تبریزی . مردی بصیر و خبیرو دانشمند بی نظیر و بدون
 انغراق از نوادر قرن چهاردهم هجری بوده . پس از تحصیل و طی مراحل مقدماتی
 علوم معموله وقت به نجف اشرف رفته از مجازر اساتید اعلام استفاده کامل نموده

بدرجۀ اجتهاد نائل شد . سپس بمولد خود برگشت و با اندك توقف بارض اقدس رضوی (ع) هجرت کرده و مجاور آستانۀ مقدس گردید و بتدریس و تبلیغ احکام پرداخت .

حجة الاسلام حاج میرزا علی بتحقیق در سیر و سلوك و اخلاق یگانۀ زمان خود بوده و جز تهذیب و تکمیل نفس و افاده و ارشاد مردم بچیزی از تعینات بی‌ارج و هوسات نفسانی مقید نبوده شخصی وارسته و برگزیده بودی .

نگارندۀ این سطور سال ۱۳۲۴ قمری چهل روز از دور و نزدیک مراقب احوال و اعمال آن بزرگوار بوده و بیشتر اوقات در خور استعداد خود از محضر آن بزرگوار مستفید و برخوردار شده است .

زمان ضایع مکن در علم صورت مگر چند آنکه در معنی بری راه
چو معنی یافتی صورت رها کن که آن تخمست و اینها سر بسرگاه

شاد روان حاج میرزا علی در ادبیات و کلام و حکمت و ریاضیات نیز ماهر و متبحر بود . کتاب ذخیرة المحشر فی شرح الباب الحادی عشر که از آثار باقیه اوست مقام فضل و دانش او را نشانه ایست (۱) و آن کتاب را بدینسان آغاز کرده: الحمد لله الواجب وجوده الواصل لکل موجود جوده . الذی لیس لوجوده بدایة ولا لوجوده نهاية وله فی کل شئی آیه . الذی ظهر فی الافاق والانفس آیاته و احتجب عن العقول والاهوام ذاته . . . و بدین عبارت آن کتاب را بانجام رسانده : قد فرغ من تسویده مؤلفه الخاطی الانیم علی بن عبدالعظیم عفی الله عنهما بلطفه العمیم يوم الخميس السادس عشر من رجب المرجب . من المأة الثالثة بعد الالف من الهجرة النبویه علی هاجرها آلاف تسلیم و تحية

حاج میرزا علی مبرور قریبۀ شعر هم داشته اشعار فارسی و تازی دارد از آنجمله است

(۱) بنا بگواهی فاضل معاصر حاج ملا علی واعظ خیابانی نسخه آن کتاب الیوم در مخزن کتب علامۀ العیلم میرزا محمد علی ارد و بادی غرویست .

تخمیس قصیده علویه ملامهر علی خوئی (۱) که بند اول و آخر آن نوشته میشود

(۱) ملامهر علی زنوزی خوئی متخلص بفدوی از اجله فضلا و ادبای زمان خود بوده و در سه زبان عربی و فارسی و ترکی اشعار گفت. هشتاد سال عمر کرده و در سال یک هزار و دویست شصت و دو هجری در تبریز رحلت نموده. قصیده علویه او در کتب متعدد چاپ شده چند بیت آن را از کتاب « رنگارنگ » حاج عماد رمزی. تبریزی نگاشته میشود:

ها علی بشر کیف بشر ربه فیه تجلی و ظهر
اذن الله و عین الباری یا له صا حب سمع و بصر
ما هو الله و لکن مثلاً معه الله کنار و حجر
علة الکون ولولاه لما کان للعالم عین و اثر

بنا بگفته مرحوم محمد علی تربیت نسخه نفیسی از قصیده مذکور بخط میرزا شفیع خوشنویس تبریزی مورخ ۱۲۵۸ در دانشکده معقول و منقول تهران میباشد. قصیده دیگر بزبان پارسی که تمام آن پنجاه و پنج بیت است در مدح یکی از بزرگان معاصر خود گفته و اینچنین آغاز کرده:

در مزاج جهان وفائی نیست دور ایام را بقائمی نیست
نکنی تکیه بر بنای جهان که از آن سست تر بنائی نیست
دل بدنیامده که آن معشوق دل نگهدار دلربائی نیست
می ندانم چه روزگار است این کاندر آن باحق آشنائی نیست
خون خورید ای هنروران کاه روز
جز هنر جنس ناروائی نیست ...

دو شعر زیر را برای میرزا احمد مجتهد تبریزی در شب رغائب فرستاده است:

در رغائب کانهمه حاوا که ملاخور شد است کس نیاورد است زان حلوای ملاخور مرا
بر ققیه شهر لازم شد که تعزیرش کند هر که خواند بعد ازین ملای حاواخور مرا

فی علی حار عقلی و حسر فی علی طار قلبی و نفر
فی علی ضل قوم و کفر ها علی بشر کیف بشر
ربه فیه تجلی و ظهر

نوره انور ما فی الاکوان قدره ارفع ما فی الامکان
حبه ارجح ما فی المیزان و ده اوجب ما فی القرآن
اوجب الله علينا و امر

و نیز تخمیس ابیاتی که در زیارت جوادیه است از آثار باقیه حاج میرزا علی آقا
تبریزی است که ذیلاً نوشته می شود :

یا قاصداً فی رضاء الله حجتہ وزائراً من رسول الله بضعتہ
ان جنتہ قل اذا شاهدت قبته یا قبر طوس سقاك الله رحمته
ما اذا ضمنت من الخیرات یا طوس

یا بقعة نور رب العرش غاب بها و وفدها کل خیر قد اصاب بها
وربها دعوة الداع استجاب بها طابت بقاعك فی الدنیا و طاب بها
شخص نوى بسنا آباد مرهوس

شخص اضاء علی الافلاك مہجعه شخص انار علی الا مالاك مضجعه
شخص عظیم علی الایام مہجعه شخص عزیز علی الاسلام مصرعه
فی رحمة الله مغمور و مغموس

اختاره الله قد ما ثم عینه لنفسه حجة بالعلم زینه
وللهدی قبل خلق الخلق کونه یا قبره انت قبر قد تضمنه
علم و حلم و تطہیر و تقدیس

یا مشهداً اذن المولى لرفعته قد سارع الملك الا علی بخدمته
و استعفرت جبهة العليا بتربته فخرأ با نك مغبوط بجمته
و بالاملاکة الا طهار محروس

مازلتموا بالکم نفس المحب فدی ائمة الخلق سادات الانامدی
 ما اهل الناس يوماً فی الزمان سدی فی کل عصر لنا منکم امام هدی
 فربعه آهل منکم و ما نوس

کنتم کنوزاً لنا یغنی الفقیر بکم کنتم کهوفاً یلوذ المستجیر بکم
 فمذ مضیتهم مضی منا السرور بکم حتی متی یظهر الحق المنیر بکم
 فا الحق فی غیرکم داج و مطموس

و منکم انفس سمت و واحدة مذبوحة و لها الانفاس خامدة
 والارض من فقدکم للنور فاقدة غابت شمس الهدی منکم وشاهدة
 یرجى لها مطلع ما حنت العیس

علیک منی سلام الله ما طلعت کواکب الافق الاعلی و ما لمعت
 و ما لبابک حاجات الوری رفعت و ما استقامت و ما قامت و ما رجعت
 خمس جوارله فی الفلک تنکیس

بالجمله حاج میرزا علی میرور در دوره اول مجلس شورای ملی از جانب علماء
 خراسان بوکالت مجلس انتخاب و اعزام شد (راجع بخدمات او بروزنامه سال ۱۳۲۵
 مجلس مراجعه شود) رحم الله معشر الماضین .

فقید نامبرده اعلی الله درجه در سال ۱۳۴۰ قمری در شهر مشهد رحلت گزید .

میرزا محمد حسین نجات (معین الاسلام)

شادروان محمد حسین بن عبدالغفار تبریزی یکی از ادبا و فضایل معاصر و
 متخلص به نجات بوده . مدتی دراز در شاهین دژ (صا یقلعه) افشار وزمانی در
 تکاب (تکان تپه) روزگار خود را با انزوا گذرانید و درگذشت
 نجات مرد خدا شناس و پاک سرشت بود که همواره و در همه جا نام به نکوئی
 برده می شود و هرگز نمرده است .

☆ (مردۀ آنست که نامش به نکوئی نبرند) ☆

از آثار فکری و قلمی نجات آنچه به نگارنده معلوم است یکی نظم قصه یوزاسف بلوهر است که مربوط بتاریخ حیات بودا مؤسس دین هندو بوده و از محمد بن زکریای رازی نقل شده در بولقون آغا ج افشار برشته نظم کشیده و آنرا کلید بهشت نام نهاده و در تاریخ اتمام آن گفته است :

بتاریخ ختمش نجات این نوشت عطا آمدت زو کلید بهشت
 ☆(۱۳۱۰)☆

و دیگر کتاب قطوف الادب که مشتمل بر یکعده امثال عربست و از حیث معنی و مفهوم سراسر حکمت و تربیت و نصیحت است که نجات تألیف و بقارسی هم ترجمه کرده و خدمتی بسزا انجام داده است. بلغ ما عليك فان لم یقبلوا فما عليك. گرچه دانی که نشنوند بگوی هر چه دانی ز نیکخواهی و بند نگفته نماند که تألیف و طبع آن کتاب که از تاریخ ۱۳۴۰ قمری در دسترس همگان گذارده شد در اثر تشویق جناب آقای مهدیقلی هدایت (مخبر السلطنه) بوده و بفاصله کمی مؤلف بدار بقارخت بر بسته است.

در خاتمه کتاب قطوف الادب بایکقطعه شعر مساعدت آقای هدایت را اشعار داشته و هم از باب دانش نسبت بزحمات خود بدینسان پاداش خواسته است: گراینت از شکر شیرینتر افتاد روا باشد کزین مسکین کنی باد نجات در ترجمه مثل معروف (اعطع من اشعب) شرح حال و اخبار و نوادر اشعب طما را آورده و در انجام آن قطعه شعر بر ذم طمع ورزی ساخته و اینگونه آغاز کرده است.

چند ز اشعب سخن کنی وز آزش رفته ز عهدش هزار سال فزونتر
 این بنده نیز در نکوهش صفت پست طمع چند شعری ساخته بود که در یکی از جلسات انجمن ادبی آذربایجان قرائت شد. اکنون بمناسبت مقام و برای اشاعه نکات اخلاقی در ذیل درج میشود :

طبع طمع و ارهان و آذربدر کن
 گرچه مثل گشته آزمندی اشعب
 غث و سمینرا بسان گرگر بودی
 چشم چه دوزی بسوی خواسته غیر
 اصل بضاعت قناعتست که هرگز
 بر کند از جای کوه را کف همت
 بهتر اگر نان جو برنج بیا بی
 گر نه گدا طبع وردل سفله نهادی
 خویش بیا را بد آنچه عقل پسندد
 اطلس زربفت نیست زیور انسان
 خاصیتی نام داده مرگل و مل را
 بی اثر رنك و بو شراب نباشد
 پند شنو باز حرص را بشکن پر
 آ از تواز حرص اشعب است فروتر
 در گله نی فریپی بجاست نه لاغر
 کوش بسعی و عمل چو مرد هنرور
 مرد نگردد بزر و سیم توانگر
 چند کنی شکوه از زمانه و اختر
 ز آنکه تو همت بری ز که تر و مهتر
 به که زعز و شرف بسر نهی افسر
 دور کن از خود هر آنچه مکره و منکر
 حسن خدا داد را چه حاجت زیور
 سر که نگویند بر گلاب معطر
 آب نریزند جای باده بساغر

منظر زیبا نیرزد آنکه دهی دل

دل بده از بخردی بخوبی مخبر

ارزش جا نیست قدر و قیمت آدم

نی بقدر قاهت است و صورت و پیکر

شیخ ابراهیم زنجانی - میرزا رضا ابروانی .

بی حد جای تأسف است که تاریخچه مرحومان شیخ ابراهیم زنجانی و میرزا
 رضا ابروانی که از یاران عظیم الشان و ضایعات زمان ما بودند بدست نیامد . در هر
 دو قسمت به بعضی رفقا در تهران مراجعه و تقاضا شد از خود یا از کسان مرحومان
 اطلاعات موثق و درست کسب نمایند . بجائی نرسید . آقای دکتر رضا زاده شفق در
 روز نامه شفق تهران وقتی شرح متین و مشبع در باره مرحوم زنجانی نوشته بود
 استدعا شد که نسخه آنرا بفرستد . در پاسخ آن پس از شرح حالات و بیان احساسات

خود نوشت : در باب مقاله مربوط بمرحوم زنجانی افسوس آن شماره را ندارم . پس از مرگ مرحوم مشیر الدوله مقاله ای نوشتم در تمام کشور غیر از بنده کسی ننوشت . در باب مرحوم بیرنگ هم چیزی در ناهید از بنده انتشار یافت که گمان میکنم سبکش مطابق ذوق عالی بود و ناچار ملاحظه فرموده اید . اگر این مقاله ها را پیدا کردم استنساخ میکنم و میفرستم تا افتخار درج شدن در کتاب لطیف گرانهای عالی کسب نماید .

همچنین نگارش شرح حال و تفصیل تألیفات مرحوم شیخ رضاده خوارقانی را که مردی بزرگوار و نابغه روزگار بود در نظر داشت لیکن از معاصر و معاشر او تقریباً در فاصله ۲۵ سال کمتر کسی مانده لذا از هر بومی و مسافر جویا شد که شاید اطلاعات مفید بدست آید . فایده نداد .

آنچه دیدی برقرار خود نماند آنچه بینی هم نما ندبر قرار تا آنکه این ایام بملاقات خلف صدق آن مرحوم دکتر محمد دهخوارقانی رسیدی از حالات پدر والا گهرش استعمال کردم جز یکی دو فقره بمعلومات نگارنده نیفزود زیرا در زمان صباوت دکتر ، شیخ قدس سره فوت کرده است .

((شیخ رضاده خوارقانی))

مرحوم شیخ دهخوارقانی از فضایی نامی و احرار دانشمند آذربایجان و مولدش قصبه دهخوارقان هشت فرسخی تبریز بوده در سایه جودت طبعی و فطنت فطری تحصیلات مقدماتی خود را پانزده سالگی نرسیده بپایان رسانیده عازم نجف شد ولی پدرش بهر سبب و منظوری بود موافقت نکرد . بفاصله کمی از هراهی بوده از پدرش استرزا کرده و بسفر عراق عرب رخت بربست . پدرش باغی را که داشت فروخت و شیخ جلیل نامی را همراه پسر خود نمود و بقصد تشریف نجف براهش انداخت از سوء اتفاق در چند فرسخی شهر نجف براهزنان تصادف کردند از نقدینه و اثاثیه هر چه داشتند دزدان به یغما بردند . پس در نهایت پریشانی و تهیدستی

وارد شده و دچار سختی‌های تهیدستی گردیدند تا در ظرف مدتی در اصلاح وضعیت زندگانی خود اندک سهولتی را جسته و مشغول تحصیل شدند .
مرحوم شیخ دهخوارقانی بیست و پنج سال در نجف متوقف و مشغول استكمال و تحصیل علوم بوده بیشتر اوقات را از مدرس و محضر جناب شیخ‌ها دی‌تهرانی استفاده کردی .

داروی تربیت از پیر طریقت بستان کآدمی را بتر از علت نادانی نیست پنجه دیو بیازوی ریاضت بشکن کاین بسر پنجگی قوت جسمانی نیست پس از آن مدت با احراز مقام مرجعیت مسلمین به تبریز برگشتند . لیکن دهخوارقانی برخلاف سلیقه رفیق و اخ‌الزوجه اش شیخ جلیل‌بقیود مرجعیت و مسجد و محراب تن در نداد اگر چه از سوی مردم ارادت و اشتیاق وافر بظهور رسید . آنجناب رشته اصلاحات عمومی کشور و اجتماعیات را تعقیب کرد تا آنکه در مجلس شورای دوم و سوم و زمانی از دوره چهارم بوکالت مجلس وقت گذراند و در رأس اقلیتهای مجلس احراز مقام خاص نمود .

عن المرء لا تسئل وسل عن قرینه فکل قرین بالمقارن یقتدی
در اثنای جنگ عمومی اول بیجها تی از سران و دانشمندان ایرانی گروهی مهاجرت کردند . مرحوم شیخ هم در جزو آنها هجرت نمود و مدت شش سال سفرش طول کشید . مرحوم سید حسن مدرس زودتر از هم‌مفسران برگشت و تا چهار سال ماهی پنجاه تومان بخانواده شیخ رضا مواسات می‌کرد .
بعد از شش سال که شیخ به تهران برگشت و از عدم بضاعت در زحمت بود نخست وزیر وقت وثوق الدوله او را بعضویت استنیاف تهران دعوت کرد و تا آخر عمر در آن کار مشغول بود .

مرحوم شیخ رضا دهخوارقانی پنجاه سال عمر کرد و سنه ۱۳۰۲ شمسی روز اربعین در ماه صفر دارقانی را بدرود گفت . در وقت فوت غیر از دو هزار تومان

کتاب چیزی نداشت رحمه الله علیه .

بهشت و دوزخ با تست در پوست چرا بیرون ز خود می جوئی ایدوست
اگر تو خوی خوش داری بهر کار از آن خویت بهشت آید پدیدار .

((مجمع ادب))

در تاریخ ۱۳۴۱ قمری مطابق ۱۳۰۱ شمسی انجمنی باسم مجمع ادب ریاست
مرحوم محمد علی تربیت تشکیل یافت . جلسات انجمن در هفته یکبار در اداره
فرهنگ منعقد شدی .

مهنامه (گنجینه معارف) بمسئولیت رئیس انجمن و بمساعدت قلمی کارمندان
در هر ماه یکبار بچاپ رسیدی دیباچه آن بقلم آقای علی اصغر طالقانی که آنگاه
ریاست اداره دارائی را عهده دار بود مرقوم شده :

از تنور احساسات گرم آذربایجان و از زیر خاکستر هائیکه نامساعدتهای
زمانه در آنجا ریخته است اخگر کوچکی بنام (گنجینه معارف) ساطع می شود و هر
چند که خاصیت معروف اخگرها سوزندگی و آتش افروزیست ولی اخگرها تنها
پرتو بخشی و یگانه اثر آن تنویر عقول و افکار خواهد بود .

اداره گنجینه معارف که فعلاً همان مجمع ادب تبریز است غالباً کنفرانسهای
علمی و ادبی و تاریخی را که اعضاء مجمع خواهند داد در اوراق خود نشر میدهد ..
دو تن از معارف پژوهان که کارمند مجمع بودند هر يك جدا گانه راجع
بانتشار مهنامه ماده تاریخ ساختند . در شماره یکم آقای محمد نخجوانی این دو
بیت را نشر داد :

شد این نامه گنجینه از معارف بود مستفید از وی عالمی و عارف
چو تاریخ سالش بهجستم یکی گفت که بگشوده شد درز گنج معارف

☆ (۱۳۴۱) ☆

در شماره دوم از عبدالرحیم حکیم الهی (مدعی العموم استیناف درج شد)

گنجینه معارف گنجی است پر طرائف مشحون ز علم و فرهنگ هر صفحش از صحائف
تاریخ نشر آنرا مصراع ذیل حاکیست (طالع شد از معارف گنجینه معارف)
(۱۳۴۱)

در یکی از جلسات که در موضوع انتشار مجله و از سنخ مطالب آن گفتگو
بود. گفته شد محض تنوع مطالب و تنهیز افکار و احساسات مردمان بومی که از
وقوع يك پيش آمد ناگوار ملول و مأیوس شده اند در نخستین شماره (بدون اشاره
بر حوادث محلی) چند شعری ساخته و درج شود و آنرا بعده این بنده محول کردند
ابیات زیر انشا و نیت مجله گردید:

(حب الوطن من الایمان)

چیست که آن حاکم روح است و تن خاک ازو یافته جان بی سخن
چیست که بی چهره او گلستان لم یکن الا هو بیت الحزن
چیست که از او شده بی شک و ریب دیده و دل مایل وجه الحسن
چیست که فرمانده ملک دل است گاه نشاط آید از او که محن

هیچ قوی پنجه تر از عشق نیست

خاصه بملک دل من عشق من

عشق مرا دید جفا پیشه گشت آن بت شیرین لب و شکر دهن

منشأ هر خیر بجز عشق نیست عشق مدیر است بهر علم و فن

عشق بود مبدء عرفان حق عشق بود راهنمای سنن

در گرانمایه که آنخواجہ سفت نص صریح است به حب الوطن

صفوت از این مسئله غافل مشو

مور بکنجی خوش و مرغ از چمن

شماره های مجله نامبرده که اکنون در نزد پیر و جوان و دسترس همگانست

گواه صادق میباشد که کارمندان مجمع ادب با چه شوق و شور در نشر دادن مطالب

متنوع علمی و ادبی و تنویر افکار و تربیت اخلاق هم میهنان برنجها و کوشش‌ها تحمل کرده اند . خلاصه آثار دوتن از کارمندان را که ما لایم و مناسب این دفترهم هست درذیل می‌نگارد :

فضل الله عدل (اعتماد الوزاره)

در باب فلسفه (اما نوئل کانت) وسقراط داد معنی داده و گوید :
وجوب مکارم اخلاق و لوازم آن را از قبیل ایمان بوجود صانع و ابدیت روح (امانوئل کانت) باندازه در روی شالوده متین و اساس متقن و مستحکمی طرح ریزی کرده که در حق کمتر کسی می‌توان این مقدار توانائی و قدرت را معتقد گردید .

اساس حسن اخلاق :

کانت گوید منشأ و مبنای محاسن اخلاق . حس وظیفه و تکلیف است یعنی درك اینمعنی که فلان اقدام و فلان عمل وظیفه فرض ذمه است کفایت می‌نماید که شخص بدون انتظار غایت و نتیجه بامری اقدام و یا از ارتکاب آن کف نفس کند . وقتی که شخص می‌گوید وظیفه و یا تکلیف ذمی من اینست که اگرچه بدارهم بروم خیانت نکنم . اینمقدار وجوب محاسن اخلاق را کافی است . پس آنچه می‌توان او را از هر چیزی بهتر دانست عبارتست از اراده خوب . اراده که تطابق باوظیفه داشته و در تحت حکومت وظیفه (که در نزد کانت از آن بقانونی تعبیر می‌شود که فی حد ذاته حاکم باشد) بوجود آید . بنا بآنچه گفته شد نتیجه نظریات و اباحت کانت درحسن اخلاق اینست که شخص آنچه را که وظیفه خود می‌پندارد بآن اقدام کرده و هیچ غایه و فایده را در اقدام خود عامل مؤثر قرار ندهد . کانت این عقیده را استقلال اراده نام گذارده و میگوید اگر حسن اخلاق را جز اراده مستقل و ناشی از وظیفه امر دیگر تصور کنیم قهراً اعتراف با سارت خود نموده و یا خویشتن را مزدور قرار داده ایم زیرا که در راست گوئی اسیر نتایج مطلوبه بوده و یا بغرض

تحصیل مزد اقدام بخیری کرده ایم . .

«کانت» گوید: میان وظیفه و سعادت ملائمت و تلازمی هست که معاین تلائم و ملازمه در دوره زندگی ما بوجود نیامده و اغلب اعمال بی اجر و جزا مشاهده میشوند. پس وجود يك صانع عادل و محرز و ثابت می شود که بتواند اعمال حسنه را اجر داده و بد خویان را بکیفر برساند.

«کانت» سخن خود را باین نحو خاتمه میدهد که: آزادی، بقای روح، وجود صانع عالم را نمی توان با علم و صنعت ثابت کرد ولی وجدان برای اثبات هر سه از این اصول کافی است. زیرا که حسن اخلاق بدون این اصول سه گانه نباتی ندارد. و هم چنین میگوید علم و صنعت ما را تنها بطواهر اشیاء آشنا ساخته و اعتقاد بوجوب حسن اخلاق و اطلاع از حقایق اشیاء نتیجه وجدان است.

(سقراط)

چهار صد و هفتاد سال پیش از مسیح علیه السلام در آتن متولد شد پدر او (سوفر و نیک) حجار بوده و مادرش (فنارت) از قابله گی تحصیل معاش کردی. سقراط در بدو جوانی بحرف پند مایل شد ولی دیر نکشید که طالب حکمت شده و بکلی اوقات خود را صرف تحصیل علوم کرد. صورتی ناموزون و سیرتی نیکو داشت. چنانکه در حسن خلق کمتر کسی را قرینه او توان شمرد و بهمین جهت است که در زمان خود او را اعقل ناس خطاب میکردند.

سقراط هرگز از وظایف آدمیت چه دایر بر زندگانی شخصی و چه راجع بر تکالیف وطنی و چه از حقوق مربوط بر کلیه نوع بشر ذره در همه عمر فرو گذاری نکرده. غالباً پای برهنه راه میرفت و از مصائب روزگار شکوه نمیکرد. چنان صبور و بردبار بود که کسی او را در حالت غضب ندید. در جنگهای عدیده (به نفع کشور خود) داد مردانگی و شجاعت داد. در حال غلبه بدشمن بمدارا رفتار میکرد و در مغلوبیت سر مشق تحمل و توکل بود.

در حین سعادت و کامرانی غرور بر خود راه نمیداد و در هنگام سختی و نکبت آثار ملالت از او ظاهر نمی شد : چه که واقعاً بمقامی رسیده که غم و شادی در نظرش یکسان می نمود . زیرا که خاطر او را توجه بر آن بود که وظایف وجدانی خود را در هر وقت و در هر نقطه زمین بجا آورد از نتیجه بکلی فارغ الخیال بود . « غم و شادی بر عارف چه تفاوت دارد . . » در هر جا مجمعی سراغ میکرد به بهانه در آن مجلس حاضر شده و به تبلیغ عقاید خود می پرداخت . گاهی در دکاکین اهل حرفت و وقتی در مدارس و بعض اوقات در گذرگاههای عمومی نشر حکمت کردی و باندازه در وعظ مهارت رساند که سخنان او در هر مزاج و در هر طبقه مؤثر می افتاد چون فقرا را بیشتر دوست میداشت با ایشان در خورد و فهم آنها صحبت میکرد . در مجلس اغنیا بازبان دیگر تبلیغ نمودی .

در کارهای سیاسی سقراط را عقیده بر آنست که متصدیان امور باید صلاح و عقلای قوم باشند و حکومت نه بزور و اجبار نمایند بلکه به نصیحت و تعلیم مردم را از نیک و بد حال مستحضر سازند که خود با میل و رغبت قوانین مکارم اخلاق را در همه اوقات مراعات نمایند . سران قوم تا صلاح دولت و رفاه ملت را یگانه مقصد و مقصود خود قرار ندهند محالست که لیاقت امور مملکتی را باطرزی که ذکر شد دارا باشند .

در الهیات عقیده سقراط بر آنست که خدائی وجود دارد که ماکنه آن را با عقل قاصر بشر پی بردن نتوانیم چون حسن اخلاق اساس فلسفه اوست لابد تدین بمذهبی را واجب شمارد . زیرا که این مسئله متفق حکماست که بدون اعتقاد بر وجود خالق عادل که تدین بیک دین هم مستلزم آنست مکارم اخلاق را محالست که در روی یک اساس متین قرار داد . . .

(محمدعلی تربیت)

شادروان تربیت در نتیجه تتبع و تحقیق از کتبخانه های داخله و خارجه

مقالات گرانها تهیه و در مجله «گنجینه معارف» منتشر ساخت. مانند مقالات موسیقی و موسیقی شناسان ایران - حکیم زلالی خونساری - ربط - ارغنون - بزرگمهر خاقانی و غیره. در مقالات تاریخ و فلسفه شعر گوید:

شعر اندیشه و خیالی است که از تأثرات قلب در ذهن شاعر تولید می شود تأثر هم نتیجه انعکاساتی است که از حوادث کون و مناظر خارجی بعمل می آید و بر حسب قانون مقرر در علم (فیز یولوژی) هر حسی که از يك حرکتی تواید گردد بحرکت دیگر تبدیل می شود شعرا نیز بالضرورة مجبور می شوند بر آنکه نظایر آن تأثرات را بوجه احسنی ترتیب داده بدیگری تلقین بنمایند و لهذا مولدات آن تأثرات را هر چه باشد اساس وصف بواسطه استعاره و کنایه و تمثیل بقالب خیال ریخته و بازبان بیان اظهار مرام نمایند.

افلاطون گوید: همچنانکه فولاد نخست از مجاورت عنصر آتش نرم و ملایم میگردد و بدرجه ذوب و غلیان میرسد. دل های سخت نیز بواسطه استماع ترانه های لطیف و چامه های خوش آهنگ کسب ملایمت می کنند و بمرتب شور و هیجان میرسند. خواجه نصیر در اخلاق ناصری آورده: گاهی از خواندن یک شعر چندان تأثیر در نفس حاصل می شود که بسالهای دراز رفع آن میسر نگردد.

ابن رشیق در کتاب العمدة گوید، و انما سمی الشاعر شاعراً لانه ی شعر بما لا ی شعر غیره یعنی ذکاوت و فطانت شعرا بعضی از دقایق و نکاتی را کشف میکند که سایرین از ادراک آنها عاجزند بعلم اینکه طائفه شعرا بواسطه قوه تخیل و شدت احساساتیکه ما بین نفس خود و عالم خارجی دارند احاطه فکر و قوه انتباهشان بیش از دیگران نضج یابد و قدرت و تشخیص و اقتباس در فطرت آنها بیشتر از سایرین به تکامل میرسد و از کثرت انهماء بمقام جذبه و شوق نیز نائل میگردند و از حقایق و اسرار محظوظ و ملتذ می شوند که دیگران بآندرجات نمیرسند (۱)

باورقی نمره (۱) در صفحه بعد

مرحوم تربیت در مقاله انشاء منشیان پارسی پس از ایراد شرحی سودمند
بمنشآت و تألیفات خواجه رشید الدین بترجمه کلمات قصار علی بن ابی طالب
علیه السلام (منتخب جاحظ) که از آثار خواجه رشید می باشد اشعار کرده و نمونه
آنها بدینگونه نوشته است :

الكلمة الثالثة

الناس بزمانهم اشیه منهم بآبائهم . ترجمه تازی : الناس یشبیهون بزمانهم لآبائهم
و یحاکون بآبائهم لا قدامهم فکل من اها نه الزمان اها نوه و کل من اعا نه
الزمان فاعانوه .

ترجمه پارسی : مردمان در زمانه نگرند و بافعال اوقات نمایند. هر کرا زمانه
بنوازد ایشان بنوازند و هر کرا زمانه بیندازد ایشان بیاندازند و بر سنت پدران خویش نروند
و بگذشتگان خویش تشبیه نکنند . ترجمه منظوم :

خلق را نیست سیرت پدران همه بر صورت زمانه روند

حاشیه شماره (۱) از صفحه پیش

(۱) نظامی سمرقندی در چهارمقاله خود گوید : شاعر باید که سلیم الفطرة صحیح
الطبع جید الرویه دقیق النظر باشد . در انواع علوم متنوع باشد و در اطراف
رسوم مستطرف زیرا چنانکه شعر در هر علمی بکار می شود هر علمی در شعر بکار
همی شود و شاعر باید که در مجلس محاورات خوشگوی بود و در مجلس معاشرت
خوشروی و باید که شعر او بدان درجه رسیده باشد که در صحیفه روزگار منظور
باشد و برالسنة احرار مقروء . برسفاین بنویسند و در مداین بخوانند که حظ اوفر
و قسم افضل از شعر بقاء اسم است و تا منظور و مقروء نباشد این معنی بحاصل
نیاید و چون شعر بدین درجه نباشد تأثیر او را اثر نبود و پیش از خداوند خود
بمیرد و چون او را در بقاء خویش اثری نیست . در بقاء اسم دیگری چه اثر باشد ..
(مؤلف)

((میرزا علی ایروانچی متخلص بوالہ))

فضل و دانش او بفضل و دانش معاصرین خود فائق آمدی و پاکی اخلاق او همواره مورد توجه و پیروی اهل صلاح بودی . انجام عبادات بدنی را مراقبت خاص داشت . در بلندی مرتبت فضل او این بس کہ محض تجلیل و قدرشناسی سالی یکی دو مرتبہ حاج میرزا حسن مجتہد طاب ثراہ کہ در ادبیات ہم نابغہ زمان بود بمنزل والہ می آمد و با وی مذاکرہ علمی و ادبی میکرد .

شادروان والہ بیازرگانی مشغول بودہ وزندگانی خوش و آبرومندی داشت . لیکن دارائی او مانند بسیاری از تاجران تبریز دستخوش انقلابات بعض کشورہای ہمجواری گردیدہ از روی ناچاری بآموزگاری مشغول گردید .

از جملہ مشہودات دل آزارکن طرز تلقی و معاملہ یکی از رؤسای فرہنگ بود کہ روزی چنان مرد بزرگوار و عفیف النفس را از اینراہ کہ چاپلوس و متملق نبود بی بہانہ و موجبی پرخاش و توهین کرد . صدق من قال فداہ من سواہ : الناس بزمانہم اشبہ منہم بآبائہم .

افلاطون حکیم گوید : بمردم با آن نظر نگاہ مکن کہ پیش آمدہای زمان او را جای دادہ بلکہ بمکانت و بہای حقیقی او بنگر کہ ارزش طبیعی اوست . در تاریخ ۱۳۴۶ والہ با نہایت عسرت و حسرت از توقیفگاہ بست بدارالامان بقارخت بر بست و از چنگال درندگان آدمی صورت خلاص شد .

از آثار ادبی والہ چند بیت از قصیدہ فاطمیہ اش در خاطر ما ندہ است :

ایا با نوی کونین و ایا محبوبہ داور	ایا صدیقہ کبری چراغ آل پیغمبر
تو بنت قطب افلاکی تو دخت شاہ لولاکی	مر اورا بضعہ پاکی مر اورا نازنین دختر
ایا حب تو حب رب ایا بغض تو بغض رب	نبی مصطفایت اب ولی والیت همسر
تو حقاً عصمتہ الیہی ہم آغوش ید الہی	توجفت قدرۃ الیہی زہی جفت وزہی شوہر
قمر نعل نعال تو خور از عکس جمال تو	فلک محو کمال تو ملک بردر گہت چاکر

همه دستیم و دامانت همه چشمیم و احسانت چه غم اورا که تاری در کفش باشد از آنچادر
معاذ الله از آن روزی که داد از دادگر خواهی مباد از قهر قهاری بسوزد هر چه خشک و تر
شا دروان والہ بندرت شعر ترکی نیز گفتی . این یک شعر از یک غزل اوست
محیر بر عمارت در رضای خاطر جانان

که تعمیر بنا سنده چال شد و قبحه شکست اولدوم

((علی اکبر عماد متخلص بر مزی))

از فضل و کمال بهره بسزا داشته و از اختیار زمان معاصر بشمار است . در
ردیف ارادت مندانه مرحوم لشکرانی و کارمندان انجمن صفا بوده و تا این زمان زیاده
از هشتاد سال عمر گذرانده است . هنوز از باب ذوق و دانش از افادات معنوی و اخلاقی
و مزی بهره مند هستند .

کتاب رنگارنگ (۱) در چهارده مجلد از تألیفات اوست . محض
تخلید نام و یاد ایام همپائی یکر با عی و یک قطعه از آثار ادبی او در زیر
نکاشته می شود :

چه حکمت است که هر دسترنج اهل هنر در این زمانه غمخانه بی هنر ببرد
مدام خون جگر باغبان خورد از چیست که در نتیجه مگر منع می نبرد
(قطعه)

اول خدا قضا و قدر سر بسر نوشت ز آن پس ز آب و خاک کل آدمی سرشت
ای نور چشم من قلم نقش کاینات بردست اوست آنچه کشد خوب یا که زشت

(۱) این قطعه ملمع از کتاب رنگارنگ و اثر فتوی خوئی است :

انتهی آلامال و تم اللیال	وانتهی الاوقات وضاق المجال
روز و شب و سال و مهمم شد ز کف	حیف از آن روز و شب و ماه و سال
جاء معاتی کمجئی السموم	مر حیاتی کمروور الشمال
منکر عشق تو ندانی که کیست	آنکه ندانسته یمین از شمال

نیکی نه جامه ایست برازنده همه معلوم نیست پنبه اینجامه بر که رشت

در دوزخست معتکف کعبه ای عجب

سوی بهشت میروود آنسا کن کنشت

آسوده باش رمزی آخر همان بود

آندانه را که روزازن دست حق بکشت

(کریم آقا صافی)

از خانواده جلیل حاج جعفر دائی و مردی وارسته ، درست ، میهن دوست بود . در صفای ظاهر و باطن و دوستی و وفا داری و امانت و راز داری و مناعت نفس یگانه روزگار بود . در کارهای اجتماعی فداکاری او از صفات برجسته آن خجسته مرد شمرده می شد .

صافی از دوستان نزدیک نگارنده بوده و من بفضایل صوری و معنوی او آشنا بودم . صافی علاوه بر قریحه شعر آوازخوش و دلنوازی داشت هنوز صدای گیرا و اشعار سوزان و جانگذازش در ایام سوگواری بقا صله بیست و پنج سال در گوش طنین انداز است :

ای چشم مستی رشک غزالان ملک چین تو که سیاه زلفوی رخساره چین بچین
بوخرمن اوسته نیلسمین آواره خوشه چین وار قور خوسی که دسته سنبیدن آریلا
هنوز در پیش چشم است که بی اختیار سیل دیدگان اشکبار اهل شهر از بازار
تبریز جاری شدی .

یکمدتی صافی با چند تن دیگر از شعرای وقت با مرحوم محمد جعفر خیاط معروف بمخترع مأنوس و مربوط بودند که او هم مردی عارف منش و نکته سنج و نازک خیال بود . غالباً رقعا برای طبع آزمائی انشاء مطلبی را از مخترع تقاضا میکردند یا جابت هم میرسید .

مخترع مردی بسیار مؤدب و کم سخن بود آهسته ولی بس مؤثر حرف میزد .

روزی استادی را که همه ریزه خوار خوان فضیلت و کمال او بودند بالطف بیان خود
 واداشت یکرباعی را از اشعار خود (اصرار داشت احدی نداند و میگفت اشاعه بعض
 سخنان نارواست) فاش کرد این است رباعی :

باده خوش و بانگار ساده خوشتر و آنساده نگار شاهزاده خوشتر
 از ساده نگار و شاهزاده باده از هر چه خدا داده نداده خوشتر
 باری اشعار بر آنکه صافی در مرثیه گفته بود بدست یاری سید ابراهیم سعادت بطبع
 رسانید . لیکن از قصاید و قطعات و غزلیات او پس از رحلتش سراغی نشد . از
 قرار مسموع بر حسب وصیت خود آنها را نا بود کردند . غافل از اینکه سخن مانند
 دانه های گندم است که هر چند خاک و آب و هوا نا مساعد باشد و همه تخم نروید
 باز بوته های چند در گوشه و اطراف مزرعه سر در آورد و سبزمی شود . این دورباعی
 اثر طبع صافی است :

از زلف برخ تو تا نقاب افکندی دل را بهزار پیچ و تاب افکندی
 با بودن آفتاب کس سایه ندید تو سایه بروی آفتاب افکندی
 دل گوشه گیسوی تو کاشانه گرفت او باز حدیث شادی افسانه گرفت
 از خانه خود سیه نمیخواست دام اندر سر زلف تو چرا خانه گرفت
 این چند بیت از اشعار است که هنگام تجاوز بیگانه و خلع محمد علی میرزا گفته :

گر دهم شرح من این تازه پریشانی را	ای وطن داده بباد
دل چو گیسوی پریشان شود ایرانی را	ای بدینمر حمله شاد
بحریم حرمت دعوت بیگانه چرا	کو تر را رسم حیا
همه در ناله چنین بیهوده مهمانی را	کشم از دست توداد
خانه را که مراور است نه دیوار و نه در	بردش راه گداز
خاصه آن خانه که دزد است نگهبانی را	خانه از دست بداد
از خدا بود که معزول شد آن شاه جهول	شاد مانم نه ملول

پشت پا زد بهمه شوکت سلطانی را نام او زنده مباد
 صافی خواب طولانی را به تنگدستی و پریشانی ترجیح داده در سال ۱۳۴۸
 قمری بامرض تیفوئید از سرای عاریت برجسته و از آلام زندگی برست .
 عمری که به تنگدستی گذرد آن به که بخواب یا بمستی گذرد
 از شعرای تبریز (ذهنی) در تاریخ فوت مرحوم صافی اشعاری ساخته که این
 دوبیت از آنجمله است:

سلطان عاشقانرا عاشق زجان و دل بود زادره عشق جانان شد بی گمان بصافی
 تاریخ سال فوتش ذهنی چنین سراید (مارا گمان که گردد جنت مکان صافی)

☆(۱۳۴۸)☆

((میرزا رحیم خان بهشتی))

شادزوان بهشتی (مشیرالاطبا) از پزشکان معروف تبریز و برگزیده ترین
 کسانی بود که از حوزه درس مرحوم لعلی استفاده کرده اند .
 بهشتی از اختلاط مردم و هرزه پائی اجتناب داشت . رؤوف ، دستگیر فقرا ،
 معرض از دنیا ، راستگو و متین بود . اوقات اضافی خود را در کارهای سودمند همگانی
 بویژه در پیشرفت فرهنگ و تربیت نو باوگان بسر می برد . مدتی بصدارت بهشتی که
 مدرسه سالاریه را اداره میکردند انتخاب و تعیین گردید .

بهشتی تألیفات هم دارد رساله مدنیه در دفاع از دین اسلام در مطبعه سنگی
 مرحوم اسدآقا چاپ شده . کتابی در مضرات مسکرات و تضعیف قوای عقلی نوشته است
 بهشتی با اینکه کم حرف بود و عفت اخلاقی داشت بذله گو و ظریف بود .
 روزی یکی از آشنایان که بد صورت و زشت بود از وی دواى استفراغ خواست .
 فوراً از جایش بر خاست و آینه بدست مریض داد .

در مجلس مهمانی غذائی آوردند که بسیار نامطبوع بود یکی از هم جلیسین
 از او پرسید که عقیده شما در باره این غذا چیست ؟ گفت فرقی که با غذاهای دیگر

دارد املائی است . یعنی قضا است .

اکنون که به نگارش این سطور مشغولم مقداری از اشعار مرحوم بهشتی در دسترس بنده است ولی بنوشتن يك قطعه وطنی که گواه میهن دوستی و احساسات درونی اوست اکتفا میشود :

ای وطن ای مادر عزیزتر از جان	جان عزیزان همه بخاك تو قربان
هر که نه حب تو بردلست نه آدم	هر که نه عشق تو بر سر است نه انسان
حب تو با شیر اندرون شده بر تن	عشق تو با روح راه یافته بر جان
زار و زبون آنچنان که بینمت از چیست	خوار و ذلیل از چه گشته تو بدینسان
آه چه شد آن تهمت نان رشیدت	آه کجا رفت زال و رستم دستان
خنجرشان آشنا بخنجر دشمن	چون لب طفل رضیع بر سر پستان
سطوتشان لرزه بر فرنگ فکندی	بود هر اسان جهان ز صولت ایشان
فتح و جهانگیری و شجاعت و غیرت	بود ز ایرانیان نشانه بدوران
نا خلفان قدر و قیمت تو ندانست	گوهر پر قیمت فروخت بارزان

گر بر هت خون خویش ریزم از آن به

خون دل آرم برون ز دیده گریبان

مرحوم بهشتی در هشتم ماه صفر ۱۳۵۱ قمری در گذشته در گورستان طوبائیة تبریز دفن شده است .

تاریخ فوتش را فرزندان ارجمندش : کمال الدین بهشتی . اینسان انشا کرده و در سنگ مزار پدر نوشته است :

هزار و سیصد و پنجاه و يك بهشت صفر نمود روح بهشتی سوی بهشت سفر

((میرزا رضا عدل امینی))

میرزا رضا پسر میرزا مهدی امین التجار بن حاج سید هاشم بن حاج سید حسین تبریزی . فقید نامبرده در مقام مفاخرت باین بیت تمثیل کردی :

اولئك آبائی فجئنی بمثلهم اذا جمعتنا یا جریر المجمع
 عدل امینی در تاریخ یکهزار و دویست و هشتاد و پنج (۱۲۸۵) در شهر تبریز
 متولد شده تا سن هیجده سالگی با شوق زیاده و ترغیب و مراقبت پدرش مشغول تحصیل
 بود . چون مرحوم امین التجار فوت کرد میرزا رضا از تبریز به مراغه کوچ کرد
 (در آنجا علاقه ارثی داشت) از حسن تصادف حاج میرزا عبدالجبار ایروانی که از
 دانیان برگزیده زمان خود بود در مراغه سکونت داشت . برای عدل امین در
 دیگری از سعادت باز شد از حوزه درس ایروانی به مراتب بالاتر رسید و بیشتر استفاده
 کرد . (نگارنده نیز بقیض محضر او رسیده)

(شبنم بآفتاب رسانید خویش را از همست هر که بهر جار سیده است)
 پس از ده سال توقف در مراغه به تبریز مراجعت کرد . بدستیاری و راهنمایی
 بعضی از خویشان و ندان بکارمندی اداره شهر داری منصوب شد . دیری نگذشت در اثر انقلاب
 تبریز شهرداری تعطیل شد از راه ناچاری متنا و با در ادارات گمرک و دارائی و
 ثبت اسناد کارگزید .

عدل امینی بسیر بلاد و سیاحت آفاق بی اندازه مشتاق بود ولی تنگدستی
 و موانع خانوادگی او را از سفر منع کردی . هنگام آرزومندی و تأثر این شعر
 را ترنم کردی .

صائب ، دلم سیاه شد از تنگنای شهر پیشانی گشاد بیا بیا نم آرزوست
 سال ۱۳۰۱ شمسی بود که فقید بهرور از سفر زیارت مشهد رضوی برگشته
 به مجله گنجینه معارف از مساعدت قلمی دریغ نداشته و مقالات مفید نوشت به عنوان
 مختلف : جریده و مجله . علامت خضرا یا شعار بنی هاشم . حارث بن کلدۀ ثقفی
 طیب عرب .

از دیوانهای استادان سخن بگلستان و بوستان سعدی و اشعار منوچهری و
 صائب تبریزی و سنائی غزنوی ممارست داشت و غالب اشعار آنان جزو محفوظات

او بود . بمثنوی مولوی چندان تمایل نداشت .

سید رضی عدل امینی برادر زاده آن مرحوم که تربیت شده اوست گوید : روزی از دفتر سوم مثنوی قضیه و کیل صدر جهان را میخواندم بی تا بانه از جذبه شوق کتابرا بر داشته بمحضر استاد شتافتم و این بیت را در حال آشفته خواندم :

بدر می جویم از آنم چون هلال صدر میجویم در این صف نعال
استاد را سخت کارگر افتاد و کتاب را از من بگرفت و بیوسید و آنحکایت
را با آهنگ سوز ناک از صدر تا ذیل بخواند و بگریست . پس از آن هماره نام مولانا
جلال الدین را با احترام یاد کردی .

عدل امینی بیشتر اوقات از کثرت گرفتاریها و تأثرات درونی بی حوصله و گرفته
بودی اوقات ملالت و تنگدستی این قطعه را از خاقانی زمزمه کردی :

بخدائی که زنده و باقی است که من امروز طالب مرگم
باورم دار این حدیث از آنک صعب رنجور و نیک بی برگم
استاد فقید پنجدفتر از خود بیادگار گذاشته که مشحونست با انواع پند و
حکمت و موعظه و مغالزه و مدح و قدح و جد و هزل . منتخبات از گویندگان و
فضای فرس و عرب از ازمئه قدیم تا دوره معاصر . شرحی بالفیه حجة الاسلام نیر
نوشته که خواندن و فهمیدن آن بر هر کسی میسر گردد . شروح و تعلیقات او بر قصاید
و قطعات استادان سلف نه چندانست که بر شمار آید .

عدل امینی اشعار خود را نمی پسند و مایل به نشر آنها نبود . از قرار اظهار
نزدیکان و همرازان او جزده شعر که در پاسخ نامه منظوم یکی از دوستان نوشته کسی
از اشعار او ندیده است .

در سنه ۱۳۱۴ شمسی پس از آنکه ششماه در بستر ناتوانی بسربرد در بیستم
ابانماه در گذشت با اسفها و حسرتها بخاک سپرده شد مرقد او در قبرستان کوی سیلاب تبریز
معروف بباغ صفوا واقع و زیارتگاه مریدان و آشنایان و محل آمد و شد اهل عرفان است

آقای عبدالوهاب گیلانی متخلص بحدیدی در سوگواری آن بزرگوار گوید:
 رضای عدل امین آنساله حیدر که داد و عدل و ورع کردیش بجان تمکین
 ادیب و بارع و کامل لیب و نیکنهاد که در جهان نبش کار جز حمایت دین
 ز جور و کینه دنیای دون بی بنیاد دریغ و درد فرو هشته دیده حق بین
 زمرک او شده از دیده هاروان بم خون زما تمش همه روشندان بسوگ و غمین
 کشید ناله ز دل از فراق او دانش روان فضل و ادب گشت در حنین و انین
 بچرخ کرد عطا رد ببر لباس سیاه درید پیرهن از غصه و الم پروین
 نگارنده این ناعه اسف انگیز نیز در تاریخ فوت و فقدان آن مرد نجیب و اخیل
 اینچند شعر را انشا نموده :

میرود بر آسمانها ناله دل از زمین بگذرد از سطح غبری آه بر عرش برین
 دائم از ناسازی ایام در کام شرنک روز و شب دل از جفای چرخ دون باشد غمین
 بسکه از جام زمانه خورده ام زهر فراق کام جان شیرین نگر در دبا وصال حور عین
 رفت مردی از جهان کوما من اسرار بود از کف آن آرام جاد را بر دهر از مکر و کین
 مظهر عشق و محبت مبدأ ذوق و ادب معدن علم و عمل مصداق آیین بود و دین

دوش هاتف داد از غیب این چنین بر من نوید

باش آگه (یافت آمرزش بحق عدل امین)

☆ (۱۳۵۴) ☆

((انشمنه معظم یوسف اعتصامی))

پدرش ابراهیم مستوفی از اعزّه نجبای آشتیان بوده در جوانی به تبریز آمده
 و تا پایان عمر در آنجا اقامت گزید. یوسف اعتصامی در تبریز متولد گردید. پس
 اعتصامی تبریزی بوده. اگر تاریخچه آن فاضل هنرمند در این نامه ذکر نمی شد.
 نگارش ناچیز ما دچار نقصان مهمتری شدی و نقض غرض گشتی: و از لحاظ فضل و
 فضیلت شخص مرحوم اعتصامی حق او مهجور و مجهول ماندی.

یک عمر مواظبت بتربیه و تحلیه نفس، تعلیم و تزکیه کسان و فرزندان. خدمت بی وقفه و بی تظاهر بمعنویات جامعه بی آزاری بهر چیز و بهر کس. صفوت و خلوص با دوستان یکدل. محصل تاریخ حیات شصت و سه سال یوسف اعتصامی بوده.

پس از آنکه در مهد تربیت پدر و الا که روز معلمین منتخب به تحصیل مقدمات پرداخت سپس با شوق غریزی و سوق طبیعی بی عدیل خویش به تتمیم فضایل و تکمیل علوم ادامه داده علاوه بر علوم ادبیه عربیه، فقه و اصول و منطق و کلام و حکمت قدیم بسزای دوخت. در خطوط اربعه نستعلیق و نسخ و شکسته و سیاق از بسیاری از استادان سلف گوی سبقت ربوده و از علوم حدیثه هم بهره های وافیه برداشت.

در زبان ترکی اسلامبولی دبیری شیرین سخن و در فرانسه مترجمی توانا و در لسان ادب عرب با لخصوص از ائمه وارکان بشمار بود. بیست سال از عمرش نرفته بود که کتاب «قلائد الادب فی شرح اطواق الذهب» عربی اورا مصریان جزو کتب مدرسی (کلاسیک) قرار دادند و دبیری بر آن نگذشت که ادبای ساحل نیل بر کتاب عربی دیگر او «نوره الهند» تقاریظ غرا نگاشته و مطابع بولاق و قاهره در خرید حق طبع آن بر یکدیگر پیشی جستند.

فاضل کامل علی اکبر دهخدا گوید تألیف و طبع کتاب «تربیت نسوان» سال ۱۳۱۸ قمری اعتصامی در امر حقوق و آزادی زنان در بحبوحه تعصب عام خاصه در تبریز آن روزی نمونه یکی از نوادر شجاعت های ادبی است. همسنگ صدای قواوا لا اله الا الله نفلحوادر جبل حری و ابرام در حرکت کره ارض در مجمع آنگزیتورهای نصاری و بشهادت تاریخ یوسف اعتصامی در تبریز اولین کسی است که لوای این حریت افراشته و بذریع این شجر بارور را کاشته است.

مرحوم عبدالرحیم طالبوف در باب رساله تربیت نسوان بمؤلف او می نویسد:

فدایت شوم دو نسخه تربیت نسوان با مکتوب محبوب جنابعالی رسید

کتابچه را از اول تا آخر خواندم آفرین بر آن قلم شیوا رقم صد مرحبا بر آن سلیقه

معنوی که سنك گوشه بنای عمارت بزرگ تمدن لا بدمنه وطن را گذاشتی که در آن به در مجالسی که نسوان ایران دعوی تسویه حقوق خود را با نطقهای فصیح و کلمات جامعه اثبات می کنند . از مترجم « تربیت نسوان » تذکره و وصافی خواهند نمود... علی الحساب تشکر خود را بزحمت و خیال و استعداد جناب عالی مینمایم و توفیق معارفخواهان را از خداوند مستدعی می شوم . انشاء الله بعد از این بتألیف و ترجمه کتب نافعۀ موفق شوید .

مخلص واقعی شما عبدالرحیم تبریزی ۲۶ شعبان ۱۳۱۸

بالاجمال مبرور یوسف اعتصامی در حدود چهل و پنج مجلد (آنچه ما اطلاع داریم) تألیف و ترجمه چاپ شده و بطبع نرسیده از آثار قلمی خود بیادگار گذاشته است . علاوه بر اینها نگارش مجله بهار ماهیانه در ظرف دو سال (۱۳۲۹ و ۱۳۴۱) اولین دفعه بقلم آن استاد معظم بوده است .

در نتیجه همین ولع و شیفتگی بکتاب و ترجمه و تألیف در قسمت عمده عمر خویش از خدمات دولتی و نوع آن برکنار ماند و با میراث متوسطی از پدر نقناعت ورزید . تنها در دوره دوم با برام رفقای حزبی و کالت مجلس شورای ملی را قبول کرد و در سالهای آخری بریاست کتبخانه مجلس و عضویت کمیسیون معارف رضا داد . و در این مدت کوتاه سه مجلد ضخیم بر چندین هزار جلد کتب کتبخانه فهرست نوشت که دو جلد آن بچاپ رسیده و سومی هنگام وفاتش در دست طبع بود . آخرین اثر مرحوم اعتصام الملك ترجمه سیاحت نامه فیثاغورس است که پس از طبع آن مترجم بزرگوار در شب یکشنبه ۱۲ دیماه - ۱۳۱۶ داعی حق را لبیک گفت .

چهار پسر و یکدختر که خلف صدق پدر بودند از شادروان اعتصامی بازماند . پروین اعتصامی یکی از بازماندگان بود که در میان زنان ایران بشهادت تاریخ یگانه و فرید و گوهر رخشنده اکلیل مفاخر عصر حاضر بوده که گویندگان و نویسندگان

زبر دست معاصر از وصف کمالات ادبی او عاجز شدند . بالاخره نویسنده بزرگی چنین نناگفت : دختر آقای اعتصامی جز چنان نبایستی بود و نیاز بستایش دیگران ندارد . متأسفانه در خلال نگارش این دفتر ۱۶ فروردین ۱۳۲۰ روزنامه اطلاعات از افول شمس آسمان ادب و غروب غره ناصیه عفت و کمال (پروین اعتصامی) که بشهادت همه دانشمندان معاصر بی همال بود آگهی داد . هر چه و هر چند در سوگواری این ضایعه الیم نگاشته شود حق او ادا نخواهد شد . جز آنکه یکقطعه از اشعار آن هزارستان گلشن ادب را درج نماید تا هر کس در خور ذوق و ادراک خود آن نابغه عصر را بشناسد و بزرگی مصیبت پی ببرد :

آهوی روزگار نه آهوست از دراست	آب هوی و حرص نه آبست آذر است
زاغ سپهر گوهر پاک بسی وجود	بنهفت زیر خاك و ندانست گوهر است
در مهد نفس چند نهی طفل روح را	این گاهواره رادکش و سفلله پرور است
هر کس ز آرزوی نهفت از بلار هید	آنکو فقیر کرد هوی را توانگر است
در رزمگاه تیره آلودگان نفس	روشندل آنکه نیکی و پاکیش مغفر است
در نارجهل از چه فکندیش این دلست	در پای دیواز چه نهادیش این سراسر است
شمشیرهاست آخته زین نیلگون نیام	خونا به هان نهفته در این کهنه ساغر است
تا در رك تومانده یکی قطره خون بجای	در دست آرزوی فصد تو نشتر است
همواره دید و تیره نگشت این چه دیده است	پیوسته گشت و کندنگشت این چه خنجر است
دانی چه گفت نفس بگمراه تیه خویش	زین راه باز گرد گرت راه دیگر است
در دفتر ضمیر چه ابلیس خط نوشت	آلوده گشت هر چه بطومار و دفتر است

از سنك اهرمن نتوان داشت ایمنی

تا بر درخت بارور زندگی بر است

((شادروان محمد علی تربیت))

فرزند مرحوم میرزا صادق جد اعلای او میرزا مهدیخان وزیر و منشی نادرشاه

بوده . فقید نام برده (تربیت) در خرداد ۱۲۵۶ شمسی در تبریز تولد یافته و تا اوایل جوانی به تحصیل مقدمات علوم متداوله وقت و پس از آن تاجائی که دسترس بوده و وسایل داشته به تحصیل علوم طبیعی و ریاضی و هیئت و جغرافی کوشیده . و در نزد دو تن از اطباء بزرگ ایران مرحوم میرزا نصرالله سیف الاطبا و دکتر محمد کفری کرمانشاهی درس طب خوانده . و در آموزشگاه لقمانیه تبریز بتدریس هیئت و جغرافی پرداخته است .

شادروان تربیت چون مدتی مغازه کتا بفروشی بنام تربیت داشته و هم بهمدستی رفقای نزدیکتر مندرسه تربیت باز کرده بود خود نیز بهمان اسم موسوم و مشهور گردید تربیت پیش از انقلاب مشروطه و بعد از آن زحمانی کشیده در باره تغییر رژیم حکومت کوشش فراوان داشته و در همان اوان مجله گنجینه فنون را به همکاری و اهتمام مرحوم اعتصام الملك و جناب سید حسن تقی زاده طبع و نشر میکرد اگر کشته شدن برادرش میرزا علی محمد خان را که در دوره اول مجلس شورای ملی در طهران از سوی حزب مخالف به قتل رسیده به نظر آوریم توان گفت او هم در راه آزادی و مشروطه با ضایعه مهمی مواجه شده و خسارت دیده است .

ملخص مطلب آنست که تمام دوره حیات و فعالیت مرحوم تربیت را اگر به سه دوره تقسیم کنیم تاریخچه کامل دو دوره آن بقلم شیوای یکی از همکاران و نزدیکترین رفقای او نوشته شده که از آن بهتر و مبسوط تر بکسی میسر نیست . شرح مسافرتها تربیت را که شاید نویسنده محترم در غالب آنها همراه بوده از قبیل مسافرت بباکو و مصر و بیروت و برلن و لندن و اسلامبول و غیره البته بنویسنده دیگر دسترس نبود . چنانکه شرح دوره سوم زندگانی آن مرحوم را امثال نویسنده این سطور که همراهی و همکاری کرده بهتری نویسنده : الشاهدیری مالایری الغائب : (عند لیب آشفته تر میگوید این افسانه را)

محمد علی تربیت در سال ۱۳۰۰ خورشیدی از اسلامبول به تبریز برگشت و

- عودت او بروزهائی مصادف بود که آقای سراج میر (حاج ذکاء الدوله) از ریاست اداره فرهنگ مستعفی بود .

جناب آقای هدایت (مخبر السلطنه) در صدد بود که ریاست اداره فرهنگ و اوقاف را بعده این بنده بگذارد ولی این جانب زیر بار نمی رفت از جهات استنکاف یکی هم رعایت حال آقای ابوالقاسم فیوضات بود که در همان اوقات بعنوان مدیر معارف در رأس کار فرهنگ بود . الحق از جهت بصیرت و اخلاق پاک بمقام ریاست شایستگی داشت و من مایل نبودم زیر دست باشد . اگرچه خود او مایل و مصر بود که من این پیش نهاد را از والی وقت بپذیرم حتی توسط یکی از رفقا (آقای محمد نخجوانی) پیغام داد که فلانی ایستادگی نکنند حاضرم زیر دست فلانی تا جای توانائی مشغول کار باشم . این پیغام بجای اینکه متقاعد کند اخلاقاً باستنکاف من افزود .

آخرین بار که مرحوم حاج ساعد السلطنه معاون استا ندار بنده را بمنزلش دعوت کرد و پیغام آقای هدایت را رسانید که تقریباً چهل روز است من مایلم و اصرار دارم که فلانی مسئولیت امور فرهنگ را قبول کند . باز توافق حاصل نشد (۱) در همان جلسه ورود آقای تربیت را یاد آوری کردم که با امور فرهنگی تناسب وافی دارد بهتر است که این کار بعده او گذارده شود . روا نیست که مردی پرورش یافته و زحمت کشیده دچار مضیقه باشد . پس از دو روز آقای هدایت احضارش کرده و مأوریش را لسانی ابلاغ نمود و دو روز دیگر یکعه از فرهنگی و غیره بداره فرهنگ دعوت شدند آقای استا ندار هم آمده حکم ریاست فرهنگ را در حضور دعوت

(۱) چون نزاهت اخلاق و علاقه بکار را لفظاً مرغوب ولی معنی و عملاً غیر مطلوب تشخیص میدادم . اگرچه والی وقت بجبران عمل خود پافشاری کرد و اگر چه تا دو ماه مراسلات رسمی مرکز باسم بنده صادر می شد و راضی نبودند من خود را بکنار کشم باز بآینده بدین و نگران بودم .

شدگان باقay تربیت تسلیم فرمود .

شادروان تربیت تا سال ۱۳۰۴ دو بار بریاست فرهنگ آذربایجان منصوب شده در زمان تصدی خود بروفق دبستانها و دبیرستان دوشیزگان افزود و دبیرستان تجارت دایر کرد ولی نظر بعدم کفایت بودجه آن دیر نپائید . تأسیس کتابخانه و قرائتخانه تربیت دولتی (تاریخچه آن هم به نظر خوانندگان ایندفتر خواهد رسید) از آثار باقیه زمان ریاست فرهنگ اوست که بدستیاری و معاونت نگارنده انجام یافته است .

شادروان تربیت از سال ۱۳۰۵ تا ۱۳۰۶ ریاست فرهنگ گیلان را عهده دار بوده در آنجا هم کتابخانه دایر کرده است .

از سال ۱۳۰۷ تا ۱۳۰۹ عهده دار ریاست بلدییه تبریز بوده و آنمدت رانیز فعالیت قابل تحسین بظهور آورده . باغ ملی معروف بگلستان یادگار ریاست اداره شهرداری او میباشد .

تربیت مرحوم آثار قلمی و تألیفات هم دارد از آنجمله است تاریخ مطبوعات ایران که شرح نام و آثار جراید ایران و جرایدی که در خارج کشور بزبان فارسی طبع شده . این کتاب را پروفیسور برائون بانگلیسی ترجمه و منتشر کرده است . کتاب دانشمندان آذربایجان هم از تألیفات اوست که در اواخر عمرش بطبع و نشر آن توفیق یافت .

آخرین خدمت اجتماعی تربیت نمایندگی مجلس شورای ملی بود که چند دوره دوام یافت تا آنکه سال ۱۳۱۸ شمسی و ۱۳۵۸ قمری در تهران زندگیر ابد رود گفت . (طرز تنظیم این مجموعه بقلم فرسائی بیشتر از این اجازه نمیدهد)

مرحوم تربیت در کتاب شناسی در ایران نظیر نداشت فلذا نویسنده معظم که در پیش اشاره شد در آخر شرح زندگانی تربیت ماده تاریخ فوت آن مرحوم را فهرست الکتب ناطق گفته است . (۱۳۵۸ هجری قمری)

دوست و همکار محترم آقای اسمعیل امیر خیزی در مجله ارمان منطبعة
تهران شرحی بمناسبت فوت مرحوم تربیت نکاشته و اشعاری درسوگواری و تاریخ در
گذشتن او ساخته بدینقرار :

دریغا بدی مه سپیده دمان	گل گلشن تربیت شد بیاد
دریغا نهان شد بمیخ اندرون	فروزنده خورشید فرخ نهاد
محمد علی تربیت آنکه بود	بجان ارجمند و به تن پاکزاد
بمرغ داش تنک شد این جهان	بسوی جهان دگر پر گشاد
چوبگذشت سالی بدوشصت و دو	مه عمرش اندر محاق او فتاد
بیفشاند دامن ازین خاکدان	بجانان سپرد آنچه جانانش داد
(بشدت تربیت) مانداز او یادگار	سخنها که گیتی ندارد بیاد

(۱۳۱۸)

مگر بددل آزرده از زندگی همی خواست دل کردن از سولك شاد
که بر گوش دل روز مرگش سروش
سرودی (دل تربیت شاد باد)
(۱۳۵۸)

((علامه عصر مرحوم میرزا طاهر تنکابنی))

میرزا محمد طاهر مشهور به تنکابنی در روز پنجشنبه ۱۸ محرم الحرام ۱۲۸۰
هجری قمری در قریه کردیچال از توابع کلاردشت قدم بعرصه وجود نهاده تا سن ۱۵
سالگی بفرا گرفتن تحصیلات مقدماتی مشغول بوده . بواسطه هوش و قریحه سرشاری
که داشت مرحوم والدش (میرزا فرج اله خان) که مردی فاضل و محترمی بود او را
روانه تهران نمود و بر حسب امر پدر تغییر لباس داده و در سلك طلاب در آمد .
بدواً در مدرسه کاظمیه و قنبر علی خان و سپس در مدرسه حاج ابوالحسن و پس از
اتمام ساختمان مدرسه سپهسالار در آنجا مسکن گزیده و از محضر اساتید وقت

استفاده کردی .

اساتید آن مرحوم عبارت بودند از مرحوم میرزا محمد رضا قمشه و مرحوم آقا علی حکیم و مرحوم میرزا ابوالحسن جلوه .

میرزا محمد طاهر پنجاه سال همواره مشغول تدریس بوده مخصوصاً در طریقه حکماء مشاء و حل مسائل غامضه در کتب شیخ الرئيس تسلط کامل داشت و در فنون ریاضیه و هیئت و نجوم استاد و در طب قدیم بی نظیر بود .

چندین هزار بیت قصاید عربی و فارسی را در حفظ داشت و گاهی خود نیز اشعار فارسی و عربی انشاکردی . و خط بسیار خوب و زیبا می نوشت .

قوه حافظه و صراحت لهجه و مناعت طبع و علو نفس میرزا ضرب المثل خاص و عام بود . کتابخانه مطابق ذوق و مشربش ترتیب داده بود که از حیث کیفیت نظیر نداشت و در اثر مطالعه و هوش زیاد خود کتابی متحرک و بحری ذخار بود .

مرحوم میرزا سالیان دراز مدرس رسمی معقول در مدرسه عالی سپهسالار و کازمیه و معلم مدرسه علوم سیاسی بود . همواره در خانه اش بروی طالبان علم و معرفت باز بوده وقت و بیوقت از افاضه دریغ نمیفرمود .

در دوره اول مجلس شورای ملی که انتخاب اصنافی بود از طرف علمای طهران بوکالت مجلس شورای ملی انتخاب شده تا تعطیل قهری مجلس (۲۳ جمادی الآخر ۱۳۲۶) ایفاء وظیفه میکرد . در دوره سوم نیز بوکالت مجلس شورای ملی از تهران انتخاب گردید تا آنکه در شب ۱۵ محرم (۱۳۳۴) موضوع مهاجرت پیش آمده با جمعی از تهران بقم حرکت نمودند .

در مهاجرت چون از راه لرستان و کردستان طی طریق کردند در بین راه با قبایل مختلف لر و کرد ارتباط پیدا نمودند که خاطره های شیرین از آنها با شنایان نقل میکرد . ضمناً زبانهای محلی را مانند خود اهالی صحبت میکرد زبانهای ترکی و عربی را هم بخوبی متکلم و آشنا بود . مهاجرت مدت چهار سال بطول انجام میداد

اینمدت در شهرهای کاظمین و کربلا و بغداد و موصل امراروقت کرده و با مجامع علمی این نقاط ارتباط داشته با فضلا و دانشمندان ملاقات و مباحثات کردی . در زمان مهاجرت با اینکه میرزا در تهران نبود بوکالت مجلس شورای ملی از طرف اهالی تهران انتخاب گردید پس از ورود بطهران از ۳۰ مرداد ۱۳۰۰ تا ۳۰ خرداد ۱۳۰۲ برای آخرین بار وکیل مجلس بود .

از کارهای رسمی که مرحوم تنکابنی تصدی داشته ریاست کل محاکم استیناف و مستشاری دیوان عالی تمیز بوده است . از سال ۱۳۱۰ شمسی دوره فلاکت و بدبختی آنمرحوم شروع شده و حکومت وقت درباره آنجناب بی مهری آغاز کرده که تفصیل آن کما ینغی برای ما روشن نیست .

در سال ۱۳۱۸ بیماری حبس البول عارض و طرف چپ بدنش دچار استرخا گردید . اطبا مطالعه را قدغن کردند میرزا از اینجهت بسیار دل تنگ بود و از خدا استدعای مرگ کردی . سال ۱۳۲۰ در مریضخانه نجمیه عمل جراحی کرد حال مزاجی امید بخش بود . ناگهان مرض ذات الریه عارض شد . پس از ۲۴ ساعت تب شدید در ساعت هشت صبح روز جمعه ۱۴ آذر ۱۳۲۰ دار فانی و گرفتاری را وداع و روحش بشاخصارجنان پرواز نمود و در جوار علی بن بابویه قمی نزدیک قبر استاد خود میرزا ابوالحسن جلوه مدفون شد . اعلی الله درجته .

زان آتش تب که در توپیوست در سینه من هم آتشی هست

خواهم بعیادت آیمت پیش لیکن ندهد رهم بد اندیش

((تاریخچه کتابخانه و قرائتخانه تبریز))

در تاریخچه زندگانی مرحوم تربیت اشعار شد که در سال ۱۳۰۰ شمسی جناب آقای هدایت (مخبر السلطنه) ریاست اداره فرهنگ را بعهده تربیت تفویض کرد . آنمرحوم در ابتدای ورود بکار یکی از اطافهای اداره را برای ضبط کتب و مقدمه تأسیس کتابخانه تخصیص داد . سپس در جمع و تحصیل کتاب از هر فقیر و غنی یگانه

و بیگانه فروگذاری نکرد. اگر چه هر دانش طلب و میهن دوست از تحکیم و توسعه چنان مؤسسه سودمند کوتاهی نداشت و بیشتر از همه نگارنده این سطور از نزدیک موافق و مساعد و مساعد در پیشرفت آن مؤسسه بود لیکن باید اذعان کرد که طرز کار مرحوم تربیت بخود او مخصوص و منحصر بود.

روزی شنیده شد که یکدوره دائرة المعارف بستانی که در کتا بفروشی آذر برای فروش موجود است. گفت برویم بسراغ آن و برای کتا بخانه بستانیم. گفتم قیمت آن کتاب صد دینار سه شاهی نیست. گفت میرویم و بهر قیمت شد می خریم من هم از این سخن تشجیع شدم بگمان اینکه محلی و اعتباری برای خرید کتب فراهم کرده است. چون بکتا بفروشی آذر رسیدیم پس از گفتگوی بسیار معلوم و ثابت شد که آذر خود ۱۱ جلد دائرة المعارف بستانی را بقیمت نهصد و پنجاه ریال خریده من آهسته بآقای تربیت گفتم اگر بسود پنجاه ریال بفروشد خیلی خوب است گفت تو تماشا کن و راجع بقیمت چیزی نگو. خود وارد محاوره و مبارزه شد بالاخره بقیمت پانصد و پنجاه ریال قطع کرد و فی الحال کتابها را بوسیله حمال باداره فرهنگ فرستاد. سپس آشکار شد که پنجاه و پنج تومان قرض جا خالی است. کتا بها بدفتر وقفه کتا بخانه وارد و ما کشلول گدائی در دست گرفته از اداره خارج شدیم.

پس از چند ماه در جنب دبیرستان فردوسی در جائی که از ملحقات آن بود از محل عواید اوقاف و عوایدی که در اختیار فرهنگ بود (بصیغه عوارض محلی) دو اطاق برای دفتر و مخزن کتب ساخته کتبی که تا آنوقت گرد آمده بود بآنجا انتقال داده شد و آقای علی اکبر صمیمی بمدیری کتا بخانه تعیین گردید (۱) بمناسبت

(۱) مرحوم علی اکبر صمیمی مردی امین و درستکار بود. متدرجا بنام و نوع و محل کتابها آشنا شد و سالها با این سمت بخوبی مشغول کار بود. در سال ۱۳۱۶ بمرض سینه درگذشت و تاکنون کار کتا بخانه مانند زمان تصدی آن مرحوم بجریان نیفتاده است.

تشکیل کتابخانه من بنده بنظر تاریخ تأسیس آن این يك بیت را انشا کرد :

روان دانش و فرهنگ از اینمؤسسه شاد بشین و غین شد این شهر با کتاب آباد

☆(۱۳۰۰)☆

در سال ۱۳۰۳ شمسی که شماره کتب بدو هزار و یکصد و بیست و هفت جلد رسیده بود (۲۱۲۷) فهرستی تدوین و چاپ شد که در یکروی جلد کاغذی آن آقای تربیت شرحی نوشت و در یکروی آن نگارنده فصلی نوشته است .

در سال ۱۳۰۹ شماره کتب وارده به بیشتر از گنجایش مخزن رسیده و هم جای کتابخانه مرطوب و تاریک بود در باب توسیع محل و ساختن عمارت مخصوص برای کتابخانه با جنابان محمد نخجوانی و اسمعیل امیر خیزی مذاکره بعمل آورد سپس با جناب دکتر احمد محسنی رئیس فرهنگ گفتگو و همراهی اوجلب گردید .

یکمده از محترمان و دانش پژوهان شهر بسالون دبیرستان شمس تبریزی (دارالمعلمین) دعوت شدند . پس از بیان مقصود در همان جلسه چهارده تن بکارمندی کمیون بنای کتابخانه انتخاب شدند .

دکتر احمد محسنی ، سرهنگ دیبا ، سرهنگ سیف ، ابراهیم ممتاز ، دکتر - فخر ادهم ، محمد علی بادامچی ، محمد صادق خرازی ، امین اعظم ، امیر خیزی محمد نخجوانی ، محمد رضا اردبیلی ، رفیعی ، احد آقا وهاب زاده ، صفوت . واز میان چهارده تن کارمند دکتر احمد محسنی بریاست . احد آقا وهاب زاده بتحویلداری محمد علی صفوت بمنشی گری انتخاب شدند .

بسه تن از کارمندان که عضویت انجمن شهرداری را داشتند دستور داده شد که برای واگذاری مقداری از زمین سرباز خانه قدیم (محل کنونی دانشسرای پسران) موافقت انجمن را جلب کرده نتیجه را بکمیسیون گزارش دهند . بقا صله دو روز انجمن شهرداری موافقت خود را در واگذاری زمین با شرط اجازه و ابلاغ وزارت کشور (علی منصور) اعلام نمود . بنا براین شرحی ازسوی کمیسیون بوزارت کشور

عرض و تقاضا شد که دستور دهند شهرداری تبریز مقداری از اراضی سر باز خانه قدیم برای ساختمان کتابخانه اداره فرهنگ واگذارند .

روز یکشنبه ۲۴ اسفند ۱۳۰۹ کمیسیون کتابخانه در دبیرستان شمس منعقد و از طرف رئیس پاسخی که بنامه کمیسیون از جناب آقای منصور رسیده بود قرائت گردید . سپس رئیس کمیسیون گفت : باطلاع آقایان میرسانم بنا بامریه جناب آقای وزیر کشور اداره شهرداری پانصد زرع از زمین سر باز خانه قدیم برای ساختمان عمارت کتابخانه واگذار خواهد کرد . لذا قرار شده که روز سه شنبه اسمعیل معمار و سلیمی رئیس محاسبات فرهنگ با مأمور بلدیة در محل نامبرده حضور بهم رسانیده و تحویل بگیرند . پس لازم است هر چه زودتر بکار ساختمان آغاز و مصالح بنائی خریداری و تهیه شود .

در همان جلسه مبلغ دو هزار و هفتصد ریال (۲۷۰۰) کارمندان کمیسیون بعنوان اعانه به تحویلدار پرداختند . آقایان امین اعظم ، امیر خیزی ، نخبجویی . برای ابتیاع ملزومات و مصالح بنائی و مراقبت آن کار تعیین گردیدند . و نیز قرار شد قبوض چاپی برای دریافت وجوه اعانه تهیه شده و پس از امضای رئیس و تحویلدار بپمنشی کمیسیون سپرده شود :

نگارنده در معیت آقای محمد نخبجویی بیشتر از ده هزار ریال از تجار و محترمین شهر دریافت کرده و بصندوق اعانه (تجارتنه و هاب زاده) تحویل گردید . ولی آنمبلغ و پانصد زرع زمین برای ساختمان عمارتی برای کتابخانه در نظر بود کفایت نمیکرد .

خوش بختانه در اوایل سال ۱۳۱۰ خورشیدی جناب آقای حسین سمعی (ادیب السلطنه) باستانداری آذربایجان وارد تبریز شد . چون در پیشرفت فرهنگ علاقه بیشتری ابراز فرمود و با کارمندان اصلی کمیسیون کتابخانه روابط ادبی و صمیمیتی اتفاق افتاد . مراتب را بجناب ایشان گزارش داده و گفته شد که با مبلغ

وصولی و زمین تحویلی شهرداری بنای عمارتی که در نظر است عملی نخواهد بود. بدون تردید و درنگ دستور فرمود که اداره شهرداری قطعه از زمین سربازخانه بعرض ۲۰ متر و طول ۱۵ متر بمقدار تحویلی سابق اضافه نماید و موجودی نقدی و جنسی هم در دسترس شهرداری گذارده شود بقیه هزینه ساختمان بهر مبلغی بالغ شود از صندوق شهرداری بمصرف رسیده عمل ساختمان کتابخانه را بطور مستقیم خود انجام دهد.

اداره شهرداری از صندوق خود و موجودی کمسیون در حدود شصت هزار ریال بمصرف ساختمان کتابخانه رسانده و بر طبق صورت مجلس رسمی آمارت را بداره فرهنگ تسلیم و واگذار کرد. کتب موجودی کتابخانه.

در اوایل تا بهستان ۱۳۱۴ شمسی جناب علی اصغر حکمت وزیر فرهنگ برای رسیدگی بآموزشگاههای آذربایجان به تبریز آمدند. نگارنده بر حسب دستور اداره فرهنگ گزارشی راجع بکتابخانه تهیه کرده روزیکه آقای وزیر برای سرکشی بکتابخانه آمد بعرض ایشان رسانید و اکنون ارقامی که نوشته می شود از روی همان گزارشی است که تا آخر سال ۱۳۱۳ شمسی در کتابخانه موجود بوده :

الف : ۳۵۵۵ جلد کتاب توسط اشخاص و مردان دانش پژوه اهدا شده که نامهای دارندگان هدیه و نامهای کتب تحافی در دفتر کتابخانه ثبت شده است. (۱)
ب : یکصد و چهل و دو مجلد (۱۴۲) در آغاز تأسیس کتابخانه از دبیرستان فردوسی انتقال داده شده.

ج : دو هزار و هشتصد و پنجاه جلد (۲۸۵۰) از اداره راه آهن تبریز توسط اداره فرهنگ بکتابخانه تحویل شده که تقریباً ربع آنها بلغت فرانسه و بقیه بلغت

(۱) قابل افتخار و باد خیر است که اولین هدیه از سوی این جانب تقدیم و در دفتر مخزن بشماره یک ثبت شده.

روسی بوده اند .

د : یکم هزار و سیصد و یکمجلد (۱۳۰۱) وزارت فرهنگ از محل اعتبار یکصد و بیست هزار ریال خرید کتب بابت صدی دو از عواید کارخانه کبریت سازی تبریز در تهران خریده توسط اداره فرهنگ بکتابخانه ایصال داشته .

ه : یکصد و هشتاد و هشت مجلد (۱۸۸) از وجه اعانه دولت فرانسه از اروپا خریداری و بکتابخانه تحویل شده (۱)

تقسیم کتب از نظر زبانی مختلف :

کتابهای فارسی ۱۹۰۷ جلد

• کتابهای روسی ۲۸۷۴

• کتب عربی ۱۴۸۹

• کتابهای ترکی ۳۹۴

• کتابهای فرانسه ۱۲۲۳

• کتابهای آلمانی ۳۷

• کتابهای انگلیسی ۱۰۷

جمع ۸۰۳۱ جلد

از آغاز سال ۱۳۱۴ شمسی تاکنون مقداری کتب اهدائی و ایتیاعی از اعتبار خرید کتب فرهنگ بموجودی کتابخانه افزوده . اکنون که بطبع این تاریخچه مشغول است بیش از ده هزار جلد کتاب در مخزن کتابخانه دولتی تبریز موجود میباشد .

(۱) تا سال ۱۳۰۵ شمسی سالانه هزار فرانک دولت فرانسه برسم اعانه بصندوق فرهنگ می پرداخت و آنمبلغ در میان مدارس ملی تبریز تقسیم میشد از آنسال به بعد در بودجه فرهنگ و مبالغی برسم اعانه منظور شد وجه اعانه فرانسه با اجازه وزارت فرهنگ بمصرف خرید کتاب رسید و این کار خیر بدست دکتر احمد محسنی عملی شد . از سال ۱۳۱۲ دیگر اعانه فرانسوی نرسیده است .

بودجه کتابخانه

بودجه کتابخانه بابت حقوق کارمندان و هزینه متفرقه در جزء بودجه فرهنگ منظور و پرداخته می شود .

اثاثیه کتابخانه :

پس از آنکه عمارت کتابخانه بشرحی که نگاشته شد آماده گردید اعتباری برای تهیه اثاثیه نمود . در تاریخ ۳۱ تیرماه سال ۱۳۱۲ نگارنده بسمت کفالت اداره فرهنگ بشماره (۵۹۵۹) بوزارت فرهنگ پیش نهاد کرد که بیست هزار ریال از اعتبار خرید کتب برای تهیه اثاثیه تخصیص و تصویب فرماید مورد قبول یافته و اجازه آن باطلی مراحله قانونی صادر شده تحت نظر کمیسیون بهزینه اثاثیه صرف گردید سپس کتب موجوده بمنظور جدید کتابخانه انتقال داده شد .

استفاده مردم از کتابخانه :

محض اینکه همگان از فواید این بنگاه دانش و حکمت آگاه باشند و صاحبان همت و ارباب خیر تشویق شوند آمار استفاده کنندگان از مطالعه کتب و مجلات نیز نوشته میشود .

در مدت سیزده سال و ششماه یکصد و شانزده هزار و یکصد و شصت و شش تن (۱۱۶۱۶۶) برای مطالعه کتب بکتابخانه مراجعه کرده اند . این عده غیر از کسانی هستند که روزانه برای خواندن روزنامه بقرائت خانه آمده اند (۱)

محض حق شناسی و پاسداری از یگانه مرد با ایمان شاد روان محمد علی بادامچی می نگارد که آن مرحوم تمام کتایبهای شخصی را بکتابخانه عمومی تبریز تمهیل کرده اکنون پانصد و سی و چهار مجلد (۵۳۴) کتایبهای مهم او در یک قفسه جداگانه بنام خود او در دسترس هم میهنان گذارده شده است . و تأمین وسایل

(۱) این بود دلیل تمایل این جانب براینکه دیوار حد فاعل میان کتابخانه

و دانشسرا برداشته نشود و مستقل باشد . . .

آموزش یکمده از دانش آموزان بی بضاعت را هم از مال خویش وصیت کرده است .
بادامچی در تاریخ ۱۳۱۶ شمسی در تهران رحلت کرده و در قم دفن شده است .
اهداء کتب بکتابخانه ها در سعادت را بروی هم میهنان بازکردنست زیرا خیر دنیا و
آخرت با دانش و شرو نکبت باجهل و نادانی است و بس .
اهل همت را مکرر در سردادن خطاست آرزوی هر دو عالم را از او یکجا طلب

انجمن ادبی آذر بایجان

در سال ۱۳۱۰ خورشیدی جناب آقای حسین سمیعی بسمت استاندار آذربایجان
به تبریز وارد شد بفاصله چند هفته از ورود خود از راه ادب پروری و میهن دوستی
تصمیم فرمود که بادیاری و کارمندی بعض اشخاص انجمنی تشکیل دهد و این نظر
و نیت را بدینگونه عملی کرد که هفته یکبار در منزل شخصی با سه چهار تن بمذاکرات
علمی و ادبی پرداخت و بتدریج شمار اءحاب بالنسبه زیاد شد آنگاه دو تن از
کارمندان : امیر خیزی ، صفوت . مأمور نگارش و تنظیم اساسنامه و آیین نامه شدند
پس از تصویب انجمن از روی همان نظامنامه انتخاب رئیس و منشی و تحویلدار بعمل آمد .
جلسات انجمن در هر ماه سه یا چهار بار بطور سیار منعقد شدی چون عدد
کارمندان رو بفزونی نهاد و از عشر بعشرات رسید . رئیس انجمن ما یل شد که باز
جلسات انجمن در منزل ایشان دایر شود فلذا در هفته دو ساعت در منزل جناب
استاد ار بگفتار علمی و ادبی و انتقاد لوائیح و مقالات منظوم و منثور افاده و
استفاده حاصل بودی . ترجمه ها و رساله های سودمند گرد آمدی لیکن از مسامحه
هنشیان از آن ذخایر نفیس نگاهداری شایسته نگردیده .

یکی از کارمندان آقای دکتر رعدی بود و گاهی با افکار و اشعار خود در فقای
ادبی را تنزیه و تلطیف روح بخشودی . این چامه محض آرایش نامه و آگاهی عامه
هشتاقان از طبع وقاد رعدی نوشته می شود :

((کارگاه فرش))

زی کار که فرش کن گذر آن دخمه که خوانمش کارگاه با دیده دل اندرین ببین تا پای تو گردد بجای خشک نمناک یکی تیره جایگاه جولاهه (۱) بستفش تنیده تار تیمار و غم و درد را مکان از سردی دردی چو زمهریر از چاهک زندان ر بوده گوی	در کارگاه فرش کن نظر و آن مرده که گویمش کارگر با چشم خرد اندر آن نگر تا چشم تو گردد ز اشک تر بشکافته سقف و شکسته در خرکوف (۲) بیامش فشانده پر بیماری و آسیب را مقر وز گرمی در تیر چون سقر وز دخمه ویران برده فر
--	---

هم دیو در آن گفته الفرار

هم غول در آر گفته الحذر

بی چاره گروهی ز بهر نان در کارگاهی این چنین بکار هم از نه و ده ساله کودکان چون نای ز زردی و لاغری بر فرش نگارنده نقش باغ بی جان همه هم چون صور و لیک بافند همه گونه گون نقوش آن نقش گل سرخ دلفریب و آن کوه نشانی است کآورد و آن چشمه سرشگی که شد روان	جانها همه افکنده در خطر از مرد و زن و دختر و پسر بی خانه و بی مام و بی پدر بر بسته همه مرک را کمر وز عمر نگیرند خود ثمر جان یافته از رنجشان صور از سرخ گل و کوه و جوی و جر دانی چه بود؟ باختی از جگر ز اندوه دل بیوگان خبر از چشم یتیمان در بدر
--	--

(۱) عنکبوت (۲) جغد .

و آنخواجه که از رنج آن گروه

اندوخته صد گنج و بیشتر

آن مایه نفرمود مزدشان کآرند براحث شبی بسر
در کار همه روز تا شب بیدار همه شام تا سحر
بندند گهی سمنک بر شکم بنهند گهی خشت زیر سر
آنها که نه آماده خوان و نان پیدا است که چونست خواب خور
بی هوده نباشد که اینمتماع پر ارز متاعیست مشتهر
بس جان گرامی شود تباه بس عمر گرامی شود هدر
بس مردم بی چاره رارود نیرو زن و نور از بصر
تا از در زندان کار گاه فرشی چو نگاری شود بدر
و آنگاه هر آنچش بهادهند بی قدر بهائی است مختصر
جا نرا بسزا کی بود بها گیتی همه گر پرکنی زر
ای چیره خداوند کارگاه

تاچندو کی این ظلم جان شکر

با آنهمه سودا گری و سود هپسند بآن بی چارگان ضرر
ای تن زده از مردمی بحرص وی در شده در غفلت از بطر
گر برره دینی بکار بند گفتار خدای و پیامبر
از راستی و داد سر متاب و زخیر هنگرای سوی شر
از مردم دنیا ئی ای دنی نا مردی و زفتی زحد مبر
دانی که درین تیره جایگاه رنجور شود جان رنجبر
زین گور بگور دوم رود و آسوده بخشید بخاک در
و آن کشته قاتل نهفته را جز تو نبود قاتل دگر
ما بخردیست اینکه بشکنی شاخی که از او هر تراست بر

بر ریشه آن بارور درخت از چه زنی ای بد گهر تیر
 بس بی هنری گر نیروی آنرا که بزاید از او هنر
 هم زنده بگور اندرش کنی او را چه گناهی بود مگر
 نه شکفت گراز دود و آهوی تیره شود این شهر و بوم بر
 تنه‌ای که در تار و بود فرش در خرمن عالم فتد شرر
 وز سیل سرشگش شود پدید در مشرب عیش جهان کدر
 یارب چه شود گر ز بر بزیر

اندر شود وزیر بر ز بر
 در خشم رود عامل قضا بی باک شود مجری قدر
 در جنگ شود زهره باز حل بی مهر شود مهر با قمر
 ریزد ز سپهر فنا شهاب بارد ز سحاب بلا مطر
 از ابر گسسته شود زره وز ماه شکسته شود سپر
 هم زلزله افتد بکوه و دشت هم ولوله افتد به بحر و بر
 تازین حشر شوم در جهان از شر و ستمکاری بشر

ای قیاد در قهار منتقم

وی داور دادا دادگر

بر باد ده این خاک و لاتبیل

در آب بر این نار و لاتذر

((چگونه باید بودن))

می بندانم چگونه بودن باید عقده حسرت چسان گشودن باید
 بود بهتر و یا نبودن بهتر بودن باید و یا نبودن باید
 فخل امیدی بباغ دهر نشان دادن یا همه کشت امل درودن باید
 قومی گویند عمر خواب و خیالست گفته ایشان مگر شنودن باید

روز و شب اندر جهان غنودن باید	وز همه کوشش همی بریدن پیوند
نز کژیش عارضین سخودن (۱) باید	نز خوشی روزگار بودن خرم
نفز و نکو دیدن ستودن باید	یا چو گروهی دگر جهان جهان را
کار در این کارگه فزودن باید	گفتن کاینهر صه جای کوشش و کار است
تارک خواهش بچرخ سودن باید	یکدم بر داشتن بسنده نکردن
گوی هنر در سبق ربودن باید	وز پی نام و نوا به پهنه هستی
زین دو کداهمین سخن سرودن باید	زین دو کداهمین ره گزیده سپردن
یاید بیضای خود نمودن باید	می بندانم بکنج عزلت ها ندن
زنك غم از دل بمی زدودن باید	اینهمه نادانی انده آرد و ناچار

ور همه دانش از آزمایش خیزد

زیستن از بهر آزمودن باید

از کارهای برجسته انجمن تصحیح و تنقیح و مقابله کتاب تاریخ تبریز تألیف نادر میرزا بوده که بیاری چندتن از رفقا با حضور آقای سمعی انجام یافته . يك نسخه رئیس انجمن باخط خود استنساخ کرد تا آنرا در تهران بچاپ برساند و مقداری عکس از خانواده های قدیم بدست آورده بمعظم له تقدیم شد .

نادر میرزا راجع بنام تبریز و تاریخ بنای آن چنین نوشته : تبریز اکنون هصر اعظم ایران و قاعده آذربایجان و متجر این اقلیم است . این بنائست که پس از بعثت پیامبر علیه السلام نهاده اندو به تحقیق ندانیم که بانی کیست و بکدام روزگار آباد شده . اکنون سزاوار است که سخن های کوتاه از گفتار مورخین بیاوریم تا آیندگان نه پندارند که ما آن یادداشت ها ندیده و ندانسته ایم .

فی بناء التبریز و بانیهما والاختلاف بین المورخین :

ابوسعید تبریز را باتاء مکسوره ضبط نموده و نیز قاضی القضاة احمد بن خلکان

(۱) بروزن نبودن با ناخن چیز را خراشیدن باشد .

بتاریخ خود در ترجمت ابی منصور محمد بن احمد معروف بخفده تبریز را بکسرتاء
مثناة تصحیح کرده و او مورخی فاضل و نقاد است . چون بر ما مکشوف نیست که
این بچه زبان نها ده اند سخنی نتوانیم گفت .

حمدالله دبیر که مستوفی شناخته صفت کنند گوید : این مدینه اسلامی و بنای
آن بفرمان زبیده دخت جعفر عباسی زوجه هارون و مادر محمد مخلوع نها ده اند
بسال صد و هفتاد و پنج از هجرت و این نو آبادی شصت و نه سال بماند تا بروزگار
المتوکل علی الله زمین بجنبید و تبریز ویران شد بسال دویست و چهل و چهار (۲۴۴)
متوکل بعمارت آن فرمان داد بسا ختند نیکو تر از نخست . یکصد و نود سال
پای بود . پس نوبت دیگر بزلزله یکسر ویران شد . این ویرانی بسال چهار صد و
سی و چهار بود . نبشته اند که بدین واقعه بوطاهر منجم شیرازی خبر داد و آنشب
گفته بود که زمین بخواهد جنبید مردم بصحرا شدند و حکم درست آمد چهل هزار
تن را اجل محتوم بزیر خاک تیره کشید .

امیری از دی که بآذر آبادگان بحکم قائم فرمانده بود . باز بحکم دیوان
خلافت از نوعمارت کرد . باختیار بوطاهر بطالع عقرب . ستاره شمر گفت زین پس
شهر را هراس از زلزله نیست (۱) مکر آنکه از آب و طغیان آن زیان برسد .
قطران که یگانه حکیم زمانه بود و چکامه گوئی نا مدار قصیده ای انشا کرد
که در آن زلا زل باد کرده است که بدان روز این شهر ویران کرد . بس زیبا و فصیح
بود اینجا بیاوردم .

بود محال مراد داشتن امید محال بعالمی که نباشد همیشه بر یک حال

(۱) حکم ستاره شمر درست نبوده از آن تاریخ تا کنون چند بار طغیان آب
وزلزله خراب کن در تبریز اتفاق افتاده .

صائب تبریزی گوید :

عارفان صائب ز سعد و نحس انجم فارغند صلح کل با ثبات و سیار گردون کرده اند

از آن زمان که جهان بود حال زینسان بود
 اگر شوی تو ولیکن همان بود شب و روز
 محال باشد فال و مجاز باشد زجر
 مگوی خیره که چون رسته شد فلان زعنا
 تو بنده ای سخن بندگان باید گفت
 همیشه ایزد بیدار و خلق رفته بخواب
 تن تو بسته به تدبیر و غافل از تقدیر
 عتاب یاد نیاری بروزگار نشاط
 نبود شهر در آفاق بهتر از تبریز
 بعیش و ناز همه خلق بود نوشانوش
 در او بکام دل خویش هر کسی مشغول
 یکی بطاعت ایزد یکی بخدمت خلق
 یکی بخواستن جام بر سماع غزل
 بروز بودن با مطربان شیرین گوی
 بکار خویش همی کرد هر کسی تدبیر
 خدا پدید نیاورد شهر بهتر از آن
 به نیم چندان کزدل کسی بر آرد فیل
 فراز گشت نشیب و نشیب گشت فراز
 دریده گشت زمین و خمیده گشت نهال
 بسی سرای که با مش همی بسود برابر
 کز اندرخت نمانده کنون مگر آثار
 کسی که رسته شد از مویه گشته بود چه موی
 یکی نبود که گفتی بدیگری که موی

جهان بگردد لیکن نگردهش احوال
 و گر شوی تو ولیکن همان بوده و سال
 مدار بیهوده مشغول دل بزجر و بفال
 مگوی خیره که چون بسته شد فلان بمال
 که کس نداند تقدیر ایزد متعال
 همیشه گردون گردان و خلق یافته هال
 دل تو سخره آمال و غافل از آجال
 فراق یاد نیاری بروزگار وصال
 به ایمنی و بمال و به نیکویی و جمال
 بخلق و مال همه شهر بود مالامال
 امیر و بنده و سالار و فاضل و مفضل
 یکی بجستن مال و یکی بصحبت حال
 یکی بتاختن یوز بر شکار غزال
 شب غنودن با نیکوان مشکین خال
 بمال خویش همی داشت هر کسی آمال
 فلک به نعمت آن شهر بر گماشت زوال
 به نیم چندان کز لب کسی بر آرد فال
 رمال گشت رماد و جبال گشت رمال
 دهنده گشت بها و رورونده گشت جبال
 بسا درخت که شاخش همی بسود هلال
 و ز آن سرای نمانده کنون مگر اطلال
 کسی که بسته بد از ناله گشته بود چو نال
 یکی نبود که گفتی بدیگری که هال...

مرا عجب آید از گفتار ناصر بن خسرو قبادیانی مروزی که روزنامه مسافرت خود آورده که : به تبریز رسیدم اینجا شاعری بود قطران نام پارسی نمیدانست . دیوان فرخی و رودکی نزد من آورده هر آنچه از آن دو دیوان مشکلتر بود اورا پیامو ختم . خود قطرانرا بدینگونه شعرهای دیگر نیز باشد که ایچ آهو درگفتار او دیده ناید . مسافرت این دبیر و رسیدن او به تبریز در سنه سبع و ثلاثین و اربع مائة بود .

نادر میرزا پس از آنکه در تاریخ بنای تبریز اقوال یونا نیان و دیگران را هم آورده گوید : انجام سخن در بنای تبریز نبشتم که بنای این مدینه پس از اسلام و بعثت پیغمبر ما است . روزگار عباسیان و این گفتارها را برهانی قوی باید چه در اول بنای این شهر گذشتگان بنامه های خود سخنها گفته اند و داستا نهاده اند . . . پس باید معتقد شد که تبریز پیش از ظهور اسلام نیز جایی آباد بود و حصنی داشت داشت . پس از آنکه اینمملک را عباسیان صافی کردند حصن تبریز را مرکز حکمرانی ارمنیه صغری کردند و روی بآبادی نهاد و شهری بزرگ شد .

باری نوشتن کتاب « میزان الانسان » که اثر ناچیز نگارنده این تذکره میباشد در واقع از نشریات انجمن ادبی محسوبست زیرا که در اثر تشویق رئیس انجمن تحریر و تألیف شده.

پس از آنکه بنای عمارت کتابخانه بنحوی که در پیش نوشته شد پایان رسید جلسات انجمن در یکی از اطاقهای آن تشکیل یافت دبری نگذشت آقای سمیعی بسمت ریاست در بار شاهنشاهی بیای تخت احضار شد . باز در پایداری آن دجمع ادب پافشاری داشت .

در این ایام که مؤلف مشغول نگارش این اوراق بود نظاری بمرقومات و خطوط گذشته ایشان برده اتفاقاً در همان باب نبشته بدست افتاد آن قسمت که مربوط بانجمن و حاکی از علاقه مفرط و بی آلاش اوست ثبت تاریخچه انجمن می شود :

دوست عزیزم انشا اله . . . سلام مشتاقانه ام را خدمت دوست عزیز مكرم آقای امير خيزی و ساير دوستان مشفق و رفقای انجمنی برسانيد و هما نظور كه حضوراً تمنا كردم خواهش و انتظارم اين است كه در ادامه و نگهداری اساس انجمن ادبی توجه مخصوص داشته باشید و نگذاريد اين مؤسسه كه برای پیشرفت ادبیات آذر بایجان خیلی مؤثر خواهد بود از میان برود .

ایام بكام باد . حسين سمیعی

يكفقره از مكثوب ديگر معظم له محض اثبات علاقه ایشان به تعميم و توسعه علم و ادب . نیز نوشته می شود :

در نگهداری اساس انجمن ادبی از صرف همت و عطف نظری كه میفرمایند خیلی خوشوقت هستم و تصور میكنم يك چنین مؤسسه علمی و ادبی برای آذر بایجان اگر ضرورت و اهمیت نداشته باشد زاید هم بشمار نیاید . والبته چیزيكه آنرا از زوال و فنا حفظ خواهد كرد همان همت و علاقه مندی امثال سر كار است . انشاء الله همیشه موفق و كامیاب باشید .

حسين سمیعی

پس از آنكه دوره دأموریت آقای سمیعی سپری شد . جناب آقای خلیل فهمی با آن سمت وارد تبریز شد طبق آیین نامه بانجمن دعوت و بریاست انتخاب گردید لیکن بیشتر اوقات با صدارت نایب رئیس (رضا فهمی) انجمن دایر شدی و چون پس از مدتی آقای استاندار سفیر كمیر كشور تر كیه شد و بدانسوی عزیمت كرد آقای رئیس فرهنگ بریاست انجمن و نگارنده این سطور به نیابت انتخاب گردید .

در سال ۱۳۱۶ خورشیدی جناب آقای كاظمی باستانداری و آقای حسن ذوقی بریاست اداره فرهنگ وارد تبریز و طبق آیین نامه با پیش نهاد دوتن از كارمندان بعضویت انجمن انتخاب شدند سپس جناب آقای كاظمی بریاست انجمن انتخاب گردید . با مساعی ایشان به نیت رونق دادن بكار مجمع شماره كارمندان از بیست بهشتاد

بالغ و با تصویب انجمن اسانامه و آیین نامه تجدید شد . (صلاح نبودن تکثیر عده از لحاظ عدم تجانس و سنخیت از طرف راقم این تاریخچه یادآوری گردید) بر طبق نظامنامه جدید دو تن نایب رئیس انتخاب شدند . (آقای ذوقی . صفوت) در زمان ریاست آقای سمیعی امتیاز نشر مجله ای بنام مرحوم ناصر روائی (منشی انجمن) از وزارت فرهنگ تقاضا و صادر شده بود ولی بجهاتی طبع و نشر آن معوق ماند . با اقدام آقای کاظمی امتیاز نشر مهنامه (ماهتاب) بنام مرحوم جواد ناطق از نو صادر شد و دبیری آن بعهده ادیب طوسی محول و ماهی یکبار طبع و توزیع گردید .

پس از آنکه آقای کاظمی بیای تخت احضار شد در جلسات انجمن فترتی رخنمود و بتدریج آن اختر فروزان رو بافول رفت تا آنکه دچار تعطیل گشت .
 « اذاتم شئی دنی نقصه »

قدسی مشهدی گوید :

نیکو نبود هیچ مرادی بکمال چون صفحه تمام شد ورق برگردد
 ((حسین سمیعی متخلص بعطا))

حسین سمیعی (ادیب السلطنه) پسر مرحوم میرزا حسن خان ادیب السلطنه در سال ۱۲۹۳ قمری در رشت متولد شده جد اعلای او میرزا محمد حسین اهل تبریز و بازرگان معروفی بوده .

آقای سمیعی علوم عربیه و ادبیه را پیش مرحوم ابوالفقراء اصفهانی در کرمانشاه تحصیل کرده و علم عروض و قافیه را نزد مرحوم میرزای سالک کرمانشاهی یاد گرفته و هم از برکت محضر آن دوزرگوار قدم به عالم سیر و سلوک نهاده سپس در مدرسه دارالفنون تهران به تکمیل السنه خارجه و علوم دیگر پرداخته است .

جناب سمیعی با سایر مهاجرین در ایام جنگ بین الملل باسلامبول رفته و پس از پنج سال اقامت بایران بازگشت .

رساله جان کلام و رساله دستور زبان فارسی را هنگام تدریس در مدرسهٔ سیاسی تحریر کرده . و جزوهٔ موسوم بآرزوی بشر در اسلامبول بمناسبت متارکهٔ جنگ و پیش نهادهای ویلسن رئیس جمهوری آمریکا به نظم آورده و بچاپ رسانیده . است . رسالهٔ در ادبیات و طرز انشا تدوین و تحریر فرموده .

اخیراً رسالهٔ راجع بدوازده منش پیش آهنگی با یک اسلوب خوب و سهل و ساده نگاشته و در دسترس همگان گذارده است . اگر چه رسالهٔ آخری را بادر نظر گرفتن ضابطهٔ اطفال نو آموز با جمال نوشته لیکن در نزد مردمان معنی طلب . (بحکم الکلام ما قل و دل) کتاب بسیار سودمند است .

« گل بخورشید رسا نید سر شبنم را »

از کمالات ممتاز آقای عطا خوشنویسی و انشاء سهل و شیرین و استادانه اوست . مرقومهٔ عطا را صاحبان تمیز مانند ذخایر نفیسه و احجار کریمه نگاه میدارند . سر آمد همهٔ کمالات آقای سمیعی اخلاق حکیمانه و مہین دوستی اوست که هرگز تصنع در ملکات فاضلهٔ او راه نیافته است .

راجع بمناصب دولتی و خدمات اجتماعی آن راد مرد تا این اندازه روشن و قطعی است که از دیر زمان در شمار رجال بزرگ ایران بوده و مکرر بمقام وزارت رسیده است .

مدیریت وزارت داخله و خارجه . و کالت مجاس . معاونت ریاست وزراء . وزارت داخله و فواید عامه و عدلیه و حکومت تهران . استانداری آذربایجان شرقی . و غربی و ریاست دربار سلطنت پهلوی و سفارت ایران در کشورافغان و ریاست دربار اعلیحضرت محمد رضا شاه دام ملکه .

آثار ادبی و اشعار عطا در هر موضوع باشد پر از معانی و مضامین لطیف و رموز پرورش اخلاقی است . چکامه های زیر از طبع نقاد و وقاد او نمونه ایست:

سیلی پدر :

تا قفا بر سرای پسر نخوری	نو کجا روی عافیت بینی
گه گه ارسیلی پدر نخوری	لذت از عمر خود کجایابی
گر ز استاد چوب تر نخوری	شاخ نشو و نعمات خشک شود
گر ز ایام بیشتر نخوری	خون فاسد ترا هلاک کند
ازنی بوری یا شکر نخوری	تلخی روزگار اگر نچشی
کی شوی آزموده تا در کار	
به نشیب و فراز بر نخوری	

رباعی :

این دار فنا جایگه ماندن نیست يك لحظه مجال کام دل راندن نیست
مقصود از این کتاب مشروح وجود جز صفحه زدن یکدو سه خط خواندن نیست
هموار است :

دوره زندگی که ما راهست	چون کتاب گزیده ایست بدست
بخودی خود بگردد اورا قش	که نه آنرا توان گشاده بست
همه در آرزوی صفحه نیک	
نا گهان صفحه اجل پیوست	

قصیده میمیه زیرین را در اخلاق معاشران و در زمانی که مصادف با بحبوحه
آشفته گی ایران و دسته بندی احزاب سیاسی بوده گفته است :

ملول گشتم ازین روزگار بد فرجام	ز بسکه شام آمد بصبح و صبح بشام
هر آنچه دیدم دیروز بینمش امروز	همان که بود در آغاز رفت تا انجام
یکی بود منش آفتاب عالم تاب	یکی بود روش آسمان مینا فام
نه هیچ تغییر اندر تخیلات خواص	نه هیچ بهبود اندر توهمات عوام
نه ذوق معرفتی آید از کسی بمذاق	نه بوی مرحمتی آید از کسی بمشام
نه یکره فیک موافق که شویدا ز دل غم	نه يك مصاحب محرم که جویم از وی کام

همه دروغ شنیدم هر آنچه گفتم راست
 مرا همیشه بد از یکدلی و یکرنگی
 هر آنچه گفتند آنرا بجان پذیرفتم
 گمان من همه این بود که آنچه میگویند
 ولیک خنده بنا به خستگی خویش زدم
 چنین بد است همی رسم انبیای بزرگ
 ولی چه چشم توان داشتن از این مردم
 ز مردمی شان نبود نشانه و خبری
 سخن ملمع و زیبا ولیک بی معنی
 بوقت گفتن هر يك بها درى چالاك
 بسا که دعوی شیرى و رستمى میکرد
 سخن میان حریفان ز دوستى و صفا
 سخن چو شه و شکر خوشگوار و شیرین بود- ولیک یا فته باز هر جانگرای قوام
 اگر سخن ز صمیمیت و وفاق رود
 و گریکی زمین یکدل و صدیق افتد
 وز آن صفا و صداقت غنیمتش شمرند
 برای دشمنی یکدیگر کمر بندند
 میان اینهمه نیر نگهای گوناگون
 همانکه در بر من عیب دیگری می گفت
 همانکه گفت برای تو سینه ام سپر است
 همانکه با من دست برادری میداد
 گر این بود صفت دوستان زهی دشمن
 خدای داند که این صفات نا هنجار
 هر آنچه دانه فشاندم بپای من شد دام
 بدوستان نظری نیک و اعتما دی تام
 هر آنچه کردند آنرا به نیک بردم نام
 همان کنند و مطا بق بود بقول اقدام
 که در دماغ من آمد چنین خیالی خام
 چنین بد است همی خوی اولیاء کرام
 که بندگان هوایند و بسته او هام
 جز ادعای کمال و نمایش اندام
 بیان ملفق و جامع ولیک بی هنگام
 ولی بوقت عمل سست خیز و کند خرام
 ولیک شیر عالم بود و رستم حمام
 همیشه رفتی و در دوستی ثبات و دوام
 سخن چو شه و شکر خوشگوار و شیرین بود- ولیک یا فته باز هر جانگرای قوام
 فریب یکدیگر از آن بود مراد و مرام
 با بلهیش تلقی کنند اولوالا فهم
 که خوش بدام افتاد است و نیک باشد رام
 هنوز مجلس صلح و صفا نگشته تمام
 عیان نگشت که دشمن کدام و دوست کدام
 شد از معایب من پیش دیگران نعمام
 نهفته داشت ز من تیغ دشمنی به نیام
 برادرانه فکندم به پشت پای از بام
 و این بود سخن دوستی زهی دشنام
 بهیمة رنجه شود دیو و دکن دسر سام

ولی رجال سیاستمدار دوره ما
 بدینوسیله نما یند کسب شأن و مقام
 نه ایمنی نه حقیقت نه دوستی نه صفا
 نه مردمی نه مروت نه تربیت نه نظام

پناه باید بردن از این چنین اخلاق بفضل داد گرد و ذوالجلال والا کرام
 ☆ (چکامه ملی یا احیاء اموات) ☆

در دیده من نقص و علتی است	یا منظره ها را نقیصتی است
هر چیز که آید بچشم من	بینم که نا خواه صورتی است
اشیا همه بر رنگ دیگرند	گیتی بدگر گونه حالتی است
بر حال طبیعی نما نده هیچ	یا فوق طبیعت طبیعتی است
هر صورت زیبا که بنگرم	گویم که نشان از حقیقتی است
هر گفته شیوا که بشنوم	گویم که بیان نصیحتی است
هر جا که شود مجمعی بیای	گویم که بخیر جماعتی است
هر نامه که گردید منتشر	گویم که در آن حسن نیتی است
چون پرده برافتد ز روی کار	بینم که تمامی فضیحتی است
گر نامی از ایران کسی شنید	کورانه ازین ملک خبرتی است
پنداشت که این مرز و بوم نیز	ملکی و در آن ملک ملتیی است
یا قاعده کارها در آن	بر روی اساس سیاستی است
یا بهر نظامات داخلی	قانونی و طرز حکومتی است
یا در بدن اهل مملکت	روح ادب و خون غیرتی است
یا در طبقات عدیده اش	تمیزی و علمی و صنعتی است
یا مدرک رجحان و امتیاز	تقوی و صلاح و فضیلتی است
یا مردم دانش پژوه را	بر زمره نادان مزیتی است

یا اهل صلاح و صواب را	در جامعه قدری و قیمتی است
یا آنکه کسی را در این محیط	دردی و از آن درد زحمتهی است
یا از مدنیت شبانه روز	در حوزه اصحاب صحبتی است
یا جانب خیر و صلاح خویش	کس را ز همه خلق رغبتی است
یا از پی بهبود مملکت	فکری و تلاشی و همتی است
یا از بدو نیک گذشتگان	وز مردم آینده عبرتی است
یا طائفه نیک بخت را	بر زهره بد بخت شققتی است
یا از پی هر کار اجرتی	یا در پی هر رنج راحتی است
یا بهر خطا هیچ کیفریست	یا جائزه بهر خدمتی است
هر کس که از ایران خبر نداشت	پنداشت که ملکی و دولتی است

غافل که زمینی است شوره زار

بی بهره زهر فیض و نعمتی است

نی هیچ بجائی تناسبش	نی هیچ بملکی شباهتی است
سر تا سر این مملکت پر است	از جهل و خود این جهل آفتی است
هر يك ز مقامات ملیش	انبار فساد و شهوتی است
آن را که خیانت کند بملك	شأنی و شکوهی و شوکتی است
و آنرا که بخدمت قدم زند	رنجی و ملالی و محنتی است
هر محفل و هراجمن که هست	منزله بیمی و وحشتی است
هر قسمتی از روز نامه ها	جولانگه فحش و تهمت است
هر کله روشن که بنگری	انباه ظلمی و ظلمتی است
بنگر خطبا را که هر کسش	در نطق و بیان صیت و شهرتی است
گویند زهر در سخن و ليك	حاصل همه شتمی و لعنتی است
نی بحث ز راهی و معدنی	نی حرف ز بانگی و شرکتی است

بر جان هم افتاده جملگی وز فحش و فضيحت قیامتی است
 این فحش دهد آن بجان خرد گوئی که در آن فحش لذتی است
 شیرین شود از هرزه کامشان گوئی که گوارنده شربتی است
 غمازی و تزویر و مفسدی زینده ترین دأب و عادت است
 تا منفعتی در میان نه هست

مهری و وفا و محبتی است

اما چو شد این منفعت تمام جنگی و نزاع و خصومتی است
 ز آن مجلس رندان دگر مپرس کالعهة لله حکایتی است
 یا ذلت ایران و اهل آن مبنی بقضا و مشیتی است
 زیرا که خداوند را بخلق هرگز نتوان گفت ضمتی است
 اینها همه چون نیک بنگریم زائیده جهلی و غفلتی است
 هر کس که نظر میکنی بدل زین وضع فبیعش شکایتی است
 اما همه خاموش و هر کسی پنهان شده در کنج عزلتی است
 گویا که تصور نهی کنند

بر عهده هر يك وظیفتی است

با دیدن این جمله هرج و مرج و آرام نشستن خیانتی است
 يك مرد نباشد که يك قدم بر دارد تا وقت و فرصتی است

ورنه بخدا دفع این عیوب

گر مرد بود کار ساعتی است



جناب آقای سمیع (الایب السلطنہ)

دانشمند راد اسمعیل امیر خیزی

از آغاز این دفتر تا انتهای آن بندرت از زندگان معاصر نامی برده و یاد کرده‌ام. برآستی وجدان من ناراحت بود از اینکه چند سطری مستقل از یگانه مردی پاك و پیشرو چنان آزادی که فطرت و سنن و خدا و اولیا و هر که دارای ادراك و انصافست آنرا تصدیق کرده و در راه آن جانبازی را وظیفه شمرده‌اند. و راد مردی که پنجاه سال علمی الاتصال در سعادت ایران و خوش بختی و تربیت ایرانیان در حدود توانائی و امکان از فداکاری و بذل همت فرو گذاری ننموده است ننوشته و یادش نکنم. اکنون بطور ايجاز و تا جائی که آگاهی درست در دست است. آغاز می‌شود: آقای اسمعیل امیر خیزی سال ۱۲۹۴ در شهر تبریز در کوی سنجران امیر خیز قدم بعرضه وجود گذاشته پدرش مرحوم حاج محمد تقی مردی راد و دل روشن و آزادیخواه و شغلش تجارت بودی. امیر خیزی بعد از طی تحصیلات مقدماتی که در آن زمان معمول بود در تجارتخانه پدر بكمك والد ماجدش ساعی و معجد بود. سال ۱۳۲۲ با اجازه آن مرحوم عازم بیت‌الله شد. پس از مراجعت. او آخر سال ۱۳۲۳ بود که بمجمع طر فداران ترویج امتعه وطنی وارد شد که پیش قدمان آنان مرحومان: شیخ اسمعیل هشترودی شیخ سلیم. سید هاشم. حاج رسول صدقیانی. کربلای علی مسیو. حسین آقا فشنکچی. بودند. ناگفته نماند که این جمعیت با جناب سید حسن تقی‌زاده و مرحوم محمد علی تربیت هم ارتباط داشتند. چنانکه بهمین معنی نگارنده در تاریخ فرهنگ آذر بایجان اشاره کرده است. و نیز پنهان نماند که مراد باطنی طرفداران ترویج امتعه وطن آمادگی برای همصدائی و همدستی بمشروطه خواهی بود.

عبارت ناشستی و حسنك واحد و كل الى ذاك الجمال یشیر

شرح حالات آقای امیر خیزی را بعقیده نگارنده باید در دو قسمت یادداشت کرد. نخست آنچه در راه آزادیخواهی و کارهای اجتماعی صرف وقت کرده یعنی از آغاز مشروطیت بانیت خالص و عمل ستوده با آزادیخواهان تشریک مساعی فرموده است.

در سال ۱۳۲۵ با اتفاق هیئتی برای اصلاح پاره‌ ازامور مربوط برفع مخالفت و تسجیل آزادی و مشروطیت از تبریز بمرآغه مسافرت کرده . و در همان سال بنماینده گی انجمن ایالتی آذربایجان که تالی مجلس شورای مرکزی بود منتخب گردید . و در همان اوقات بایش نهاد مرحوم ستارخان سردار ملی و تصویب انجمن قرار شد که برای نظارت کارهای سردار و راهنمایی او غالباً در معیت ایشان باشند . که در آن قسمت گاهی از مرافقت و همکاری مرحوم حاج محمدعلی بادامچی استفاده و استمداد میکرد و روی همین اصل بود که سال . ۱۳۲۷ بامرحوم ستارخان سفری باردیبل کرد و در سال ۱۳۲۸ با اتفاق سردار ملی و سالار ملی که از طرف دولت دعوت شده بودند بطهران عزیمت نموده و در قضیه ناهنجار پارك . امیر خیزی هم در پارك بوده . پس از بازگشت به تبریز باز در انتخابات انجمن ایالتی از طرف حزب دموکرات که خود نیز داخل آن حزب بود بنماینده گی انجمن منتخب گردید .

در سال ۱۳۳۰ که قشون تزاری از روسیه به تبریز وارد شد . آقای امیر خیزی بایکصد و پنجاه تن از آزادیخواهان شبانه و سواره از تبریز بطرف سلماس رهسپار شدند . از قبیل آقایان امیر حشمت و بلوری و بکانی و محمد علیخان ناطق و مرحوم اسد آقا خان و ناله ملت و ابراهیم آقا و مرحوم میرزا اسمعیل نوبری و غیرهم .

مسافرت این جمع که بالاخره باسلامبول رسیده اند خود داستانی مفصل است فقط فهرست وار از همکار بزرگوار می نویسد که ایام توقف در اسلامبول را زمانی با تحصیل لغت فرانسه و مدتی در معیت مرحوم آقای نوبری با تجارت و کسب وقت گذرانده و پس از آغاز جنگ عمومی ببرلن رفته سپس از طریق بغداد برگشته و آنجا زمانی توقف کرده و بعد بکرمانشاه و در آنجا با گروهی از فدائیان ایران دست بکار شده و چنان کامیابی رخداده که مرحوم نظام السلطنه و یکعده از نمایندگان مجلس که هجرت کرده بودند توانستند بکرمانشاه وارد گردند .

چون بحکم آنروز قوای ملی بایک تیب قشون متجاوز اجنبی ناچار بطرفیت

بودند و از روی نقشه پیشروی یاقب نشینی میکردند. باز آقای امیر خیزی و رفقایش بقصر عقب نشینی نمودند و امیر خیزی از نو به بغداد رفته و پس از سقوط بغداد بایران برگشته يك قسمت از مهاجرین درسنجایی بسردار مقتدر مهمان شدند. و قسمتی بموصل و کرکوک رفتند. (مهمان نوازی و مردانگی و چگونگی پذیرائی رئیس ایل سنجایی هم از قضایای حیرت زای تاریخی و مصداق حقیقی و عملی آنسخن است که گویند: کرم نما و فرود آ که خانه خانه تست) آقای امیر خیزی هم بموصل و کرکوک و حلب و بالاخره باسلامبول رفت و اقامت گزید تا آنکه جنک عمومی خاتمه یافت و بعد از هفت سال غربت کشی و تحملات و جنک و گریز به تبریز عودت فرمود (۱) در حالیکه پدر مرحومش سال ۱۳۳۴ فوت کرده و رشتۀ تجارتش در اثر انقلابات و خشکسالی و مجاعه گسسته بود « هر که در این حلقه نیست فارغ از این ماجراست »

اکنون دوره دوم تاریخچه زندگانی آقای امیر خیزی که عبارت از خدمات برجسته فرهنگی او است شروع میشود. لیکن تحریر آن تفصیل در ضمن تاریخ فرهنگ آذربایجان که همین روزها در دست نگارش است گفته خواهد شد.

آقای امیر خیزی از تاریخ ۱۳۳۵ به بعد همواره در احتفالات و جریانهای ادبی نیز صدر نشین حوزه اصحاب و شمع سراچه احباب صاحب بدو و ریزش طبع و قادایشان در مذاق مشتاقان دل سوته چون پیمانۀ مل در زیر شاخه و بوته گل سکرت داده و نشأت افزوده آنچه را که از آثار ادبی آن زاد مرد در حال نگارش این سطور دسترس بوده بخوانندگان اهدا میکند:

تاسبکباری بکار است این گرانباری زچیت

تا توان بشکست بند از پا گرفتاری زچیت

(۱) صافدلانه می گوئیم چه بهتر است که خلاصه از کلیه این قبیل جریانهای تاریخی تهیه کرده برای آگاهی آیندگان و تعلیم و تقویت روح و وطنخواهی نوباوگان معاصر و جزو برنامه دروس آموزشگاهها قرار داده شود.

جز پشیمانیا نیارد شاخ بی مهری نمر
 ناتوانی دل بدست آور دل آزاری ز چیست
 نیک باشد گر توان دست ستم کوتاه کرد
 چون زدست بر نمی آید ستمکاری ز چیست
 رنج خود در راحت یاران نمی خواهی مخواه
 راحت اندر رنج یاران خواستن باری ز چیست
 دیده بیدار را با اختران شب رازهاست
 گر نه با اختر تر ارازی است بیداری ز چیست
 زیب مردان نیست جز خوی خوش و کردار نیک
 گر نداری خوی نیک اینزشت کرداری ز چیست
 زندگانی گر بهزت یار نبود مرگ به
 زندگانی همعنان ذلت و خواری ز چیست
 پیش نا مردان اگر مردی نیاز سر فرود
 راد مردانرا چو نا مردان ریاکاری ز چیست
 بوستان زندگی را باش سرو سر فراز
 گر نه بید واژگونستی نگونساری ز چیست
 تیغ گر بارد بسر گردن بنه الحکم له
 ناگزیر از هر گرا از هر گ بیزاری ز چیست
 روزگار ارسخت گیرد بر تو آسان بشمرش
 در نبرد زندگانی گریه و زاری ز چیست
 چاره بر هر درد بتوان کرد با عزم و شکیب
 عزم چون باصبر توام گشت ناچاری ز چیست
 ((☆)(☆)(☆)(☆)(☆)(☆))

گرد یأس از چهرهٔ امید با ید کرد پاک
ایندوروزه عمر فانی را جگر خواری ز چیست
سروری گر بایدت از زیر دستان سر مپیچ
باهوای خود سری دعوی سردازی ز چیست
چون خدایت دست اندر کار مردم کرده باز
داد مظلومان بده آیین غداری ز چیست
روی اندر قبله و دل در پی دیرو کنشت
ای عجب اندر حریم کعبه خماری ز چیست
زابلهی باشد ز نیش مار جستن شهد ناب
از بداندیشان طمع کردن نکوکاری ز چیست
~~~~~



درود بروان یاران :

ولا بد من شکوی الی ذی مروءة یو اسیک او یسلیک او یتوجع  
اگر بسجیه مرضیه صفا و دوستی از دست شود و بقول حکما این فضیلت مشترک  
(صداقت) از میان برخیزد چه فرقی میان بشر و جانداران دیگر خواهد بود یا چسان  
نام تمدن را بزبان توان آورد و چگونه انسان از چنک شرارت و بد نفسی درندگان  
بی عاطفت و آدمی صورتان پلنگ سیرت مصون تواند بود . (سک حق شناس به از آدمی  
ناسپاس میباشد)

اگر فرض کنند که : مرده را از زنده سودی نرسد و بالعکس بها زیاد کردن و  
ذکر محامد گذشتگان در تربیت نوع انسان و تمدن آن تأثیر بسزادارد .  
نگارش این نامه (داستان دوستان) در حقیقت روی همین اصل و نظر بوده که  
از در گذشتگان فضل و ادب و کارمندان انجمنهای ادبی تبریز که شکار صیاد مرگ  
شده اند یاد و روان آنان را بادرودی شاد نماید \* نکسلد پیوند روحانی زدست انداز  
مرگ \* آری زندگان را بویژه آنانکه نان و نوائی دارند همه کس یاد کند .  
زیر وقت مرا این نصیحت است بیاد که هست مهر کسان داستان قند و مگس  
آقا مفید ملجای

شادروان ملجای از خانواده بوده که اسلافش دارنده علم و فضل و هنر و دارای مسند  
قضاوت و صاحب مسجد و محراب و منبر بوده اند . نامبرده در تاریخ ۱۳۰۷ قمری در  
خلخال تولد یافته . مقدمات ادبی را در نزد برادر بزرگترش آقا سعید ملجای تحصیل  
کرده سپس در تهران ورشت به تحصیلات عالیه پرداخته است .  
در تاریخ ۱۳۳۵ قمری بسر پرستی مدرسه سعادت رشت منتخب و هم روزنامه  
عصر سعادت را نشر میداد ، نظر بمکارم اخلاق و عوالم تدین و مین دوستی همواره مورد  
توجه و احترام خرد و بزرگ بودی بالاخره از سوی وزارت دادگستری بریاست سلجیه  
رشت . سپس بکارمندی محکمه بدایت آنجا منسوب گردید .

مرحوم آقا مفید غالب اوقات خود را بترجمه و تألیف کتب سودمند مصروف کردی. کتاب تدین و تمدن را تألیف (راجع بفلسفه دیانت و تعالیم عالیة اسلام) و کتاب «مرأة المسلمة» که از آثار فاضل متبحر مصری فریدو جدیست با نام با نوبی اسلام با اسلوب خوب ترجمه و منتشر کرده. رساله های دیگر ما نند: مضرات مسکرات. تراکیب النحویه از تألیفات مطبوع آن مرحوم است. کتاب ایقاز الغرب للاسلام. تألیف فاروق هیدلی انگلیسی رئیس سابق جمعیت اسلامیة بریطانیه را از عربی بفارسی ترجمه کرده و هم تاریخی برای آذربایجان نوشته که تا کنون بطبع نرسیده اند. شادروان ملجای در تاریخ ۱۳۰۸ شمسی بریاست بدایت خوی منصوب شد قریب یکسال در آنجا انجام وظیفه کرد بسبب عدم سازش آب و هوای خوی باتقاضای خود به تبریز بسمت کارمندی بدایت دوم انتقال یافت. سپس بریاست آنشعبه معین گردید و پس از دو سال بعضویت استیناف آذربایجان تبدیل یافته و تا آخر عمرش این مأموریت را بانیکنهامی و درستکاری بسربرد. در اثنای مرض موتش حکم ریاست دادگستری مراغه به ملجای رسید. آقای رسا رئیس استیناف تبریز بیماری او را گزارش داد وزارت مربوطه آنرا تخلف تلقی کرده در پاسخ نوشت تا ورود به مراغه و شروع بکار حقوق ملجای داده نشود. بنابراین آنمرد شریف با آنهمه خدمات صادقانه ایام ناخوشی را بانهایت عسرت گذرانده و با فقر و تنگدستی در گذشت.

بحیات این قدردم زهر در است که ممات و سکرانم شکر است

نگارنده این سطور بعیادت ملجای رفته بود. گفت خواهشمندم در گوشه فلان اطاق فرش است پیچیده و ناگسترده بدقت آنرا به بین باز به پیش من برگرد چون نگاه کردم و برگشتم گفت آنفرش را نسیه و بشرط رد قیمت با قسطا خریدم. پس از فوت من عیناً بصا حبش برسانید.

مرحوم مفید از کارمندان اولیه انجمن ادبی آذربایجان و از کسانی بود که همواره با آثار قلمی و افکار سودمند خود یاران ادبی را مستفید کردی. از یادگارهای

او مقاله ایست که در تاریخ ارك علیشاه نوشته . بدینقرار :

منجمله از ابنیه ومساجد تاریخی تبریز که مورد نظر و توجه مؤرخین و سیاحان بوده و هر يك شرحی درباره آن نوشته اند مسجد و ارك علیشاه است .

بنابه نگارش مؤرخین . غازان خان مغول دو وزیر معروف داشته یکی رشید الدین مورخ ، دیگری تاج الدین علیشاه . رشید الدین در یکی از محلات شرقی تبریز (باغ میشه) عمارتی بنا کرد باسم ربع رشیدی یا رشیدییه . فعلا اثری از ابنیه و عمارات وزیر مزبور باقی نیست .

تاج الدین علیشاه که باعث قتل رشید الدین شد مسجدی ساخت که قسمتی از آثار آن تا با امروز در ارك واقع در طرف جنوب غربی شهر باقی مانده است .

ابن بطوطه طنجنی صاحب کتاب تحفة النظار که معاصر سلطان ابوسعید بهادر مغول (۱) بوده در اوقات سلطنت وی با علاء الدین محمد که از امرای همین سلطان بود به تبریز سفر کرده و در کتاب مزبور اوضاع تبریز را نگاشته و پس از ذکر بازار جواهر فروشها و بازار مشك و عنبر فروشها میگوید : از این بازار گذشته بمسجد جامعی که وزیر علیشاه معروف بجیلان ساخته رسیدیم در خارج مسجد طرف دست راست رو بقبله مدرسه بود و در طرف چپ زاویه که صحن آن مفروش بسنگ مرمر و دیوارهای آن مسجد آراسته بسنگ کاشانی صاف لغزنده و از میان مسجد نهر آبی جاری و انوع اشجار و درختهای انگور و شاخه های یاسمین موجود بود . (۲)

حمدالله مستوفی می نویسد خواجه تاج الدین علیشاه در خارج محله ناریمان

---

(۱) ابوسعید در سال ۷۳۶ قمری فوت کرد ایام حیاتش ۳۲ سال مدت سلطنت ۱۹ سنه بوده در ۱۲ سالگی بتخت نشسته .

(۲) هنوز آثاری از مسجد باقیست ولی اطراف و ضامین آنرا تغییرات کلی روی داده فی الحال قسمتی از آن باغ ملی تبریز و صحنه نمایش شیرو خورشید است که هردو با مرور مراقبت شادروان عبدالله خان طهماسبی (امیر لشکر) بنا شده است . (مؤلف)

(گویا محله مهادهمین مقصود است که در عرف عوام میار میار گفته میشود) مسجد جامع بزرگی ساخته که صحن آن دوست و پنجاه گز در دوست گز است و صفحه بزرگ که از صفحه ایوان کسری درمدا این بزرگتر بود در آن بنا نهاد ولی چون در عمارتش تعجیل کردند است حکامی نیافته خراب شد و فرود آمد و در این مسجد انواع تکلفات بخرج داده و سنک مرمر بی قیاس در آن بکار بردند و شرح آن در ازمان بسیار باید.

شاردن فرانسوی از جمله مساجد معظم تبریز که شماره آنها را ۲۵۰ دانسته مسجد علیشاه را اسم برده و می نویسد مسجد مزبور الحال خراب میباشد. چند سال قبل مرتبه تحتانی آنرا تعمیر نمودند و مناره آن نیز که بلندترین منارهای مساجد تبریز است تعمیر شده مسافری که از راه ایروان به تبریز می آید اول بنائی که از شهر می بیند مناره این مسجد است. بنای این مسجد از خواجه علیشاه بوده و در چهارصد سال پیشتر بنا کرده.

مسیو فلاندن فرانسوی در سال ۱۲۵۷ قمری باتفاق سفیر فرانسه بایران آمده و سفرنامه نوشته راجع به تبریز در ضمن شرحی مفصل می نگارد: از خرابه های تبریز یکی مسجد بزرگ است که در آخر قرن سیزده مسیحی غازان خان بنانموده و با کاشیهای خوش رنگ آراسته بعض بایه های دیوار باقی است که از آره های آن مرمر سفید حجاری قدیم است و بناهای خوب این کشور با همین قسم مرمرها مزین است، آنچه از این مسجد خوب باقی مانده و دلالت بر شکوه آن دارد. درب مسجد است که کار معماریهای مشرق زمین و بوضع خاتم سازی آجرهای کوچک را زینت داده اند. با آنکه مدتی است خرابست و از تاریخ بنای آن دیرزمانی گذشته هنوز رنگ لاجوردی باصفائی از آجرهای آن نمودار است. ابتدای خرابی آن از دوست سال پیش و علت آن زلزله بوده.

مسیو فلاندن بنای این مسجد را به غازان نسبت داده و مسیو (الکیلاما آنیر هلت) نیز که در سال ۱۲۸۳ قمری بایران آمده، غازان خان را بانی این مسجد میداند و پس از ذکر

اسلام آوردن غازان گوید: اول مسجدی که توسط سلسله مغول بنا شده بانی آن غازان خان پسر ارغون بود. (۱) این مسجد در طرف جنوب شهر تبریز در پهلوی خرابه ارك واقع و باسم مسجد خواجه علی شاه معروفست. چون خواجه صدر اعظم غازان خان متصدی انجام آنجا بود باسم او موسوم شد.

بارتولد مستشرق روسی پس از ذکر این مسجد و عمارت گوید که در قرن نوزدهم باقی مانده عمارت را بقورخانه و قراولخانه تبدیل کردند و هم در سال ۱۸۵۰ میلادی علی محمد باب مؤسس بابیه در اینجا اعدام شده است.

مؤلف این تذکره گوید در تعیین جای اعدام باب ظاهرأ مستشرق مذکور اشتباه کرده زیرا علی محمد باب در جبهه خانه که اکنون قسمتی از آنجا عمارت اداره شهر بانی است کشته شده. و فاصله مسجد و ارك علی شاه تا قتل باب کم نیست که نزدیکی محل موجب این سمع و سهو باشد.

از رفقای ادبی آقای رضا صدیقی نخجوانی در سوگواری از فوت شادروان حاجای اشعاری ساخته که بخشی از آن بمناسبت مقام درج میشود:

|                                        |                                      |
|----------------------------------------|--------------------------------------|
| ایفلان دریاب دور عمر رازان پیشتر       | بانك برخیزد که شد دور فلانی اسپری    |
| خود نه دی بود آنکه باما بود در بزم ادب | حاجای آن غایت فضل آیت دانشوری        |
| آه آه امروز خالی بینم از وی انجمن      | خود که جارفت آنهمین شیدای دانش گستری |
| ای دریغازی جهان نیستی شد رهسپار        | آنکه می کردی جهانیرا بدانش رهبری     |

(۱) سلطان محمود غازان دهم ذی حجه ۶۹۴ بابل تمام وارد تبریز و در آخر آن سال که مصادف با روز نوروز بود با سلطنت نشسته وارث تخت و تاج هلاکوشد اول حکمی که صادر کرد وجوب قبول مذهب اسلام برای منول و منع ظالم اهل و بزرگان بزر درستان بود. شرب شراب و بدمستی در شارع عابرا شدغن کرد. متمر در را بر درخت آویزان یاد ر گذرگاهها میگردد اندند. نظریه مستشرقین درباره بنای مسجد نزدیک بصواب است. وفات غازان خان در ۱۱ شوال ۷۰۳ بوده. (مؤلف)

داور دانای مارا برد دور روزگار      داوری کوتا برم بر پیشگاهش داوری  
 زینغم آذر بایجان دارد بس آذر ها بجان      زانکه از دستش برون شد مایه نام آوری  
 ملجأ را فضل داند قدر زیرا گفته اند      قدر زر زر گر شناسد قدر گوهر گوهری  
 گریه کن ایدیده فضل اندرینغم زار زار      ورنماند خود سر شک دیده ایدل خونگری  
 از نژاد پاك پیغمبر بد ان مرد خدا      زان در اخلاقش نشانی بود از پیغمبری  
 گوی سبقت میر بود از هم کنان خویشتن      هم به نیکو محضری و هم بوالا گهری  
 هر زمانی بود کارش خدمت خلق و وطن

هردمی بودی شعارش نیکی و دین پروری

شعر باشد نارساد و وصف آن والا گهر      قائلش گوخواه سعدی باش خواهی انوری  
 اندرین میدان پهناور «صدیقی» پامنه      بهر او صافش کتابی بایدت یاد فتری  
 شاد کام و شادمان بادار وانش در بهشت      تا بهشت عدن باشد از غم و محنت بری  
 الحاقی نگارنده و ماده تاریخ وفات مرحوم آقامفید ملجأی :  
 گر بهر دم صد صد آری در جهان ای مام دهر      بی شک از آوردن آقا مفیدی ابتری  
 گرز تاریخ وفات ملجأی جو باستی      بی گمان دریابی (المغفور) را گر بشمری

۱۳۵۷

صدیقی نخجوانی جوانی است پاك سیرت که همواره طریق استکمال را  
 رهسپار بوده و استقامت مسیر خویش را از دست نداده است . سالهای متوالی در ایام  
 نوز و بعضی دوستان را با تبریکیه منظوم خود که نوید فیروزی بود خرم و سر فراز  
 فرمودی . اینست آخرین عیدانه که بدست اغتنام مارسیده است :

ز نوروز فیروز فرخنده فال      همای سعادت ، بگستر دبال  
 همی برک و ساز طرب ، ساز شد      درخرمی برجهاں باز شد  
 جهان شد سراسر چو باغ بهشت      همایون و فیروز و فرخ سرشت

☆☆☆

شمارا هم این روز فیروز باد      همه روزها تان چو نوروز باد  
 هماره ز بند غم آزاد زی      همی شاد باش و همی شاد زی  
 چو آینده جاوید و پاینده باش      سرجاه ، برماه ، ساینده باش

☆☆☆

برایران ، بهین زاد بوم بیی      فزون باد فیروزی و فرهی  
 دل جمله ایرانیان شاد باد      مهین خانه مهین آباد باد .



## میرزا ابوالقاسم مرتضوی متخلص به آذر

ابوالقاسم مرتضوی پسر حاج سید مرتضی صراف که خا نواده مرتضوی بدو منسوبست (۱) شادروان آذر مرد میهن دوست و فاضل و ادیب بود . در حدود یک هزار و سیصد و ده قمری (۱۳۱۰) باسلامبول مسافرت و در آنجا سید جمال الدین اسدآبادی معروف بافغانی را ملاقات نموده از افادات آن فیلسوف اسلام بهره برده و طرز سلوک آموخته است .

در موقع انقلاب مشروطه ایران از مؤسسين جدی و باحرارت انجمن آذربایجان (در تهران) و هواخواهان صاف درون مجلس شورای ملی بوده و هر گونه یاری و همراهی بمخالفین دولت استبدادی داشت . پس از توب بستن و تخریب مجلس بتبریز برگشته : در آغاز سال ۱۳۱۱ خورشیدی بعضویت انجمن ادبی آذربایجان پیوست . او را ق پریشان اثر خامه آن شادروانست که بطبع رسیده . چند فقره از هکتوبات مرحوم طالبوف که بشادروان مرتضوی نوشته در آن کتاب درج شده اگر باهوش سرشار و بادل عاری از حب و بغض مطالعه شود بی گمان حقایقی را می توان پی بردن . اشعار زیر نمونه ایست از چامه سرائی ابوالقاسم مرتضوی :

---

(۱) میرزا احمد برادر بزرگ ابوالقاسم آذر را نیز حاج سید مرتضی می گفتند . زیرا که میرزا احمد در موقع انتقال وعزیمت مظفرالدین شاه به تهران که مستلزم هزینه معتدبه بود . مبلغ مهمی بوی قرض داد و از مساعدت دریغ نداشت . شاه درقبال این حسن خدمت و فتوت فرمان صادر کرد که اسم پدرش حاج سید مرتضی بعنوان لقب بمیرزا احمد اعطا گردد . میرزا احمد نیز ادیب و باکمال بود دو شعر زیر را در انقلاب مشروطه و خونریزیهای تبریز ساخته :

طبیعت کلمه تبر را بر افکند از سر تبریز      بجایش لفظ خون بنهاد تا تبریز شد خونریز  
چنان خونریز شد این شهر تبریز و طرب افزا      که رفت از یاد مردم قصه خونریزی چنگیز

## نگوهش باد و باد خوار :

دانی که جام و باد چه سود و نمر دهد      کاهد ز عقل و زرببرد درد سر دهد  
این مایه هلاکت و این جوهر ممات      تأثیر سم خویش بقلب و جگر دهد  
عاقل نمی فشاند تخمی که عاقبت      درد و تعب پیرو درد و مرگ بر دهد

هرگز سزد که مرد خرد اختیار خویش

دست هوس سپارد و بر شورو شر دهد

آذر چگونه می شمرد مرد با خرد

آنرا که مرگ میخرد و سیم وزر دهد :

آذر مرتضوی در سال ۱۲۵۰ خورشیدی متولد شده و در اواخر سال ۱۳۱۱

زندگانی را بدرود گفته و در مقبره سید حمزه (مقبره الشعرا) مدفون گردید .



## میرزا محمّد غنی زاده:

اصلاً سلماسی بوده سال ۱۲۹۶ قمری در ماه جمادی الثانی متولد شده از تحصیل علوم متداول وقت حظی وافر و وافی برده سپس بکار بازرگانی مشغول بود . غنی زاده از اوان جوانی بامر حوم جلال الدین مدیر روزنامه حبیل المتین مکتبه داشت و بروزنامه او گاهی مقاله می نوشت . در این ضمن مسافرتی بققاز کرده در تمرخان شوره خدمت حاج میرزا عبدالرحیم طالبوف رسید . از این دو مرد بزرگوار ایران دوست غیاباً و حضوراً کسب نور و اخذ دستور نمود .

از سال اول مشروطیت ۱۳۲۴ قمری در رضائیه و تبریز باروزنامه نوشتن و نشر مقالات سودمند و با قدم و قلم از کمک با آزاد بخوانان دریغ نکرد . تا آنکه در سال ۱۳۲۸ قمری روزنامه محاکمات را در تبریز نوشت و نشر آن را تا اواسط (۱۳۲۹) ادامه داد آنگاه باتشویق والی وقت مخبر (السلطنه) مأمور تشکیل عدلیه سلماس گردید . چندی نگذشت که تجاوز روسها در آذربایجان شروع شد . غنی زاده باتفاق گروهی از احرار باسلامبول هجرت کرد چهار سال در آنجا باز مشغول کسب بود . ضمناً آشنائی که از پیش بمطبوعات و ادبیات ترکی داشت بعد کمال رسانید (۱) همانست که در خلال کلمات و آثار نظم و نشر آن مرحوم پاره لغات و اصطلاحات زبان ترک نمودار است غنی زاده در تاریخ ۱۹۱۵ میلادی از سوی کمیته ایرانیان مقیم برلن به آنجا دعوت شده چون برلن رسید بسمت عضو تحریر مجله گاوه معین و مشغول انجام وظیفه شد . تصحیح و طبع سفرنامه ناصر خسرو و طبع کتاب وجه دین او و رباعیات خیام در چاپخانه گاوبانی برلن نتیجه کوشش غنی زاده بوده است .

---

(۱) در سال ۱۳۴۳ قمری مطابق ۱۹۲۴ میلادی رساله جوابیه غنی زاده (روشنی) بیگه جواب) که بازبان ترکی نوشته و در مطبعه گاوبانی برلن چاپ شده است تسلط و مهارت او را بدبیات ترک کواه صادق می باشد و توجه خوانندگان را نسبت به نمرندی غنی زاده و همین پرستی او و همقدمان وی جلب مینماید .

اداره روزنامه گاوہ دردیباجہ (تاریخ مجلس ملی ایران) چنین نوشته : فهرست و کلاووزرا کہ در ذیل این رسالہ ضمیمہ شدہ مدتی است از طرف اداره گاوہ ترتیب دادہ شدہ و بیشتر بسعی و اہتمام مخصوص ہمکار محترم ما آقای میرزا محمود غنی زادہ مدون شدہ و اداره گاوہ ممنون زحمات فاضلانہ ایشانست . مشارالیه تاریخ مخصوص نیز برای وزرای عہد قاجاریہ جمع آوری کردہ کہ امید است عنقریب باز از طرف اداره گاوہ در جزو سلسلہ انتشارات گاوہ نشر شود .

مستشرق شہیر پروفیسور ادوارد براون انگلیسی در پایان کتاب خود (تاریخ ادبیات ایران) در بارہ غنی زادہ چنین نوشته است : مطبعہ گاوہانی با داشتن شخصی مثل میرزا محمود غنی زادہ دارای یک نفر محقق صلاحیتدار است . زیرا کہ مشارالیه همان اسلوب انتقادی و کنجکاو صحیحی را پیروی میکند کہ میرزا محمد خاں قزوینی مبتکر آنست . کتاب تاریخ آذربایجان را در ایام اقامت برلن تالیف کردہ هنوز بچاپ نرسیدہ . یکغزل و یک مثنوی و یک قصیدہ از آثار گرانمایہ محمود غنی زادہ کہ ہر سہ را در برلن ساختہ برای آرایش این دفتر درج میشود :

|                                  |                                   |
|----------------------------------|-----------------------------------|
| گم شد رہم بدشت نشان قدم کجاست    | فرسودہ شد قدم ز تکاپو حرم کجاست   |
| آنرا کہ خیمہ در طلب او برون زدیم | بہر خدا بگو کہ سواد خیم کجاست     |
| بال و پرہم بساحت بیگانہ پاک ریخت | آتشا خسار انس کہ سویش پرہم کجاست  |
| مسکین ستارگان شبم طعنہ میزنند    | شمشیر برق زای شہ صبحدم کجاست      |
| تفسیر وحی و باطن تنزیل گو مخوان  | مارا سر مباحث پر پیچ و خم کجاست   |
| شوریدہ را کہ باز نداند سراز قدم  | امکان فحوص و بحث حدوث و قدم کجاست |
| کیہان زبون قوہ بی شعہر قضاست     | کس را مجال دم زدن بیش و کم کجاست  |
| جسم ضعیف را برہ سیل حادثات       | دست ستیز و قدرت لا و نعم کجاست    |

در کشور وجود بجائی نرفت راہ  
آنرا کہ میرود بدیار عدم کجاست

## مثنوی ( هندیان )

|                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                 |                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                        |
|-------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------|----------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------|
| <p>اینکه بینم عجبا حال تب است<br/>         اختر اند سوی من نگران<br/>         شمع تابوت من مسکین است<br/>         از چه آفاق چنین گشته خموش<br/>         ز چه رو مانده عوالم مبهوت<br/>         مرگ یکشاعر پندار پرست<br/>         ناید این بار چه بر ماه افتاد<br/>         نیست در کون صدای مطلق<br/>         برو ای مرغ چنین داد مکن<br/>         که ندارد سر موئی تا تیر<br/>         کاندین ساحت گیتی حق نیست<br/>         حق زویرانه ما بیرونست<br/>         حق کجا گوش فرادار بین<br/>         آتش قهر بر افروخته اند<br/>         آنچه بر توده غبری گذرد<br/>         آتش و خون بزمین حکم رواست<br/>         آه آتش ز سرم می ریزد<br/>         این چه عمریست که بر من بگذشت<br/>         روز و شب سوز دل و خون جگر<br/>         شمع خلو تکه مستان بودم<br/>         سوختم شعله زنان سر تا پا<br/>         کس دلش بر من دیوانه نسوخت</p> | <p>یا تصاویر هیولای شب است<br/>         بهر جان دادن من منتظران<br/>         اینکه من بینم یا پروین است<br/>         پای تاسر شده گوئی همه گوش<br/>         زیرو بالا همه يك صمت و سکوت<br/>         مگر این پایه تماشائی هست<br/>         راه گم کرد مگر چاه افتاد<br/>         بجز آن ناله مرغ یا حق<br/>         اینهمه بیهوده فریاد مکن<br/>         مرغ احمق پی کار خود گیر<br/>         آنچه تو میطلبی مطلق نیست<br/>         بلکه در چاه عدم وارونست<br/>         روی گیتی همه آهست و این<br/>         خانمات ضعفا سوخته اند<br/>         دودش از طارم اعلا گذرد<br/>         قدرت قاهر حق تو کجاست<br/>         دوزخی از شررم می خیزد<br/>         همه با ناله و شیون بگذشت<br/>         گریه بی هده شام و سحر<br/>         دمی از گریه نمی آسودم<br/>         سوز من هستی من کرد هبا<br/>         شعله من پر پروانه نسوخت</p> |
|-------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------|----------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------|

طالع سوخته گم شو ز برم  
ای هیولای مطلقم خفه شو  
دست بی چاره قدرت بازل  
مم انیاب افنا عی جهمیم  
دو ده دو د جهمیم بسرشت  
می غنو دم بخفا گاه عدم  
سرم آزاده سودای جنون  
نه مکدر دلم از بودو نبود  
نه مرادل که بدی غرقه بخون  
ناگهان تاخت قضا بر سر من  
صورت بوالعجیبی ساخت مرا  
بود من گر ز جهان کم بودی  
زازل تا ابد از ملک وجود

بخت آشفته بسرو از نظرم  
تا بقعر درك اسفل رو  
غالباً خواست کند مسئله حل  
بهم آغوشته باماء حمیم  
سر نوشت من آواره نوشت  
فارغ از دغدغه درد و الم  
دلم آسوده غوغای شئون  
نه لبالب تنم از زهر وجود  
وندراو درد ز اندازه برون  
شد بهانه پدر و مادر من  
سخت برمخمصه انداخت مرا  
چه کم از جمله عالم بودی  
چه همیکاست گراینده نبود

زانکه دارم ز جهان میگذرم

از سر کون و مکان میگذرم

بحیات اینقدرم زهر در است  
ایخو شا بار دگر کنج عدم  
ایخوش آن خانکه خواب ابد  
بستر راحت و آغوش و فنا  
سر راه ابد ای تیره خاک  
بوی توراحت جان می بخشد  
ای مرا ما در بامهرو و فنا  
آدم داغدل و خون بجگر

که ممت و سکر اتم شکر است  
ایخوش انعالم بی رنج و الم  
که تن از محنت جان باز دهد  
آخرین جان امید ضعفا  
آستان عدم ای توده پاک  
عطر گلزار جنان می بخشد  
آدم سوی تو بازو بگشا  
از سیه کاری فیرز ند بشر

|                         |                             |
|-------------------------|-----------------------------|
| سایه ببال تو خرم جانیست | بهترین منزل و خوش مأوا نیست |
| قدرت ظلم بد اینجا نرسد  | بکسی دست تعدی نرسد          |
| ذلت و ضعف بهم توام نیست | ستم طالع وارون هم نیست      |

مرحبا از منت ای طرفه مقام

بر تو ای حفره تاریک سلام

☆☆☆☆☆

### ((قصیده))

ترانه نوروزی :

|                             |                                  |
|-----------------------------|----------------------------------|
| خروش مرغ سحر بگاه اسپیده دم | بخاست از مرغزار به نغمه زیر و بم |
| فروزدی داستان زباستان عجم   | ز خسروان کهن بنام جمشید جم       |

قصائد پر خروش نشانه افتخار

|                                     |                                |
|-------------------------------------|--------------------------------|
| یکی پیام سرود زم-رق-د-دار بوش       | که جشن نوروزیست چرا نشینی خموش |
| جهان ز نو زنده گشت تو نیز باز آبهوش | بغره سال نو می کهن سال نوش     |

بناله چنگ و نی بیاد یار و دیار

|                              |                               |
|------------------------------|-------------------------------|
| رواست نوروز را ز جای برخاستن | بعادت با ستان نشیمن آراستن    |
| بلاله و ضیمران و را پیرا ستن | بدور اقداح راح نشاط دل خواستن |

که دور ایام نیست همیشه بر یکقرار

|                                   |                              |
|-----------------------------------|------------------------------|
| ز کوه تا کوه بود همه زمین سر بسر  | سوار زرین رکاب غلام زرین کمر |
| همه پراز ساز چنگ ز گرز و تیرو تبر | ز مغفر آهنگین زشش پر تیز پر  |

سیوف خار اشکاف کمند دشمن شکار

نبردگاه آذرمان جهان ما بد همه جهان مجد و شرف از آن ما بد همه

جهانیان ریزه خوار زخوان مابدهمه مصاحف فضل وجود بشان مابدهمه

زمازدندی مثل بعلم برهردیار

سمند عزو وقار بهر طرف تا ختیم بیبارق افتخار بهرش افراختیم  
سر بدان کو فتم نیکان بنواختیم اساس شرو فساد زبن برانداختیم

نهاده برجای او حصار عدل استوار

زمین فتادی بلرز زقهر شمشیرما زمانه جستی حذر ز سطوت تیرما

سران گردنکشان کمینه نخجیرما زعزم مردانه وارزرای و تدیرما

نظام گیتی متین فروغ حق آشکار

بیار دست طلب ز آستین مردوار .

در اول خرداد ۱۳۰۴ خورشیدی فقید نا مبرده بمناسبت فوت پدرش بایران  
برگشته در سال ۱۳۰۵ باتشویق و همت جمعی از مردمان روشن فکر تبریز روزنامه  
«سهند» را نوشت تا آنکه روز ۳۰ بهمن ۱۳۱۳ بافراق و فقدان خود همدستان و دوستان  
را متأثر نمود .

آقای محمد نخجوانی ابن مصرع را برای تاریخ فوت او ساخته : «سزدگر شرر بر جهد  
از سهند» دوست دانشمند ما آقای امیر خیزی اییاتی چند بر آن مصرع افروده که بمناسبت  
مقام نگاشته می شود :

|                               |                           |
|-------------------------------|---------------------------|
| چہ داری ز آزادگان دل نژند     | نگونسار ای آسمان بلند     |
| سرا برده لاجوردی پرند         | نگون بادت این خرگه بر شده |
| درون سوش رنگی برون سوی قند    | همه رنگ و ریواست آئین تو  |
| نه از چاره گر شاه بی چاره وند | ندانی ز پیر کهن شیر خوار  |
| که گیرندش از پای فولاد بند    | نمانی جز آن دیو دیوانه را |
| ندیدم دلی کاو نشد درد مند     | ز چنگ توای آدهی خواره گرك |

چودزدی کمینکرده در رهگذر بدست اندرون تاب داده کمند  
 سر ره گذاران به بند آوری نیند یشی از ناله هستمند  
 چه خوش گفت پیر جهان دیده  
 جوان پور را این گران هایه پند

جهان ازدهائست مردم شگر دل اندر جهان تا توانی میند  
 نه پرورد بر فرودین مه گلی که از باد بهمنش نامد گزند  
 جهان را چنین است آئین و کیش دل از مهر این بد کنش باز بند  
 نگه کن غنی زاده محمود را سخنور دبیر آن مدیر سپند  
 چگونه کشیدش بکام اندرون دم آهنج این اثر آرمند  
 دریغ از چنین نام بردار مرد هشیوار و فرزانه و هوشمند  
 دریغا که از کین و ارونه چرخ بیخمد بالای سرو بلند  
 از آن پس که بود اندرون کهنه دیر

برنج اندرون سال پنجاه و اند

دریغا که آن راد مرد هژیر دل از مهر یاران بیکبار کند  
 دریغا از آن نغز گفتار او ز(هذبان) و آن چامه دلپسند  
 که برگیرد آن خامه عنبرین که بنگارد آن نامه ارجمند  
 دل دوستان در غم سوک او بسوزد چنان چون در آتش سپند

بتاریخ مرگشی خرد نغز گفت

(سزد ارشور بر جهدا از سپند)

۱۳۱۳

.....

## برهان الدین متخلص بقدرسی

فقید نامبر ده در سال ۱۲۹۶ قمری در قصبه هرآباد خلخال در خانواده علم و دانش تولد یافته اسلاف او از زمان قدیم دانشمندان بلند مقام و پشت بر پشت صاحب مسند قضا و مرجع عام بوده اند.

پدر قدسی میر شیبة الحمد از علمای معروف خلخال بوده طبع موزون و ذوق سلیم داشته. برهان الدین هنوز طفل بوده که پدرش وفات یافته. تا سال ۱۳۱۰ در خلخال هانده سپس به تبریز آمده تحت سرپرستی دایی خود سید موسی امام جمعه مشغول تحصیل بوده در سال ۱۳۱۴ قمری باتفاق خانواده امام جمعه بطهران سفر کرده و در مدرسه سپهسالار منزل گزیده و به تعقیب تحصیلات خود پیر داخت. در علوم ادبیه و کلام و فلسفه بمقام ارجمندی رسید.

در حدود سال ۱۳۲۰ قمری که کم کم افکار مشروطه خواهی در میان روشن فکران تهران جریان داشت مرحوم قدسی نیز در انجمن سری عضو بوده پس از مشروطیت عکس او و دیگر رفقایش در روزنامه الکوکب الدری منتشر شده و در تاریخ بیداری ایران نیز نام آنان ثبت گردیده.

انجمن آذربایجان که پس از توپ اندازی مجلس منحل شد قدسی باعائله خود بخلخال برگشت و در سال ۱۳۲۷ که یکده از خلخال و رشت و ایلات انسامان برای امداد محصورین تبریز می آمدند قدسی نیز همراه بود.

در سال ۱۳۳۱ قمری از خلخال به تبریز هجرت کرد و مورد احترام جمعی از دانش پژوهان و تجار معروف گردید. در حدود ۱۳۳۴ وارد عدلیه تبریز شد مدت طولانی در شعبات مختلف اداره داد گستری مشغول قضاوت بود. چند سال پیش از فوت از کار اداری کناره گرفت.

در تاریخ ۱۳۱۰ خورشیدی بکار مندی انجمن ادبی آذربایجان پذیرفته شده با افادات نظمی و نثری خود یاران ادب دوست را بهر مند می ساخت.

شادروان برهان الدین قدسی مردی خلیق و خوش محضر و خوش سخن و دارای  
 + فکر دقیق و نظر صائب بود تألیفات او که متأسفانه هیچیک از آنها به چاپ نرسیده کم  
 - نیستند : منطق فارسی ، آئین داد . ( در اخلاق و تدبیر منزل و سیاست مدن ) تاریخ  
 - سیاسی ایران ( دوره مشروطیت ) حقوق نسوان ، فیزیک منظوم . ترجمه ام القری .  
 - دیوان اشعار .

در تاریخ ۲ دیماه — ۱۳۱۴ خورشیدی بامرض ذات الریه شیرازه دیوان وجودش  
 از هم کسینخت و جهان را بدرود گفت .  
 برهان الدین هماره در اشعار خود سرو کارش با موضوعات تازه و مضامین بکرو  
 - بدیع و لطایف دقیق ادبی بوده درین زمینه مهارتی بسزا داشت .

نمونه اشعار قدسی در وصف طیاره :

همایون بیکری دیدم بدیع الشکل و مستظرف  
 صحیح اندام و بی علت ولیکن ناقص واجوف  
 مطیع و توسن و عاصی کند در جو قاصی  
 معلق زن چو غواصی که مست از نشئه قرقف  
 ملک سیرت اسد صولت فلك سورت سمک صورت  
 پرد چون طایر لک لک دود چون دلدل و رفرف  
 چو برجیس است خوش منظر چو بهرام است جنگ آور  
 چو ناهید است خنیاگر چو کیوان ارفع و اشرف  
 صعودش چون براق اندر شب معراج برق آسا  
 نزولش بر زمین جبریل گوئی آورد مصحف  
 بساط شه سلیمان است بادش می برد هر سو  
 و یا چون تخت بلقیسی با اسم اعظم آصف  
 همایون چرخ را مانند دمی ساکن نمی ماند

نه او را در هوا مسکن نه او را در فضا موقوف  
 گهی افتد گهی خیزد ز بالا مرک میر یزد  
 بهنگامی که بستیزد بناها را کند صفصف  
 یکی صنعی است نو آئین دود بالا پردپایین  
 بسان آتشین شاهین گرفته بال خود را صف  
 بدریا در یکی کشتی بهامون آهوی دشتی  
 جهان گردو جهان گشتی که ننهاد بهجائی کف  
 که گردش گه لرزش گه ارزش گه ورزش  
 ز باد اسرع ز نار المع ز خاک انفع ز آب الطف  
 بروز اندر یکی موکب بشب روشنتر از کوکب  
 گهی محمل گهی مرکب مهیا بهر هر مصرف  
 درخت عرش را و رقبا و کوه قاف را عنقا  
 بجایا بلسا و جایا بلقا بصیر و سالک و اعرف  
 جوعفریت است در بالا چو تمساح است در دریا  
 چو نعبیانست در صحرا اذا تسعی لئن تلتقف  
 نبرده هیچ از او اسمی نکرده هیچ از او ذکری  
 نه تاریخ ابی جعفر نه آثار ابی مخنف  
 مدار عرش را واقف دو قطب فرش را کاشف  
 چه سان (برهان) شود و اصف بیک امری که لا توصف

در هستی صانع گوید :

ای آنکه تو گفته خدا نیست در ملک وجود کد خدا نیست  
 گر چشم تو باز بود و بینا گفتی بخدا بجز خدا نیست

|                            |                             |
|----------------------------|-----------------------------|
| ناریده تو منکری خدا را     | این فکر تو جز کج و خطا نیست |
| عالم خبر است مبتدا او      | گوئی خبر است و مبتدا نیست   |
| پس عقل تو نیز غیر مرئی است | گوئیم که عقل در شما نیست    |
| کشتی است جهان منظم السیر   | یا للعجب این که ناخدا نیست  |
| او علت خلق و خلق معلول     | معلول ز علتش جدا نیست       |

با عقل و دلیل و قول برهان

انکار وجود حق روانیست .

### رباعی :

|                             |                            |
|-----------------------------|----------------------------|
| تو کوزه نه که بی جهت بشکندت | تو خار نه زینخ و بن برکندت |
| تو گوهر پر قیمت علینی       | باور منما که بر عدم افکندت |

آقای ناصر روائی خلخال که منشی انجمن ادبی آذربایجان و نویسنده ماهرو  
مردی مجرب و فاضلی بوده این قطعه را در وصف حال و تاریخ فوت مرحوم قدسی  
ساخته و در مجلس تذکرش انشاد نمود :

|                          |                           |
|--------------------------|---------------------------|
| قدسی پاک زاد و نیک منش   | که ز نسل علی عمران بود    |
| بود از خاندان علم و هنر  | ارزش از گوهر نیا کان بود  |
| بود برهان اساس منطق او   | نام نامیش نیز برهان بود   |
| در بیان معانی ابکار      | خود بدیع الزمان دوران بود |
| متبنی بفکر فلسفیش        | بلطایف عبید زان کان بود   |
| باحکایات نفرو شیرینش     | مجلس انس شکرستان بود      |
| پایگاه منیع افکارش       | بر فراز حدود امکان بود    |
| در غزل سعدی زمانه خویش   | در قصاید نظیر حسان بود    |
| معدن حلم بود و کان ادب   | مظهر وصف حال انسان بود    |
| شصت سال اندرین سرای سپنج | خانه زندگیش ساها ن بود    |
| یست هفتم زماه روزه بدی   | دو مین روز از زمستان بود  |

داعی حق را اجابت کرد  
 بینم اکنون بچشم آنچه مرا  
 لب فرو بست آنکه در گلشن  
 بهر تاریخ ر حلتش از طبع  
 (شد بر حمت قرین) شدش تاریخ  
 (۱۳۱۴)

بیداهت سرودم اینقطعه  
 گر چه خاطر مرا پریشان بود  
 چون شکمید بفرقتش ناصر  
 کاو تن و قدسیش به تن جان بود

### سمید مهادی نسوکی :

فرزند حاج میرعلی مدرس در سال ۱۲۸۰ خورشیدی تولد یافته تحصیلات ابتدائی را در مدرسه فیوضات و دروس متوسطه را در دبیرستان فردوسی پایان رسانیده از طرف اداره فرهنگ بسمت آموزگاری دبستانهای ماکو و خوی معین و فرستاده شد (۱) و مدت شش سال در محل مأموریت خود انجام وظیفه کرد .  
 نسودی جوانی بود بسیار حساس و عصبانی خرده بین و تیز هوش و عفیف .  
 اگر چه مأموریت ولایات او را پخته و ورزیده کرده و اداره فرهنگ سوء نظری بر وی نداشت لیکن آن مرحوم از مسافرت خود ناراضی و دلتنگ بود .

نسودی در سال ۱۳۰۸ شمسی بدبیری دبیرستان فردوسی تبریز معین و مدت سه سال

---

(۱) تا چند سال پیش ادارات رضائیه (ارومی) که ما کو و خوی هم از توابع آنجاست جزو ادارات تبریز بود .  
 و مأمورین آنجا از تبریز فرستاده میشدند سپس مستقل و استاندار نشین گردیدند .  
 بعقیده نگارنده از لحاظ پیشرفت فرهنگ و بعضی جهات دیگر از کارهای خردمندانه دوره سلطنت پهلوی است .

بکار تدریس مشغول شد و با ابراز علاقه توجه اولیاء فرهنگ را جلب کرد .  
 سال ۱۳۱۰ بایشنهاد آقای امیرخیزی بکارمندی انجمن ادبی باتفاق آراتصویب  
 و پذیرفته گشت .

شادروان نسودی پیوسته از زندگی نا خرسند بود همواره در آتش احساسات  
 و تأثرات درونی می سوخت و می ساخت .  
 شادی و انبساط یکباره از محیط زندگی آنجوان ناکام بساطش را بر چیده  
 بود .

هر ناشناس و بیگانه هم که نوشته ها و اشعار او را درجراید و مجلات ملاحظه  
 میکرد و بخاطر می آورد میگفت که با اینهمه آزرده گی و سوز نهانی که از ریخت  
 و ساخت کلمات او نمایان است ادامه حیات برای دارنده این خامه و نامه دشوار میباشد .  
 اشعار زیر نمونه ایست از سوز دل نسودی که بیکی از دوستانش در هنگام اغتراب  
 نوشته :

|                                  |                                  |
|----------------------------------|----------------------------------|
| رمضان رفت و زمستان بسر آمدای یار | شادمانی کن و خوش باش بهنگام بهار |
| گاه آنست که سنبیل بدمد در گلشن   | وقت آنست که گل خنده کند در گلزار |
| ایکه آزادی و آسود گیت هست بکام   | باد فرخنده ترا دولت نوروز بهار   |
| پیروی بر من بد بخت مکن منکه نیم  | راحت از جور و جفای فلک بد رفتار  |
| پنج سال است ز تبریز شدستم تبعید  | بکه گویم من سودا زده راز دل زار  |

حال من پرس تواز حافظ شیراز که گفت

از من اکنون طمع صبر دل و هوش مـدار

|                                  |                                      |
|----------------------------------|--------------------------------------|
| پای مردی کن ایدوست به بیچاره زار | دستگیری کن ای یار بافتاده خوار       |
| تاتو را هست توانائی و قدرت دردست | خار از پای ضعیفان و افتاده بر آر     |
| بار بستان امل دست درازان بردند   | دست من کوتاه و لرزنده دل از حسرت یار |
| از چه روشکوه زدور فلک دون نکنم   | من بد بخت که از بخت نیم برخوردار     |

فلک از ناله من واله و من زان بهذاب  
 خلق گویند مکن شکوه ز گردون ایدون  
 ای خدا بشکن طاس فلک بد رفتار  
 که فلک نیست در این ساحت هستی مختار  
 ناصر خسرو گوید چو تو خود اختر خویش  
 ناصر اگر نکنم شکوه ز گردون چکنم  
 گر ز تقدیر کنم شکوه کنندم تکفیر  
 گر نبودی غم عذری نشدی واهق پست  
 بر سر شاخ بگلشن نکشیدی فریاد  
 لاله سوخته دل گر ننمودی جلو  
 اینهمه شکوه نمیکرد نسودی از بخت  
 از نوروز نامه نسودی که در فروردین ۱۳۰۸ درخوی چاپ خورده بمطلع و  
 هقطع آن برای نشانه هیهن دوستی آن مرحوم بسنده می شود:

گرچه زغم گشته خون سرد بشریان من  
 گرچه چو کانون شده سینه سوزان من  
 گرچه زغم سوختست ایندل بریان من  
 هست چو حب الوطن مایه ایمان من  
 تا وطن آباد گشت گو برود جان من

مرگ گوارا تراست در غم یار و دیار

آنکه بتو فد دلش آه چو دودی منم  
 آنکه روان اشک اوست چو زنده رودی منم  
 آنکه برای غمش نیست حدودی منم  
 آنکه ز نقد حیات نبر ده سودی منم

خسته محزون منم همان نسودی منم

که گشته از بار غم بار دلش داغدار

شادروان نسودی در سال ۱۳۱۱ شمسی که از سنین عمرش سی و دو سال طی  
 شد بوده بدرد سینه و بیماری سل درگذشت . برآستی مرگ ناهنگام آن سوخته جان

و از پافتاده دوران هر چند برای خودش مایه آسودگی ورهائی از ناملایمات دهر باشد  
شایان تأسف و ازضایعات سترك محسوبست

## دکتر عبدالحسین فیلسوف

شادروان فیلسوف که نخست رکن الحکما لقب داشت کارمند انجمن ادبی  
بود و الحق انجمن بوجود اومی بالید و هماره چشم و گوش رفقای انجمن متوجه آن  
رادمرد بود که از مخزن دانش و گنجینه فضیلت و پرورش او بعوائد و فوائد برسند .  
«توسمین تن چنان خوبی که زیورها بیارائی»

فیلسوف ، ماسوف از تیب پزشکانی بوده که تحصیل از روی طب نواری پائی  
کرده ولی از طب کهن شرقی هم آگاه بوده اند گذشته از پزشکی از برخی دانش -  
های دیگر نیز آگاهی داشته و يك کتابی بنام « مطرح الانظار فی تراجم فلاسفة  
اللامصار و اطباء الاعصار » در سه جلد تالیف کرده و جلد اول آنرا در تاریخ ۱۳۳۴  
قمری در تبریز بابهترین اسلوب چاپ کرده . شرح حال و تاریخ چهارصد و شش تن  
از حکما و اطباء عالم است که بی اغراق هر چند سطح دانش و پایه فرهنگ مردم بالارود  
بیشتر مورد استفاده خواهد بود . مطالب بسیار علمی و تاریخی و غیره در متن و حواشی  
کتاب ذکر شده که بدانش و آگاهی مؤلف گواهی میدهد .

جای شکفت و پرسش است که دولتهای وقت و روشن فکران ایران چرا در صدد  
احیا، آثار متروک و مهجور او بر نیامده و هیچگونه یادی از وی نمیکند .

این روش در جهان بود معمول یا فقط رسم کشور عجم است  
کتاب معرفة السموم و کتاب مفتاح الادویه از آثار باقیه آن مرحوم است که  
در سال ۱۳۰۹ قمری در تهران چاپ شده است .

شادروان فیلسوف به بی چیزان و درماندگان دستگیری دریغ نگفتی و از

بیماران آنان نه تنها مزد طبابت نگرفتند دارو نیز مجاناً دادی. این دلیل پاکدامنی و نیکخواهی اوست که پس از سالها طبابت در شهر تبریز و داشتن مراجعات بسیار اندوخته‌ای برای خود نداشت و در آخر عمر باده‌ست‌تبی و باقناعت و سختی بسر میبرد. دکتر عبدالحسین فیلسوف و دکتر محمودخان مؤید (مؤیدالحکما) و امثال آنها نیکمردان متدین و معتقد بودند در سایه تربیت اهالی دینی آذربایجان بویژه فقیران و بیچارگان آن را در دریا نعمت و عطای الهی می‌شمردند.

|                          |                        |
|--------------------------|------------------------|
| رحم الله معشر الماضین    | که بمردی قدم نهادندی   |
| راحت جان بندگان خدای     | راحت جان خود شمردندی   |
| باری آن چو زنده می‌نشوند | کاش این ناکسان بمردندی |

( سعدی )

بالجمله دکتر عبدالحسین فیلسوف یکی از پزشکان بنام تبریز و خود یکمرد نیکخواهی بود. دکتر نامبرده مدتی در تبریز ریاست بهداری را عهده‌دار بوده نه تنها حقوق دریافت نمیکرد (۱) بلکه هزینه‌اداری و پذیرائی از باب رجوع و کمیسیون اطباء که در زمان او معمول بود خود متکفل بودی. مرحوم فیلسوف سال ۱۲۴۵ خورشیدی تولد یافته و در آذرماه (۱۳۲۰) در شهر مشهد زندگی را بدرود گفت

|                              |                            |
|------------------------------|----------------------------|
| بهر شاخی که روید تازه برگی   | شود تاراج بادی یا تگرگی    |
| گل آنخوش تر که جز روزی نماند | چه ماند هیچکس قدرش نداند   |
| بهستی خوش بود دامن فشاندن    | گلی زبیا شدن يك لحظه ماندن |

---

(۱) جناب دکتر عباس ادهم (اعلم الملک) راهم چنان دیدیم که رئیس فرهنگ و رئیس بهداری آذربایجان بود و از صندوق دولت حقوق نمیکرفت. و سالها خانه خود را بدون اخذ اجاره در اختیار اداره فرهنگ گذاشته بود.

## میرزا علی اکبر وقایعی متخلص بهشکوة

پسر مرحوم میرزا داود وقایع نگار در سال یک هزار و دویست و هشتاد و نه (۱۳۸۹) قمری تولد یافته . از زمان کودکی بکسب دانش و از دیاد کمال شوق زیاد داشته و بالفطرة زکی و باهوش بوده .

پیوسته بتحصیل علوم همت گماشته تا آنکه گوی سبقت از فضایی معاصر برده و از حیث علوم معاصر بمقام شامخی رسید .

شادروان مشکوة در حسن خط یکی از خوشنویسان ماهر بشمار بود . انواع خطوط را از قبیل نستعلیق و نسخ و کوفی و رقاع خوب می نوشت . در ترسلات و انشآت سبک گلستان شیخ و منشآت قایم مقام فراهانی را پیروی کردی . نوشتجات او دلچسب و روان بودی . بزبان فارسی و عربی و ترکی شعر میساخت . ثلث آخر عمر خود را بگوشه نشینی و صبر و قناعت بسر رسانید . از اخلاقیات و تربیت و سلوک اینها زمان روحاً در رنج و غنا بود .

### در آن باب گوید:

دانی که مرا عمر چسان میگذرد با مشت خسان و ناکسان میگذرد  
من در شرف هنر همایم روزم همه باخر مکسان میگذرد .  
آنانکه زکنه معرفت بی خبرند در دیده صاحب نظران بی بصرند  
در صورت اگر چه شکل انسان دارند چون نیک نظر کنی همه گاو و خرنند .  
پس از آنکه انجمن ادبی آذربایجان باتشویق آقای سمیعی (ادیب السلطنه) تشکیل یافت . بپیش نهاد آقای باقر حکمت بکارمندی انجمن پذیرفته شد :  
در جلسات کمتر سخن گفتی لیکن بیش تر از همه از آثار گرانقدر خود هم  
نشینان را مستفید کردی . این اشعار از آن جمله است که در انجمن بسمع قبول حضار رسانیده :

|                               |                              |
|-------------------------------|------------------------------|
| هر آنکس زبان را نگهدار نیست   | بسختی درش هیچ کس یار نیست    |
| زبان را نگهدار وقت سخن        | که هر لفظ شایان گفتار نیست   |
| زبانی که اخرس بود بهتر است    | از آن کش درستی بگفتار نیست   |
| مران بر زبان گر چه صد قست آنچ | همی در بر خلق ستوار نیست     |
| سخن گر چه گوهر بود دم مزن     | چو بینی کس آن را خریدار نیست |
| بنزدیک دانا بریده به است      | زبانی که گنجور اسرار نیست    |
| زبانرا میالای با گفت زشت      | که آئین مرد هشیوار نیست      |
| ز بر گفتن آزار دلها میخواه    | که آزار دلها سزاوار نیست     |
| سخنگوی را در عیار کلام        | مثال زبان هیچ معیار نیست     |

که انسان بطی لسان اندر است

اباطیلسان و ردا کار نیست .

جناب دکتر احمد محسنی (مأمور فوق العاده و رئیس فرهنگ آذربایجان) بوجود آن گنج نهان پی برده اورا بدیبری دبیرستانهای دولتی انتخاب نمود و از وزارت فرهنگ صدور حکم رسمی را تقاضا کرد .

مشکوة مرحوم بانجام وظیفه مشغول شد . متأسفانه هنوز حکم وزارتی نرسیده بود که بمرض سکتہ دچار گردید . ناچار رئیس فرهنگ در تاریخ ۱۲/۹/۱۱ باشرح مؤثر زیر بوزارت گزارش داد:

بطوریکه خاطر مبارک مستحضراست دانشمندان و علمائی که از علوم مملکتی اطلاعات عمیقہ داشتند بتدریج کم ونایاب شده اند و در زمان حیات خود هم اینگونه مردم غالباً در گوشه های انزوا بسر برده و از حشرو معاشرت گریزان بوده اند . وفدوی هم باقلت بضاعت وعدم استطاعت مادی و معنوی خود همیشه طرفدار اینگونه اشخاص بوده وتشویش و تزویج این قبیل عناصر را برخود لازم دانسته و اغلب آنها بلکه تمام آنها بر بعضی از فارغ التحصیل های مدارس امروز رجحان و برتری دارنده

و در این عصر که مملکت بیدار شده است از وجود آنها خیلی میتوان استفاده کرد .  
 از جمله این اشخاص یکی میرزا علی اکبر خان وقایعی متخلص بمشکوة است  
 که دارای معلومات و اخلاق و دیانت و استغناء طبع است و این اداره او را برای معلمی  
 در دارالمعلمین و دارالمعلمین و مدرسه دوشیزگان انتخاب و تحت ۳۰۲۱ ر ۶۹۹  
 بآن مقام منیع پیشنهاد نمود . متأسفانه چند روز قبل اطلاع حاصل شد که سکنه ناقص  
 کرده بموجب دستور دکتر معالج و عیادت که خود فدوی نمود مدت پانزده روز  
 محتاج بمعالجه و استراحت است و از طرف دیگر فوق العاده مستأصل و پیریشان میباشد  
 و باین تفصیل اظهار مطلب باحدی نکرده و فشار و استیصال را بر افشاء راز خود  
 ترجیح میدهد . مستدعی است مقرر فرمائید هر چه زودتر تصویب نامه مشارالیه  
 و اصدار و ارسال فرمایند که بدریافت حقوق حق خود نائل و بزودی معالجه شده  
 و بانجام وظایف محوله مشغول گردد :

چنانکه در نامه مزبور فوق اشعار شده مرحوم مشکوة در دبیرستان شمس تبریزی  
 (دارالمعلمین) هم تدریس کردی و مسئولیت آن مؤسسه در جزو خدمات دیگر بعد  
 نگارنده سپرده بود بنابراین از نزدیک از حالات فقید مذکور آگاهی داشت .  
 پس از چند روز تعطیل کسالت مشکوة تا بیک اندازه افاقه یافت و تدریس خود را آغاز  
 کرد . متأسفانه دیر نکشید که بار دوم مریض گردیده و روحش از این قفس تنگ  
 پریده و هنوز اجازه پرداخت حقوقش در مدت چند ماه نرسیده بود .

(منصبی را چه کنی خواجه که از . . . که تعرض کشی و گاه ترحم بینی)

مشکوة مبرور در اوایل عهد خود (هما) تخلص کردی سپس مشکوة را اختیار  
 نمود . دیوان او که در حدود ده هزار بیت میباشد تا کنون بچاپ نرسیده از اشعار او است

### غزل عرفانی :

خوش زندگیت جانا مردن در آرزویت کاری جز این شاید بر عاشقان رویت  
 در راه عشقت ایدوست شرطست این که باید اول بترك جان گفت و آنکه گذر بسویت

اینست رسم و عادت بر طالبان وصلت      کز سر قدم نمایند درراه جستجویت  
 ازهر که باز جستم کویت نشان ندادند      تا در دل شکسته کردم سراغ کویت  
 بر کعبه وصالش احرام عشق بستم      گفتا نخست باید از خون دل وضویت  
 گفتم که ذکر نامت گردیده مونس من      گفت ارانیس هائی اینست گفتگویت  
 گفتم ز درد هجرت در خون دیده غرقم      گفتا چو وصل خواهی اینست شست و شویت  
 بر هر چمن رسیدم و زهر گلی که چیدم      زانهر دو باز دیدم ایدوست رنگ و بویت  
 بر آستان عشقش مشکوۃ گریه سر کن  
 باشد که بر فزاید ز انگریه آبرویت

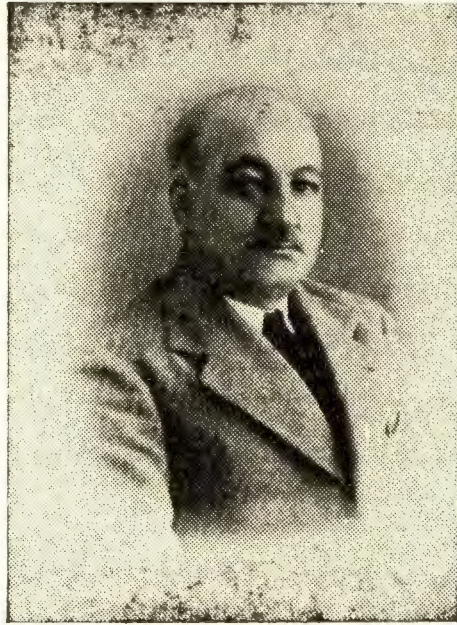
در هجوم لشکر پیری و رفتن دندانهایش گوید :

درد و دریغا که پیر گشتم و فرتوت      نی به تنم قوتست و نی بدلم قوت  
 آه و فوسوسا یکی بجای نماند است      زانهمه گوهر که داشت حلیه یا قوت  
 یار چو بیند مرا بطنز بگوید  
 همکل مکروه بین و هیأت ممقوت

(☆)(☆)(☆)

پایان

ظن قوی دارد که در چاپ این کتاب جز دو غلط نبوده .  
 از مراقبت (آقای عارفی) مدیر داخلی چاپخانه سپاسگزار است



مؤلف کتاب:  
صفوت

## خاتمه.

بی گمان احساسات دوره جوانی و زمان پیری یکسان نیست در هر یکی از آن  
اوان چیزهائی کمال یابد و چیزهائی زوال . بچه از سخنان نیچه چه دریابد و با نیچه  
کودك دل بستگی نشان دهد بزرگان و دنیا نوردان را شایسته نباشد . الصبی صبی وان  
لقى النبی . روزی که در عنفوان جوانی این دوشهر آقای دهخدارا شنیدم :

بهرمن بدتر از این روزی نیست      زندگی آتش دهن سوزی نیست  
زندگی کردن از دوست جدا      زندگانی نیست شما را بخدا ؟  
بوجد آمدم و حظ بردم گوئی مرده بودم از نو زنده شدم . اما از شما چه  
پنهان اکنون این مضمون ان مزه را نمیدهد زیرا تجربیات یک عمر طولانی ارزش  
تظالمات لاطائل و بی معنی را باطل کرده

نام فروردین نیارد گل بباغ      شب نگر در روشن از نام چراغ  
آری خوردن و بهضم بردن ماکول اثر دارد نه نام بردن آن خواه مفید باشد  
و خواه زیان دهد : البته گاهی و بندرت با نیچه ظن ضرر میرود اثر نیک دهد .  
« عسی ان تکرهوا شیئا فهو خیر لکم » شابدشاعر عرب از این رو گفته است که :  
عدای لهم فضل علی و منة      فلا بعد الرحمن غنی الاعادیا  
تا طریق انقطاع و یأس از دور و نزدیک و هم راه گوشه گزینی و ترك اختلاط نسپرد و  
بود دوست را در ردیف وجود عنقا و کیمیا نشمرده بودم به تنظیم این درر غرر و تسلیک  
این تذکره که مایه مفخر تست موفق نمیشدم .

گوشه دیواری کسی مده از دست      گیتی از این امن تر پناه ندارد .

نعم ما قال مولانا جلال الدین الرومی :

این جفای خلق بر تو در جهان      گر بدانی گنج زر آمد نهان  
خلق را باتو چنین بد خو کند      تا ترا ناچار رو آن سو کند

قم ۳۰ مهر ماه - ۱۳۲۸ م . ع . صفوت .

| شماره | صفحه | فهرست اسامی                    |
|-------|------|--------------------------------|
| ۱     | ۶    | حکیم قطران تبریزی              |
| ۲     | ۸    | فانی زنوزی                     |
| ۳     | ۱۴   | نادر میرزا قاجار               |
| ۴     | ۲۲   | حجة الاسلام میرزا محمد تقی نیر |
| ۵     | ۲۹   | میرزا ابوالحسن جلوه            |
| ۶     | ۳۳   | حسنعلی خان امیر نظام گروسی     |
| ۷     | ۴۰   | میرزا نصیر قره باغی            |
| ۸     | ۴۲   | میرزا علی لشکرانی              |
| ۹     | ۴۴   | حاج رضا صراف                   |
| ۱۰    | ۴۶   | حاج میرزا ابراهیم آقا          |
| ۱۱    | ۴۸   | میرزا علی لعلی                 |
| ۱۲    | ۵۳   | حاج میرزا عبدالرحیم طالبوف     |
| ۱۳    | ۵۸   | میرزا علی ثقة الاسلام          |
| ۱۴    | ۶۵   | میرزا احمد سهیلی               |
| ۱۵    | ۶۶   | حاج سید حسین برنجی             |
| ۱۶    | ۶۹   | حاج سید حسن عدل                |
| ۱۸    | ۸۷   | حاج میرزا مصطفی مجتهدی         |
| ۱۷    | ۸۰   | انجمن ادبی دانش آموزان         |

| شماره | صفحه | فهرست اسامی                  |
|-------|------|------------------------------|
| ۱۹    | ۸۲   | میرزا تقی خان رفعت           |
| ۲۰    | ۸۴   | میرزا فضلعلی مولوی .         |
| ۲۱    | ۸۸   | حاج میرزا علی آقای تبریزی    |
| ۲۲    | ۹۲   | میرزا محمد حسین نجات         |
| ۲۳    | ۹۵   | شیخ رضا دهخوارقانی           |
| ۲۴    | ۹۷   | مجمع ادب                     |
| ۲۵    | ۱۰۴  | میرزا علی ایروانچی           |
| ۲۶    | ۱۰۵  | علی اکبر عماد رمزی           |
| ۲۷    | ۱۰۶  | کریم آقای صافی               |
| ۲۸    | ۱۰۸  | میرزا رحیم خان بهشتی         |
| ۲۹    | ۱۱۲  | یوسف اعتصامی                 |
| ۳۰    | ۱۱۵  | محمد علی تربیت               |
| ۳۱    | ۱۱۹  | میرزا طاهر تنکا بنی          |
| ۳۲    | ۱۲۱  | تاریخچه کتابخانه و قرا‌تخانه |
| ۳۳    | ۱۲۸  | انجمن ادبی آذربایجان         |
| ۳۴    | ۱۳۷  | حسین سمیعی عطا .             |
| ۳۵    | ۱۴۵  | اساعیل امیر خیزی             |
| ۳۶    | ۱۵۰  | آقای مفید ملجائی             |

| شماره                                                              | صفحه | فهرست اسامی                |
|--------------------------------------------------------------------|------|----------------------------|
| ۳۷                                                                 | ۱۵۶  | میرزا ابوالقاسم آذرمر تضوی |
| ۳۸                                                                 | ۱۵۹  | میرزا محمود غنی زاده       |
| ۳۹                                                                 | ۱۶۶  | سیدبرهان الدین قدسی        |
| ۴۰                                                                 | ۱۸۰  | سید مهدی نسودی             |
| ۴۱                                                                 | ۱۷۳  | دکتر عبدالحسین فیلسوف      |
| ۴۲                                                                 | ۱۷۵  | میرزا علی اکبر مشکوة       |
| شطری از تاریخچه زندگی آیة الله حائری الحاج شیخ عبدالکریم قدس سره . |      |                            |



## مقدمه

هر چند پارسانیم اما نوشته‌ام بر لوح دل محبت مردان پارسا  
 بفاصله ده روز از ورود خود بقم در صدد آن شدم که از شرح حالات و اخلاق  
 مرحوم آیه الله یزدی حائری قدس سره برای استفاده خود آگاه باشم و گاه گاه این  
 نظریه را اظهار می‌کردم تا توسط مطلعین اطلاعاتی را بدست آورم. رفته رفته باین فکر  
 افتادم آنچه را که از دیگران فوت یا غفلت شده من بنده استدراک کنم. یعنی نه تنها  
 بتاریخچه آن بزرگوار اطلاع یابم بلکه شرحی در آن باب بقصد کسب شرف و افتخار  
 بنگارم. دو سال گذشت و هنوز این قصد از مرحله نیت و امل بحیطه اقدام و عمل نرسید.  
 شاید انجام چنین امری را در میان قوم اهتمامی نجستم و بخود گفتم:

ز وحش و طیر گسسته است دام من پیوند

بجز گرفتن عبرت شکار نیست مرا

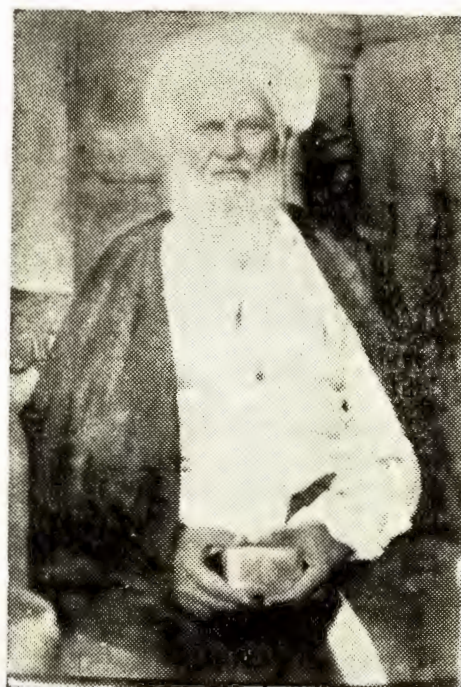
آری این کار بس دشوار بود زیرا هر شنیده را نمیتوان معتبر دانست و از هر  
 شجر برگدار و سایه افکن نتوان ثمر چیدن. معیناً در قصد و قرار خود اصرار ورزیده  
 و حل معضله را از حضرت باری مسئلت کرده و بارواح مقدسه متوسل شدم. تا در این  
 اوان که از ترتیب و تجدید نظر تذکره. داستان دوستان. فراغت جست و یأس  
 از آنچه اشعار شد بعد اقصی و درجه اعلی رسید. خدای معبود دری بروی من گشود  
 و بیشتر از آنچه منتظر بودم تسهیلاتی را فراهم فرمود.

لك الحمد والنعماء والملك ربنا فلا شئ اعلی منك مجدداً و امجد

ملك على عرش السماء مهيمن لعزته تعنوا الوجوه و تسجد

فها انا اشرع بكتابة ما هو المطلوب مستمداً عن الباری و علام الغیوب. اللهم

اغفر لی و لوالدی و لمن و جب حقه علی.



آية الله حائري  
رفع مقامه

# بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

((آیه الله حاج شیخ عبدالکریم یزدی حائری))

یوم تبسم عنه الدهر واجتمعت له السعود واغضت دونه الغیر  
لما تجلی عن آلامال مشرقه قال العلی بك استعلی واقتدر  
مرحوم آیه الله حائری پس از آنکه سالهای متمادی در نجف اشرف متوقف  
بودند در اثر اغتشاش عراق و کسالت موزی مزاج مجبور به هجرت شد . سال ۱۳۳۱  
هجری بایران تشریف آورده . باتفاق یکی از آقا زادگان مرحوم حاج آقامحسن  
عراقی ببلده سلطان آباد که امروز اراکش گویند وارد و متوقف شد .  
در مسجد معروف با قاضیاء نماز میخواند و در همانجا تدریس میکرد چون  
متدرجا از خارج نیز طلاب بقصد استفاده از محضر آن مرحوم بارک آمدند و عده  
متعلمین زیاد شد ناچار مدرس خود را بمدرسه سپیدار انتقال داد .  
در سنه ۱۳۳۷ قمری از نظرادای نذز و انجام تعهدی که داشت بعتبه بوسی  
نامن الائمة مشرف شد . در اننای تشرف بارض اقدس فوت خلد آشیان سید محمد  
کاظم طباطبائی در نجف اتفاق افتاد . خراسانی ها استدعا کردند که مرحوم حائری  
در مشهد اقامت گزیند . اهالی اراک اصرار داشتند بموقف اولی رجعت فرماید  
بالاخره عودت فرمود .

مرحوم آیه الله میرزا محمد تقی شیرازی که مرجعیت تام یافته بود احتیاطات  
خود را بمرحوم معظم له رجوع فرمود و متمایل شد که ایشان از اراک بعراق عرب  
بر گردند ولی چون عمر مرحوم شیرازی پایان یافت (ذیحجه ۳۹ هجری) مرجعیت  
در سلطان آباد باقای حاج شیخ منتقل شد . شهریه که بطلاب داده میشد بیول آن  
زمان بماسهی ششصد تومان بالغ گشت .

در بیست و دوم ماه رجب که مصادف بعید نوروز هم بود مرحوم حائری بقصد زیارت حضرت معصومه علیها سلام در معیت حضرت حجة الاسلام خونساری و جناب حاج میرزا مهدی بروجردی و آقا شیخ احمد یزدی از اراک حرکت کرده و روز ۲۴ رجب بقم ورود فرمود. استقبال شایانی از طرف اهالی قم بعمل آمده آنجناب بمنزل آقای حاج شیخ مهدی پائین شهری قمی که از رفقای سابق حاج شیخ و از اختیار زمان خود بود وارد گردید. (حاج شیخ عبدالکریم یزدی) تاریخ ورود آن مرحوم است. ۱۳۴۰

اهالی قم و گروه انبوه زائران که از تهران و دیگر شهرهای ایران در قم گرد آمده بودند از محضر جناب حاج شیخ استدعا کردند که قم را موقف و مدرس خود قرار دهد آن مرحوم راضی نمی شد بالاخره در اثر اصرار بنا باستخاره گذاشت لذا در بین الطلوعین که بحرم مشرف بود بقرآن شریف استخاره کرد در سوره یوسف آیه نود و دو جواب استخاره آمد:

اذهبوا بقمیصی هذا فالقوه علی وجه ابی یأت بصیراً واتونی باهلکم اجمعین.  
طبقات مردم در منزل حاج سید علی قمی معروف ببلور فروش تجمع و انتظار داشتند.  
معظم له تشریف آورده آیه را باطلاع آن جمع رسانید همگی خوشحال شدند.  
وترتجیه من الرحمن سائلة حتی استجیب لمانتر جوه داعیهها

اراکیه ها راضی نبودند و چند تن برای عودت دادن آن مرحوم بقم آمدند مسئول ایشان باجابت نرسید. آیه الله حائری عیالات خود را هم بقم انتقال داده منزلی که اکنون هلك ورثه آن مرحوم است بماه ده تومان استیجار نمود. پس از مدتی مرحوم حاج آقارضا جابلقی که از بزرگان علماء آن محل و مردی متمول بود خانه استیجاری حاج شمیخ را خرید سپس بآن جناب تملیک کرد.

مرحوم حاج شیخ در مسجد بالا سر همانجائی را که امروز مدفن آن مرحوم است هدرس خود تعیین کرد از آن تاریخ چنانکه لفظاً عدد حروف قم با عدد حروف علم

حسنای است (۱۴۰) معنی و عملاً نیز قم دارالعلم مذهب و ملت جعفری گردید .  
بدون اغراق در اثر این پیش آمد و از برکات آن استاد کل صدها بلکه هزاران  
نجوم لامعه در خود قم و سایر بلاد و قصبات ایران بظهور پیوستند  
«فانك شمس من سواك كواكب» و ناگفته نماند که آن جناب بیشتر از آنچه  
به تعلیم محصلین مراقب بود در تربیت اخلاقی طلاب هم اهتمام داشت . چنانکه  
آن جناب خود مبدأ و منبع اخلاق ستوده بوده و از باب هضم نفس و فروتنی هیچگونه  
تمیز و تظاهری از او دیده نشد . در میان جماعت اعم از طلاب علوم و غیرهم چو یکی  
از آنان بود . طرز معاشرت و مجالست آن جناب با اصحاب و احباب خویش سیره  
نبویه را بخاطر هادی آورد که : اگر مرد غریب و ناشناسی بمجمع و محضر  
آنحضرت می آمد می پرسید ایکم رسول الله .

حائری را بدینجهت برای خود نام نشان اتخاذ کرده بود که نسبت بسیدالشهدا  
علیه آلاف التحية والثناء علاقه و ارادت خاصی داشت و هنگام توقف در عراق عرب  
و ایام محرم در میان همقدمان و دانایان از راه فرط علاقه و محبت قصاید و اشعار مرثیه انشاد  
میکرد .

جز فرائض دینیہ تمام اعمال تطوعی آن مرحوم از قبیل عبادات خفیه بود .

بیدا الامان و ذمة الرحمن      یا ارحم الراحمین  
شلت ید الحدثنان اذ لك سدوت      سهم الردی شلت ید الحدثنان  
ولئن طوتك فقد طوت شخصية      (بلغت من العلیاء كل مكان)  
محمد الکرهی

طلاب علوم دینیہ از اطراف در قم احتفال جسته و مدارسی که خالی بودند را  
هنر لگه غربا و در اویش . منزل و مسکن طلاب گردیدند . قدر جمع الحق الی اهلہ .  
مدرسه دارالشفاء بکلی خراب شده بود بدستور آن جناب معمور گردید .  
مدرسه فیضیه یک طبقه بود طبقه دوم را آن مرحوم ساخت .

کتابخانه و قرائتخانه برای مطالعه و استفاده طلاب در آن مدرسه تشکیل داده و بهر نحوی بود کتب زیاد جمع آوری کرد. (۱)

مرحوم حاج شیخ عبد الکریم تنها در علوم مربوطه متبحر نبود بلکه مردی خردمند و مجرب و مدبر کم نظیر بود در مدت پانزده سال که بوضعیات خاص و سخت زمان مصادف بود و با تمام قضا یا و حوادث مهمه که قهرآ تماس پیدا میکرد مانند موضوع نظام وظیفه که علماء اصفهان و غیر آن در قم گرد آمدند. یا موضوع جمهوریت که واقعه‌ای مهمی بود و متروک گذارده شد و هکذا و هکذا... بوجهی حل اشکال می فرمود که هم شاکیان اقناع میشدند و هم دولتهای وقت خوشحال میگشتند نه قیافه تظاهر و مبارزت بخود میگرفت و نه بتذلیل نوع منجر میشد.

محب العدل مشکور المساعی      علیم با لسیاسة بل مؤید

ولیس الشمس تخفی عن عیون      سوی ان کان صا حبین ارمند.

در سال ۱۳۴۲ قمری علماء اعلام نجف انتخابات کشور عراق را تحریم فرمودند. پاره پیش آمدها و سیاسات حضرات را مجبور کرد که از عراق عرب بقم هجرت نمایند از معارف مهاجرین: مرحوم آقا سید ابوالحسن اصفهانی و مرحوم آقا میرزا حسین نائینی و مرحوم حاج میرزا علی شهرستانی و مرحوم آقا شیخ مهدی خالصی بودند. مرحوم حائری پشت و روی قضیه را توجه نمیکرد و بلکه ناهنجاری هر کاری را برای بر انداختن و تبدیل و ترمیم آن کار قویترین حاکم و عامل فعال و مؤثر می پنداشت فقط هم او مصروف به تجلیل و تعظیم مهمانان عالی شان بوده و آنان را باصرار تمام واداشت که کماکان و منتظر بافادات و تدریسات خودشان ادامه دهند. و طلاب را دستور داد و

---

سال ۱۳۲۷ شمسی این ذره بیقدر هم نود جلد کتاب از خود و آشنایان تهیه و بکتابخانه تقدیم کرد. پنجهزار ریال برای همین مصرف الحاج محمد باقر خونی کلکته چی داده بود. با استحضار حضرت مستطاب السید شهاب الدین المرعشی النجفی دامت برکاته کتابهای نفیس خریده و بکتابخانه اهدا نمود.

تشویق فرمود که بدرس حضرات اعلام حضور یابند و استفاده نمایند و همین ترتیب جاری و عملی شد تا اینکه پس از هشت یا نه ماه توقف در ماه شعبان ۴۲ با احترام و اجلال تمام با عتاب مقدسه عودت فرمودند .

مرحوم حاج شیخ عبدالکریم یزدی حائری با آنهمه اشتغالات فکری که در نگاهداری و اداره کردن حوزه علمیه داشت و با آنهمه مراجعات که از نقاط ایران و مجامع اسلامی خارج از کشور می شد و اوقات او را مستغرق کردی . یگانه میان دار میدان اجتماع و نمونه بارز تمدن پاک اسلامی بود . از هیچ کار مفید در آسایش مسلمانان شانه خالی نمی کرد . او پدر فقیران و سرپرست مسکینان بود . از آنانکه بی بضاعت یا عجزه بودند دستگیری کردی . شهریه دادی ، نشان راتامین کردی . شبهای عید بمستمندان عیدانه میرساند . سالی احصائیه مردان عیدانه ستان بیازده هزار تن رسیده بود .

عجایب جاری البحر کفک فی الندی او مادری لا یستوی البحران  
سالی که قیمت نان ترقی کرد و فقرا از مجاعه بسختی افتادند . دار الاطعامی ترتیب داد و فقرارا جمع آوری کرد و شب و روز آذوقه و اطعام آنها را در عهده گرفت و بدین وسیله از تلف نفوس مساکین جلوگیری شد .

هم چنین برای بهداشت ضعیفان و فقرامریضخانه مختصری ترتیب داد و مرحوم سعیدالاطباء که یکی را معالج بیماران معین کرد پس از آنکه اوضاع گرانی تخفیف یافت و دارالاطعام تعطیل شد . بیمارستان بحال خود باقی بود و کم و کم صورت ظاهر خوشی پیدا کرد و برای اعاده صحت بی چارگان وسیله خوبی شد .

در خلال این احوال - مرحوم حاج میرزا سید محمد فاطمی قمی ( مستشار دیوان تمیز ) پس از فوت پسر منحصر بفردش . خدمت حاج شیخ اعلی الله درجته عرض کرد وجهی موجود دارم نمیدانم بچه مصرف خیری برسد . فرمود خوبست که آن بساختن يك بیمارستان آبرومند صرف شود . آن مرحوم بدون تردید امثال اقدام کرد . زمین مناسبی را خرید و بادستکاری حاج آقا علی فهیم التجار بساختمان بیمارستان فاطمی آغاز گردید . و کلنگ اول را مرحوم حاج شیخ یزید یزدی ،



حاج سید محمد فاطمی قمی

حاج سید علی فہیم التجار

واظرفی مرحوم سهام الدوله که از ارادتمندان حاج شیخ بود فوت کرد . در وصیت نامه خود مرحومان : حاج شیخ عبدالکریم ، مؤتمن الملک ، مشیرالدوله را وصی و حاج آقا احمد کرمانشاهی و حاج میرزا یحیی خان احتشام تهرانی را ناظر قرار داده بود : مرحوم حاج شیخ در امر وصایت مداخله مستقیم خود را مقدور و میسر ندیده آقای شیخ علی مدرس تهرانی را از جانب خود وکیل و نایب معین فرمود پس از آنکه اوصیاء بکارهای مربوط بوصیت رسیدگی کردند . در خدمت حاج شیخ اظهار داشتند که وجهی از ثلث سهام الدوله موجود است . بهر نحوی صلاح بدانند در قم بمصرف برسد . فرمود من مایلم مریضخانه مهمی ساخته شود که بدمردم بخورد و در صورت امکان جهت قبرستان نو پلی ساخته شود .

قبرستان نو در کنار رودخانه بدستور حاج شیخ از ثلث مرحوم حاج ابراهیم تهرانی بایک غسالخانه ساخته شده بود برای تسهیل در کار حمل جنائز و عبور و مرور بوجود پلی احتیاج مبرم داشت . جمعی از غافلان و جاهلان محل باهر نظری که داشتند بساختن پل عدم تمایل نشان دادند فلذا مسکوت ماند . سپس همان پل را مرحوم آهنگچی از مال خود ساخت . الحال برای قم بنای بسیار سود بخش و آبرومندی شده رحمة الله علیه . فکیف کان باصرف نظر از ذکر جزئیات مطلب و مشکلاتی که در انجام اینگونه اعمال خیر و خدا پسند پیش آمده .

هر دو مریضخانه با سرمایه مرحومین فاطمی و سهام الدوله و بانیکوکاری و مراقبت و سرپرستی حاج فہیم التجار ساخته شد . مع الاسف با آنهمه شوق و ولعی که حاج شیخ مرحوم داشت دایر شدن بیمارستانها را ندید .

بگذار بگیتی اثری زانکه در آفاق      تا چشم بهم برزنی از ما خبری نیست  
از جمله آثار عمرانی که در سایه وجود و اهتمام آن مرحوم معمور و معمول گردیده آبادی محله مبارک آباد است که جا دارد از بلاد بعیده بتماشای بزرگی همت و بلندی روح پرفتوح آیة الله حائری و دیدن کوی مبارک آباد بقم مسافرت نمایند .

نعم ما قال مولى الكونين ارواح العالمين له الفدا: آله الرياسة سعة الصدر .  
 دو سال پیش از فوت مرحوم آیه الله حائری سیل هولناکی بقم آمده و نهصد و  
 هفتاد و دو خانه را خراب کرد مردم آواره و بی خانمان شدند .



منظره خرابی سیل خرداد ۱۳۱۲ در قم

آن مرحوم دست با اقدامات وسیع تری زد از یکطرف بدولت وقت یاد آوری فرمود که هرچه زودتر رودخانه را سد سازی کنند . ازسوی دولت با اعزام مأمور و مهندس بآن کار شروع گردید بحمدالله تاحدی که رفع خطر نماید سد بندی صورت گرفته ولی فوت مرحوم حاج شیخ باعث شد که تاکنون عمل سد سازی ناتمام مانده است و ازطرفی بولایات تلگرافات مؤثر کرد تا راجع باحوال فلاکت بار قم و سیل زدگان کمک و حمایتی نمایند لذا مبالغ معتنابه و کافی از نقاط ایران فرستاده شد .

تجار معتمد و معتبر محلی را دستور فرمود که وجوه واصله را ضبط و ثبت نمایند . و ازیکسو کمیونی مرکب از معتمدین و مردان کار آمد محل و رؤسای ادارات دولتی تشکیل داد که بوضعیت سیل زدگان و خرابیهای سیل کاملاً رسیدگی نمایند . اولین اعانتی که در حق بیچارگان نمود آن بود که بهر يك از مستمندان چهل تومان داده شد تا بتوانند بیاری فعله و عمله اسباب و اثاثیه خود را از زیر گل و خاک بیرون آورند . سپس اراضی مبارك آباد را از تولید وقت بنود و نه سال استیجار کرده توسط اسپاشوسسکی مهندس (از روسهای سفید بود) خانه های بسیار ساخت که مرکب بودند از مطبخ و سرداب و دواطاق روی آنها انبار آب غالباً درجائی و بطوری ساخته شد که دوخانه از آن استفاده کنند . و چون عمارات باتمام رسید آوارگان را در آن خانه جا داد بنا و اعیانی عمارات را باقباله بساکنین آنها تمليك فرمود .

و نیز در جوار کوی مبارك آباد قلعه بنا کردند یعنی اطاقهای مسقف در يك جای وسیع و محصور برای مساکنین که در صورت تمایل در آن خانه ها مسکن گزینند . بالا جمال کسی نشد از ضرر دیدگان که بحال او رسیدگی و ارفاق نشود . هزینه این کار خدا پسند مطابق دفاتر منظم تجار معتمد و نظارت کمیون و سرپرستی مرحوم حاج شیخ بمصرف معین خود رسید . بدون اینکه آنشادروان مداخله مستقیم کرده باشد

و رَأْفَةً بَعْبَادِ اللَّهِ كَأَفْلَةٍ      بخیر ما حدثت نفساً امارتها

عمده ترین آثار باقیه مرحوم آیه الله حائری از جهت علم و فضل و فضیلت اخلاق

و تقوی دوپسر او است که فی الحقیقه باقیه صالحه میباشند . و دیگر دایر بودن حوزه علمیه قم و محصلین علوم دینی هستند که شکر خدا را روز بروز رونق دیانت و روحانیت در توسعه و افزایش است . فضائی که از محضر فیض اثر آن جناب ادب درس و ادب نفس یاد گرفته اند الحال در شهرهای ایران متکفل امور دینی مسلمین هستند و ایراث خیر آن مرحوم میباشند .

وافی علی غیر میعاد یبشرنا بانستتبعه امثاله الاخر  
 دو چیز نیز از اخلاق پاک و کرامت تابناک آنحضرت لایق ذکر و کتابت است .  
 یکی فقر و ناداری اوست در زمان فوت تمام اثاثیه خود و دوپسر کمتر از هزار و پانصد تومان بوده و مبالغی مدیون بود زیرا که بابت تاهل دوپسر و عروسی سه دختر قرض کرده و نخواست از سهم امام بردارد . چون طلبکاران آگاهی یافتند که مرحوم حاج شیخ ذخیره و دارائی ندارد ذمه او را بری کردند .

ولست اری السعادة جمع مال ولكن التقى هو السعيد  
 و دیگر مزار بودن قبر شریف آن جنابست . از تاریخ غیبت کبری تا کنون علماء جلیل القدر که بحق حائز مقام ولایت عامه بوده آمده و رفته اند و قبور ایشان هم غالباً معروف و مزاره بود ولیکن قبر هیچ يك از آنها مانند مدفن مرحوم حاج شیخ عبدالکریم مورد توجه و ازدهام مسلمین نبوده است بندرت اتفاق میافتد که کسی بآستان بوسی حضرت معصومه علیها سلام مشرف و موفق گردد و قبر آیه الله حاضر را زیارت نکند و تلاوت قرآن ننماید شاید این موقعیت موهوبی در نتیجه هضم نفس و تواضع آن یزرگوار میباشد که در ایام حیاتش بدان متصف و متخلق بود .

بقدر آنچه توی پست سر بلند شوی گرفته ایسم عیار بلند و پستیها .  
 در فقه کتاب صلوة ( ۴۷۱ صفحه ) در اصول کتاب درر را برای ابناء روحانی میادگار گذاشته . در شب شنبه هفدهم ذی قعدة سال ۱۳۵۵ قمری جهان فانی را وادع گفت  
 دهقان فلک خرمن عمر همه را می پیماید بکیل ماه و خورشید

جای حیرت و تأسف نه بلکه برای همه از عالی ودانی مورد عبرت و تنبیه است  
 آنکه آنجناب بادل مالا مال ازرنجش و ملال درگذشت . و تاحدی از زمان و ابنه زمان در  
 زحمت و شکنجه بود که از سه چهار ماه پیش از مرگش پیوسته بذکر ام من یجیب  
 المضطر اذا دعاه مشغول و خلاصی از زندان حیات مسئول او بود . و گاهی میفرمود حالا  
 دیگر مرگ سرقفلی دارد . « فیا موت زران الحیوة ذمیمة » ای مرگ بیا که زندگی  
 ما را کشت.

حضرت آیه الله سید صدر الدین صدر ادام الله ایام افاضاته . آیه الله حائری  
 رحمة الله علیه را بعد از وفاتش در خواب دیده بود استدعا شد که تفصیل آن رؤیای  
 صادق را تفضلاً با قلم خودشان مرقوم و مرحمت فرمایند تا در ذیل تاریخچه آن بزرگوار  
 نوشته شود . ایشان هم مسئول این بنده بهیچ نیر زنده را اجابت و مرهون عنایات و الطاف  
 شامله خود فرمودند .

## هـ . ا .

بعد از آنکه چند شعر ذیل را در تاریخ فوت آیه الله حاج شیخ عبدالکریم رفعت  
 درجته ساختم :

|                             |                           |
|-----------------------------|---------------------------|
| عبد الکریم آیه الله قضی     | و انحل من سلك العلوم عقده |
| اجذب ربع العلم بعد خصبه     | و هد اركان المعالي فقده   |
| كان لاهل العلم خير والد     | وبعدہ امست يتامی ولده     |
| كوكب سعد سعد العلم به       | دهراً وغاب اليوم عنه سعده |
| فی شهر ذی القعدة غاله الردی | بسهمه یا لیت شلت یدہ      |
| فی حرم الائمة الاطهار فی    | شهر الحرام کیف حل صیده    |

دعا ه مولاہ فقل مؤرخا

( لدى الکریم حل ضیفا عبده )

۱۳۵۵

در عالم رؤیا خود را در باغی دیدم که فوق العاده از حیث اشجار و انهار و ازهار و انهار و خیابانها زیبا و قلیل النظیر است. و من در خیابانها قدم میزدم شخصی از مقابل بمن رسید و گفت میل دارید آقای حاج شیخ را ملاقات بنمائید؟ گفتم کدام حاج شیخ گفت آقای حاج شیخ عبدالکریم حائری گفتم کمال میل را دارم. افتاد جلو و گفت بفرمائید. سه چهار خیابان طی کردیم رسیدیم بفضائی که وسط باغ بود و بحوضی مصادف شدیم که اطراف آن گل کاری زیاده شده بود و در سمت راست آن فضا عمارتی بود که سه چهار پله از زمین باغ مرتفع بود و درهای چندی بطرف باغ داشت: نگاه کردم دیدم در آخر اطاق گوشه دست راست حاج شیخ تکیه بدر نموده و بیباغ نگاه میکنند من سلام کردم و باعجله بالا رفتم وارد اطاق شدم ثانیاً سلام کردم جواب دادند و بر خاسته تعارف کردند. خدمتشان نشستم احوال پرسى کردم جواب فرمودند الحمد لله خیلی خوب است ایشان هم از شخص بنده و رفقا و حوزه علمیه احوال پرسى کردند جواب دادم الحمد لله خوبست. از جواب من و اخبار سلامت و حسن حال مسئول عنهم بشاشت و مسرت در ایشان ظاهر می شد. در این بین پیش خدمت وارد و در دست خود فنجانی بود که خیال میکردم چائی باشد نزد آقای حاج شیخ گذاشت. فرمودند این را برای من درست کرده اند. بعد اشاره به پیش خدمت کرده فرمودند برای آقا هم بیاور رفت و يك استکان چائی آورد. در تمام این جریانات خیال میکردم که ایشان زنده هستند و بیباغ آمده اند. عرض کردم تنها تشریف دارید اگر میل مبارك باشد من هم خدمت شما باشم. فرمودند خیر شما کار دارید و شما کار دارید و باید بروید. و بعد هر دو دست بلند کردند فرمودند من تنها نیستم خیر تنها نیستم. در آن میان ملتفت شدم که ایشان فوت شده اند. ثانیاً احوال پرسى کردم و ایشان هم احوال پرسى کردند بعد نظری بطرف باغ انداختم ایشان همچون فهمیدند که من بمنظره باغ مجذوب شده و از تزاوت و طراوت آن استعجاب میکنم. مختصری نیم خیز شد و هر دو دست را بلند کرده

حیطرف من اشاره کرده فرمودند : لدی الکریم حل صیفا عبده. من فوق العاده تعجب کردم  
 که چگونه از شعر و تاریخ گفتن من مسبوق شده اند از شدت تعجب از خواب بیدار شدم ..  
 و دمتم سالمین انشاء الله  
 سید صدر الدین صدر

## حی اصدق نیت و قصد قربت این چند شعر در تاریخ فوت

آیه الله حاج شیخ عبدالکریم حائری یزدی قدس سره گفته شد :

|                                   |                                     |
|-----------------------------------|-------------------------------------|
| عجب از سیرت بی ارزش دنیای دنی     | صلح ناکرده زاول دل دانا با او       |
| زهد و دنیا طلبی ساز نیا یسند بهم  | نشده یک قدمی سازش دنیا با او        |
| بی مکارم نرسد فایده علم بکس       | گر چه علم و هنرش بوده چو دریا با او |
| گشت از حوزه علمیه روان سوی جنان   | آنکه شد ماحصل دانش و تقوا با او     |
| تشنیدیم در این ملک چو او مردی راد | همه اسباب شرف بوده همیا با او       |
| خودا گرداشت کسی دیده بینامیدید    | رسم و آئین تدین که هویدا با او      |

همه کس را نرسد رتبه همپائی وی

« فیض روح القدس بود به پیدا با او »

۱۳۵۵

گفتم این چامه که داور بکشد روز پسین

خط بطلان بخط جرم و خطا ها با او

پایان

تتبعین اثر است که در مدت دو سال در دارالایمان قم بچاپ کردن آنها موفق گردیده است

۱۳۲۸



## اغلاطیکه از چشم مصحح در رفته اند

| صفحه | سطر | اغلاط      | صحیح       |
|------|-----|------------|------------|
| ۷۸   | ۶   | بفسحتها    | بفسحتها    |
| ۱۲۵  | ۲۲  | وباد       | وباد       |
| ۱۲۷  | ۲۲  | نمایل      | تمایل      |
| ۱۵۰  | ۳   | بسجیه      | سجیه       |
| ۱۵۹  | ۱۶  | تارنخ      | تاریخ      |
| ۱۷۴  | ۵   | اهالی دینی | دینی اهالی |
| ۱۷۶  | ۲۲  | تزویج      | ترویج      |